نی ریز شگفت‌انگیز

تألیف

محمدعلی فیضی

نی ریز مشکبیز

کتابی است مشتمل بر حوادث شگفت انگیز که در سه واقعه
بزرگ تاریخی در این شهر رخ داده و بیان چگونگی فداکاری
و جانبازی مؤمنین و مخلصین در راه اعلای امر الهی توام
با مدارک تاریخی و عکس الواح اصل که بمرور ایام بدست
آمده و ضمیمه گردیده است .

و اینک با نهایت احترام تقدیم ساحت مقدس محفل
روحانی ملی بهائیان ایران مینماید که پس از ملاحظه آن
مقام منیع و تصویب لجنه محترمه تصویب تالیفات مورد استفاده
احبای عزیز الهی قرار گیرد ۱۸ شهر الرحمة ۱۲۷ بدیع
مطابق با بیستم تیر ماه ۱۳۴۹ محمد علی فیضی

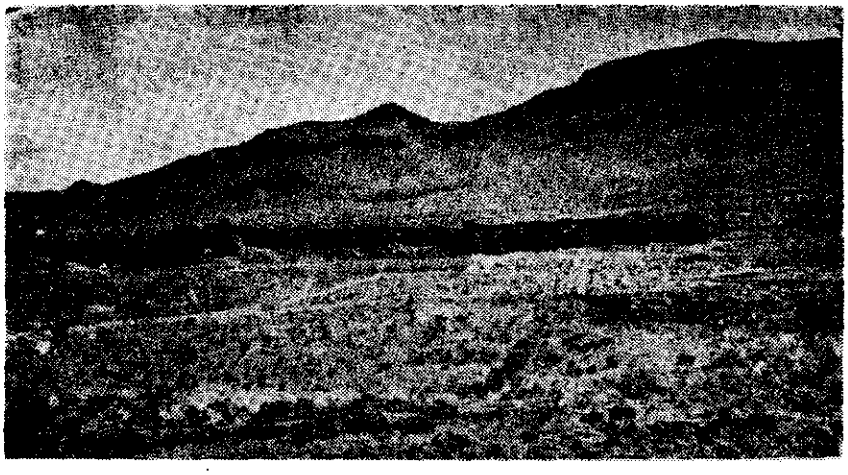

دورنمائی از شهر نی‌ریـــز

۱- نی ریز مشکبیز

قَرْیَةَ الَّتِی بارَکَها اللهُ بَیْنَ الْقُرٰی وَرَفَعَ
اِسْمُها فِی اللَّوحِ الَّذِی کانَ اُمُّ الْکِتابِ عَنْهُ
مَفْصُولاً

(سورة الصبر)

قریه باستانی نیریز بواسطه حوادث شگفت انگیزی که از ابتدای طلوع شمس حقیقت از افق فارس در آن قریه و اطرافش بوقوع پیوسته در تاریخ امر بیش از سایر شهرها معروفیت یافته و هریك از افراد بهائیان جهان که بزیارت بیت اله الاکرم در شیراز نائل میگردند آرزو دارند که بآن قریه مبارکه نیز رو آورده و در و دیوار آن محل تاریخی را که درهرگوشه و کنار آن جانهای پاك در ره جانان فداگشته وخاك آن بخون مطهّر شهداء فی سبیل اله مخمر شده زیارت نمایند .

این قریه مبارکه از قراء قدیمی فارس و در مسافت ۱۰۸ کیلومتری شمال شرقی فسا و ۲۸۸ کیلومتری شرقی شیراز

واقع گشته وبوسیله راه های شوسه بداراب و اصطهبانات وسیرجان ارتباط دارد . طول جغرافیائی آن ٥٤ درجه و ۲۰ دقیقه از کرنویچ و عرض ۲۹ درجه و ۱۲ دقیقه واز سطح دریا ۱٥۸۷ متر ارتفاع دارد(۱) وچون ازطرف شمال و مشرق محدود است ببلوك سردسیر و کوههای پر برف ییلاقات وازطرف مغرب و جنوب متصل است ببلوك گرمسیر وهوای گرم لذا دارای هوائی معتدل وفرح انگیز است وهمه نوع میوه های گرمسیر و سردسیر درآن بعمل میآید .

بطوریکه درکتاب فارسنامه ناصری تألیف حاج میرزا حسن فسائی نوشته شده بلوك نیریز در زمان عظمت ایران باستان و اقتدار سلاطین هخامنشیان و ساسانیان بآبادی و زیادی قنوات و باغات و فراوانی میوه های گوناگون واعتدال آب وهوا معروف و به شربت خانه فارس مشهوربوده است وصنعت آهنگری و فولادسازی دراین شهر رایج بود وهنوز بعضی از آثار خرابهٔ بناهای قدیمی بهمان نام ونشان سابق دراطراف این شهردیده میشود ازجمله محله فعلی بازار را محله سهاد خانه میگفتند واین نام از آنجهت بوده که در

---

(۱) جغرافیای رزم آرا

کنار این محله کارخانه فولاد سازی بوده که سنگ آهن راآورده درکوره میگداختند و آهن راجداکرده از آن فـــــــولاد میساختند و صنعت شمشیرسازی‌وســـایرصنایع فولادی نیریز در فارس شهرت بسزائی داشته است .

در ایام تسلّط اعراب بر ایران و بی‌سر وسامانی ایرانیان این شهرنیزمانند سایربلاد ایران از آثار بلیّات آنزمـــان مصون ومحفوظ نمانده وبعدا نیز دراثرخود خواهی‌واستبداد حکمرانان جاهل وستمکار واختلافات محلی چنان بناهای‌آبادش رو به خرابی و ویرانی نهاده که ستاره اقبالش‌تاریـــــك و آب عذب و گوارایش‌بجوی باریك تبدیل یافت و اکنـــون پس‌از گذشت زمان از آنهمه باغات و بناهای آباد جـــز خرابه هائی برجای نمانده و از تمام قنوات پرآب قنـــات کم‌آبی بنام آب زردشت درخارج شهرجاریست که بسیار گواراست . بااینحال یقین است که این شهرکوچك چون دراثرقیام و اقدام جناب آقاسید یحیی وحید وجمعـــی از مؤمنین فداکار محل اشراق انوارالهی قرارگرفته آتیـــه اش بسی‌روشن وباشکوه است .

شرح این وقایع جانگداز وهجوم اعداء ومخالفین امر حضرت رب الارباب که منجر بشهادت سرداران جند الهی حضرت وحید اکبر و وجوه کثیری از مؤمنین ومؤمنات گردید . از کلک مطهر حضرت بهاء الله جل کبریائه در سورة الصبر نازل گشته و این سوره مبارکه اولین اثر قلم اعلی است که در یوم اول عید سعید رضوان بافتخار جناب حاج محمد تقی بقیة السیف اصحاب حضرت وحید اکبر عزّ نزول یافته در این سوره مبارکه جناب حاج محمد تقی را ملقب بایوب فرموده و بمقامات متعالیه روحانیه حضرت شهید مجید وحید اکبر وچگونگی ورود آنحضرت به نیریز و قیام عاشقانه واجتماع وشهادت اصحاب غیور و باوفای آنسرور اصحاب و ابرار را درنهایت فضل و عطاء تبیین و قریه مزبور را قریه مبارکه تسمیه فرموده اند .

۲ - جناب آقاسید یحیی وحید

جناب آقاسید یحیی فرزند آقاسید جعفرکشفی ساکن دربروجرد بود آقاسید جعفر بزهد وتقوی و کشف وکرامات مشهور ومورد اعتقاد و ارادت مردم آن صفحات بوده ودارای تألیفاتی است . درسفری که حضرت اعلی درسال ۱۲۶۰ ابتدای ظهورمبارك بمکه عزیمت فرمودند آقاسید جعفر ازجمله کسانی بود که بملاقات آنحضرت نائل گردیده واظهار محبّت نموده ودرسال ۱۲۶۷ در بروجرد وفات یافته است جناب آقاسید یحیی فرزند جلیل او درسال ۱۲۲۶ هـ.ق. دریزد از عیال یزدی آقاسید جعفر متولد گردیده وازایّام کودکی و جوانی بتحصیل علوم رائجه پرداخته ودربین فرزندان آقاسید جعفر به کثرت علم و دانش و تقوی وتمسّك شدید باصول ومبانی دینی معروف و از افاضل علما و وعّاظ بی نظیرشهرت یافت وبادرباریان محمد شاه و خاندان سلطنتی آشنائی و دوستی کامل داشت و باو اخلاص وارادت میورزیدند و مورد ثقه و اعتماد شخص محمد شاه قرارگرفت ودرشهر یزد تأهل اختیارنموده وصاحب چهاراولاد شد ودرنیریز فارس نیز باصبیه حاج شیخ عبد العلی ازعلمای محل

ازدواج نموده وعائله‌ای تشکیل داد و درهردوشهر نفوس بسیاری درزمره دوستان و ارادتمندان ایشان بودند .

درموقعی که ندای احلای حضرت اعلی ازجانب شیراز درسنه ۱۲۶۰ هجری بسمع هردور و نزدیك رسید وجمعی ازفضلا و علماء متقیّن وطالبین حقیقت بحضور آنحضرت رسیده و علم هدایت رابر افراشتند از درباریان دولتی نیز جمعی ایمان آورده وقلوبشان منجذب بامرمبدیع گردید ازجمله آنها میرزالطافعلی پیشخدمت مخصوص شاه بود که ایمان آورده و ازدوستان جناب آقاسید یحیی وحید بود .

وچون درباره ظهورجدید صحبتهائی از مخالف و موافق بسمع شاه وصدراعظم رسید وحسین خان والی فارس نیز باارسال مکاتیب مملو ازتهمت و افترا شاه را دچارنگرانی نموده بوهم واندیشه انداخت و ازطرف دیگرازجانب محبّین ودوستداران امرجدید مطالبی شنیده بود که آنحضرت را بعضی باب موعود منتظر وبشارت دهنده بظهوراعظمی میدانند که قریبا با علم مبین ظاهرشده منکرین وسرکشانرا بجزای اعمال خود خواهدرسانید وبعضی آنحضرت را نقطه علمیّه الهیه و کاشف اسرار و رموز قرآنیه وکلمات ائمه طاهرین ودارای قدرت واحاطه باطنیّه خواندند وشاه

محمد شاه قاجـــــار

چون متمایل به مشرب و طریقه صوفیه بود وخود را عاری از هرگونه تعصب میدانست و ازملاّ ها و پیشوایان ظاهـــــری وقشری بیزاربود لذا تصمیم گرفت برای کشف حقیقت شخصی را که مورد اعتماد خود وسایرطبقات باشد بشیراز اعزام دارد تا باکسی که مدعی این مقامات است روبروشده و آنچه حـــقّ و حقیقت است آشکار سازد وبرای انجام چنین مأموریت مهـــمّ وخطیر شایسته تر ازجناب آقاسید یحیی که درآنموقع درطهران بود ندیدند بنابراین بوسیله میرزالطفعلی پیشخدمـــــت خاصه خود بجناب آقاسید یحیی که میهمان اوبود پیغـــــام فرستاد که بشیراز عزیمت نموده و با استظهار بمراحـــــــم پادشاهی حقیقت حال را ظاهر وعیان نماید . یك رأس اسب ومخارج سفرنیز برای ایشان فرستاده و تأکید دراین مأموریت نمود و جناب آقاسید یحیی نیز باچنین دستور ومأموریتـــی از راه یزد عازم شیراز گردید .

۳ - عزیمت جناب آقا سید یحیی بشیراز

" فهنیئا لك یایحیی بماوفیت بعهدك فـــــی "
" یوم الّذی فیه خلقت السموات والارض و اخـذت "
" کتاب اللّه بقوّة ایمانك وصرت من نفحات ایّامـــه "
" الی حرم الجمال مقلوبا " سورة الصبـــر

درکتاب تاریخ شهدای یزد تألیف متصاعد الی اللـــه جناب مالمیری ورود جناب آقاسید یحیی رابه یزد چنیـــن مینگارد :

" حضرت وحید آقاسید یحیی دریوم ظهور مبارك از طهران تشریف داشتند وسلطان ایران محمد شاه ایشانرا بـــرای تحقیق امرمبارك روانه شیراز نمود که آنچه برایشان محقـــق گشت بمحمد شاه مرقوم فرمایند لهذا ایشان ازطهـــران حرکت فرموده وارد یزد شدند درحالتیکه شمشیر دردســت گرفته وسوار براسب شده و چند نفرازمقدسین در رکـــاب ایشان تشریف بردند بمصلّای صفـدرخان که معروف است ودرآنوقت چندین هزارخلق جمع بودند فرمودند ای اهـل یزد سیّد بزرگواری درشیراز اظهارامرقائمیت فرموده ومـن

حاجی میرزا آقاسی
صدر اعظم محمد
شاه

حسین خان
آجودان باشی
والی فارس

میخواهم بشیراز بروم و اوراملاقات کنم اگرباطل است بااین شمشیر با اومقابله کنم و اگرحق است درسبیلش جهاد نمایم حال هرکس میل دارد بهمراه من بیاید من روانه هستم آن جمع بیك قول گفتند شما ازجانب جمیع ماها ازعالم وجاهل و وضیع و شریف وفقیروغنی وکیل هستید بروید وآنچه برشما محقق گشت ما تماما شمارا قبول داریم و مطیع رأی شما هستیم وعلم وعقل وتقوی و ایمان و ادراك و رد وقبول شما دراین امر برتمام ما حجت است " انتهی

جناب وحید با داشتن چنین مأموریت عظیم وچنان وجد وحالی که درسبیل انجام این وظیفه خطیره درخود احساس مینمود بشیراز ورود نمود وباسفارش و توصیه ئی که درباره ایشان بوالی محل شده بود مورد نهایت احترام وتجلیل قرار گرفت وقبلا با جناب حاجی سید جواد کربلائی وجناب ملا شیخعلی عظیم ملاقات ودرخصوص این امر مذاکره و مباحثه نمود وآنها تأکید وتحریص درتشرف بحضور حضرت اعلی نمودند وایشان درمنزل جناب آقاسید علی خال اعظم سه بار بمحضر آنحضرت تشرف حاصل نمود . ابتدا بعلم وفضل خود مغرور وسئوالات علمی ودینی که قبلا حاضر وآماده کرده وبرای خود میزان کاملی قرار داده بود ازجهت امتحان برزبان آورده و جوابهای مختصر وقانع کننده شنید

دچار تعجب وحیرت گردید . در دفعه دوم وسوم علاوه بر آنکه درجواب سئوالات خود مطالب کافی وشافی شنید تمام مشکلات ومکنونات خاطرش رانیزیك بیان فرموده وتمام آنها راحل، فرمودند ودرلحظات آخربرحسب تمایل باطنی وقلبی اوکه ابدا بر زبان نیاورده وآنرادرنزد خودمیزان تام قرارداده بود تفسیری برسوره کوثرقرآن نازل و اسرار وبواطن آن سوره راآشکارفرمودند بطوریکه بر حیرت و دهشت اوافزوده یکسره منجذب گردیده معترف برمقامات معنویه واحاطه علمیه آنحضرت گشت ودرزمره مؤمنین واجلّه اصحاب آنحضرت درآمد و به لقب وحید اکبر شهرت یافت .

در تاریخ شهدای یزد چنین مذکور است :

" وآنحضرت بشیراز حرکت فرمودند لدی الورود بدر ب بیت مبارك حاضر شدند ومجلس اول یکساعت بحضور مبارك مشرف شدند ساعت اول خود رااعلی ازحضرت مشاهده نمودند ودردفعه ثانی نیز یکساعت مشرف شدند وخود راعبد ذلیل وآنحضرت را ربّ جلیل مشاهده کردند و حقیقت امر برایشان مکشوف گردید و فورا کاغذی باهل یزد مرقوم فرمودند در اول کاغذ این شعر را مرقوم داشتند :

اینک قسمی از تفسیر سورہ کوثر کہ جمۃ آنجناب نازل گشتہ قولہ الأعلی:

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی نزل الکتاب علی محمد بالحق وارسلہ علی العالمین شاهدا ومبشرا ونذیرا واوقفه علی مقام الدنو فی اعلی مرتبة الیقین فعلی واستعلی وتعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا ثم اظهر شانه واعلن کلمته وابی الا ان یتم نوره وجعله سراجا منیرا وکرمه وفضله علی الخلائق واناسی کثیرا فیا ایها الذکر تفضل علی السائل المأمور بالسؤال بقوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بالبیان بعد التنزیل فی هذه السورة المبارکه بسم اللہ الرحمن الرحیم انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر ان شانئک هو الابتر فمنا السؤال ومن الذکر الجواب لقد عرفنا لک فیا هب تلک الکلمات ما اردت ان ارشحناک ما قال اللہ فی حقه لولاک ما خلقت الافلاک فایقن بالیقین وانظر بعین الیقین فان لکل حق باطلا ولکل انسان شیطانا وان الیوم انت لتعلم ان الکل یمشون فی ظلمات صماء وهماء والکل یدعون حق المحض لانفسهم من حیث یحسبون انهم مهتدون وانت ان تطلب من احد منهم ات بحجة انک لست من اهل تلک الایة من کتاب اللہ وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلما لن یقدر ان یات بحجة وبعد ذلک تری شان الخلق یقولون ما لا یعلمون فیا ایها الامین فاجعل محضرک یوم القیامة بین یدی اللہ ثم انصف واطلف نظرک ان امر اللہ الحق لا یثبت الا بقیطا امر لم یکن من شان الخلق لان الذی یثبت کلمة الربط بین الخالق والخلق یثبت حکمه

بالآيات والأخبار وآيات الانفس والآفاق وانّ الذي يبطل حكمه بمثله في ذكر الدلائل وكذلك في حكم الفروع احدٌ يفتي بصلوة الجمعه ويثبت دلائله بالكتاب والسنّة والإجماع والاقترانات الملكيه واحدٌ يفتي بخلافه ويثبت دلائله بمثله فانت اليوم اين تذهب ومن اين توقن بل اليوم كلّ الفرق يثبتون ما يقولون بالقرآن والأحاديث ولا يثبت الحق الّا بالميزان ومن لم يكن عنده قسطاس ما كان على حقٍّ محض من عند الله وانّ اليوم انت تجادل في الميزان فان استطعت ان تبطله بحجّةٍ حقٍّ من عند نفسك او من عند احدٍ من الخلق فلا تلتفت بعلمي ولا عملي والّا لا مفرّ لك ان اردت الله ربّ السموات والارض الّا ان تصدق او توقن في سرّك بحجّته ثمّ تجحد او تكون بلا دين وانّ ميزان العلم حجّةٌ اذا تطابق ذلك القسطاس كما صرّح بذلك الامام عليه السّلام في امارات الامامة حيث قال عزّ ذكره بانّ المسائل فليس فيها حجّةٌ وانّ الحق كذلك فوربّك ربّ السموات والارض انّ اليوم ليس الحق ليكون لأحدٍ حجّةٌ الّا نفسي وانّ الله قد اظهر امره بشأنٍ لن يقدر احدٌ ان يتاملَ فيه او يشك لأنّ الله قد اختار لحفظ دين رسوله واوليائه صلوات الله عليهم عبدًا من الاعجميين واعطاه ما لم يؤت احدًا من العالمين انصفْ بالله حجرٌ ينطق بالشهادة اعظمٌ او انّ يَنطِقُ عجميٌّ بكلمات التي ذهلت الكلّ فيها ولقد اعطاه الله حجّةً لو اجتمع من في السموات والارض على ان يأتوا بمثلها لم يقدروا وتأمل النّاس فيه ''خرجون من الدين لأنّ تلك الحجّة حجّة محمّد رسول الله صلى الله عليه واله وسلّم من قبل ...»

آتشی می‌بینم ای یاران ز دور
گرم می‌آید بچشمم نخل طـور
شعله خوئی خود نمائی میکنـد
فاش دعـوی خدائـی میکند

وبعد تفصیل سه ساعت تشرف بحضور مبارك را مرقوم فرموده بودند که ساعت آخر خودرا درنزد او عبد ذلیل و اورا ربّ جلیل مشاهده نمودم "

در فصل نهم تاریخ نبیل زرندی چنین مذکور است :

" درهنگامیکه صیت شهرت وقیام حضرت باب و دعـوی ظهور جدید بهمه شهرها رسید واستدلال مؤمنین ازآیات واحادیث مدله برظهور را می شنیدند عموم دچارحیـرت و دهشت گشته درصدد تحقیق برآمدند تا آنجاکه شخـص محمد شاه ازشنیدن آن اخبار درصدد برآمد که حقیقت امر رابفهمد لذا جناب سید یحیی دارابی راکه مشهورتـرین وعالم ترین علماء عصرخود بود وبصفات تقوی ونورانیت باطنی مشهور و مورد اعتماد عامه بود برای این مأموریت انتخاب نمود شخصیت ایشان چنان بود که درهرمجلسی وارد میگشـت احدی از علما جسارت به تکلم نمی نمود و همهٔ آنهـا در محضر ایشان ساکت و سراپا گوش بوده و همگی برتقـدم

ایشان ازجهت علم وتقوی و فضیلت مذعن و معترف بودند .
درآنموقع جناب آقاسید یحیی درمنزل میرزالطفعلی
پیشخدمت شاه میهمان بود ومحمد شاه بوسیله میرزا
لطفعلی مزبور بایشان پیغام داد که اعتماد واطمینان ما
بصداقت و پاکی و کمالت و مراتب علم ودانائی شماسبب شد
که ازشمابخواهیم شخصا بشیراز رفته ودرباره امرسیّد باب
تحقیقات لازم نموده و ازنتیجه مارامطلع سازید تاتکلیف
خودرا درباره او بدانیم . جناب آقاسید یحیی شخصاهم
مایل وشائق این سفربود که درباره دعوی جدیدوظهور
حضرت باب تحقیقاتی بنماید ولی مشکلاتی مانع ازاین
مسافرت بود واین تصمیم شاه میل باطنی ایشانراتحقق
بخشید و بجانب شیراز عزیمت نمود . دراثناء طریق مسائل
مشکلاتی راکه مایل بود از حضرت باب پرسش نماید فکراو را
بخود مشغول داشته وسئوالات را آماده نمود که هرگاه
جواب آن مشکلات را ازحضرت باب شنید برصحت رسالت
آنحضرت اذعان و اعتراف نماید چون بشیراز رسید جناب
ملاشیخعلی عظیم راکه سابقه دوستی و آشنائی درخراسان
داشت ملاقات نمود واز اوپرسید که آیا ازملاقات حضرت
باب خوشنود ومسروراست جناب عظیم جواب داد که
لازم است خود شخصا تحقیق نمائی بدون آنکه احدی

مداخله نماید تابعظمت امر آگاه شوید ولی همینقدر توصیه میکنم که درموقع ملاقات کاملا جانب احترام و ادب را رعایت نمائیـــد .

تشرف جناب آقاسید یحیی بحضور حضرت باب درمنزل جناب حاج سیّدعلی خال اعظم واقع شد وهمانطورکه جناب عظیم توصیه نموده بود بارعایت کمال احترام صورت گرفـــت ودراین جلسه که مدت دوساعت طول کشید سئوالات مشکل خودرا عرض نمود و آنحضرت بانهایت اختصار بطـــوری جواب قانع کننده دادند که سبب اعجاب وشگفتی اوگردیـــد بقدرت و احاطه باطنی آنحضرت پی برد ودرموقع مرخصـــی ازحضور آنحضرت عرض نمود که بقیه سئوالات خودرا درجلسه بعد خواهد نمود وایشان شرح این جلسه رابرای جنـــاب عظیم حکایت نمود واضافه کرد که خودرادرمحضر آنحضـــرت ذلیل و خاضع دیده و بهمین جهت زودترازحضورمبارک مرخص شدم . درملاقات ثانی جناب آقاسید یحیی ازفرط دهشت بکلی سئوالات خودراکه قبلا تهیه کرده بود فراموش نمـــود ومسائل دیگری که درآن لحظه بخاطرش خطورنمود عرض کرد وباکمال تعجب مشاهده کرد که حضرت باب علاوه برآنکـــه جواب آنهارا بیان فرمودند یك یك ازسئوالات فراموش شـــده

ایشانراهم بیان و مشکلات اورا بانهایت اختصار یکی یکی حل فرمودند . درآن حین مانند آن بود که جناب آقاسید یحیی درخواب عمیقی فرو رفته وبیانات حضرت باب که بسئوالات فراموش شده اومیفرمودند اورا از خواب بیدار میمود بااینحال باز جناب آقاسید یحیی نزد خود فکر نمود که شاید این پیش‌آمد تصادفی بیش نبوده است وچون با جناب عظیم این حکایت رانقل نمود جناب عظیم درهم و آشفته گشته گفت ایکاش این مدارسی که مادرآن اینگونه دروس‌را خوانده ایم بسته میشد و ما داخل‌آن‌نمیشدیم تا امروز بواسطه غرور وضعف عقل از فضل الهی محروم نمی‌گشتیم بهترآنستکه بخدا پناه بری وقلبا بسوی او تضرع وزاری نمائی تا حالت انقطاع و توجهی عنایت فرماید وتو را ازاین حیرت و سرگردانی نجات بخشد .

درسومین ملاقات جناب آقاسید یحیی مصمم گردید که قلبا بدون آنکه برزبان بیاورد تفسیرسوره کوثر راطلب نماید تاهرگاه آنحضرت بدون تقاضا آنرا بنحویکه با سایرتفاسیر فرق داشته باشد مرقوم فرمودند دیگریکسره تسلیم گشته وایمان خواهدآورد چون بااین نیت بحضورمبارك مشرف گردید خوف و اضطراب عجیبی سراپای وجودش‌را احاطه

کود بطوریکه قادر برایستادن نبود . حضرت باب که حالت اورا چنین پریشان دیدند ازمحل جلوس خود برخاسته ودست ایشانرا گرفته نزد خود نشانیدند وفرمودند هرچه برقلبت میگذرد بخواه تاجواب دهم آنگاه جناب آقاسید یحیی خودرا مانند طفلی سبق خوان دربرابرآنحضرت مشاهده نمود که ابدا قادر به تکلم نیست . حضرت باب باتبسم بسیارملیحی بایشان نظر نموده فرمودند. اگرسوره کوثر را برایت تفسیرنمایم آیا اعتراف خواهی نمود که کلام من ازمنبع روح الهی است و سحرنیست ؟ ازشنیدن این مطلب که آرزو و تمنای قلبی وباطنی خود بود آقاسید یحیی بگریه افتاده و قدرت تکلم از اوسلب گردید .

درآن وقت و لحظهٔ حساس تنها جمله ای که توانست بر زبان آورد این آیه مبارکه قرآن بود که باکمال تذلل وانکسار تلاوت نمود :

" ربّنا انّا ظلمنا انفسنا وان لم تغفرلنا وترحمنا نکن من الخاسرین "

جناب آقاسید یحیی خود شخصا چنین حکایت نمود :

قبل از موقع عصربود که حضرت باب از جناب خال قلم وکاغذ خواستند وشروع به تحریر آن تفسیرفرمودند . چگونگی نزول آن آیات وطرز تحریر مبارك راقادر به توصیف وتعریف نیستم

چون ابتدای ورودم بشیراز درمنزل حسین خان حاکم فارس میهمان بودم و غیبت من ازمنزل اوبطول انجامید برای آنکه ایجاد شك دراونشده وخشمش برانگیخته نشود باکسب اجازه ازجناب حاج میرزاسید علی وملاعبدالکریم او را ملاقات ودرحین مذاکره چنین استنباط کردم که مایل است کشف نماید که آیا تحت تأثیرملاقات حضرت باب قرارگرفته ام یانه . باو گفتم هیچکس جز خداوند قادربه تقلیب قلب سید یحیی نخواهد بود . فقط خداوند است که مقلب قلوب میباشد واگر کسی توانست قلب اورابتصرف خود درآورد حتما ازطرف خدا است و کلامش من جانب الله . این جواب من اوراساکت نمود ولی ازصحبتی که بادیگران داشتم دانستم اوبرای آنها نقل نموده که سید یحیی فریفته سیّد جوان شده ودیگرامیدی باونیست وبه محمد شاه هم گزارش داد که سید یحیی درمدت اقامت شیراز باعلما وفضلای این شهرملاقاتی نداشت و اگرچه اوظاهرامیهمان من بود ولی هیچگاه درمنزل من نبود وهیچ تردیدی نیست که اوفریفته سیّد باب شده و باو گرویده است و همچنین گفته اند که محمد شاه دفعه ای به حاجی میرزا آقاسی گفت بطوریکه بماخبررسیده سید یحیی دارابی بابی شده اگرچنین باشد برماست که از اهمیت امرسیّد باب نکاهیم ودرباره اورسیدگی

نمائیم و فرمان شاه بحسین خان والی فارس باین مضمون صادر گردید که هیچ فردی حق ندارد به کلمه ای تفوّه نماید که مقام و رتبه سید یحیی راتنزل دهد زیرا مقام او رفیع و ازسلاله شریفه رسالت وصاحب علم وفضل کامل است وهیچوقت شنیده نشده است که اوبرخلاف مصالح مملکت وعزت دین اسلام سخنی گفته ویا اعتقادی داشته باشد .

وصول این نامه شاه به حسین خان والی فارس اوراساکت نمود ونتوانست علنا بامن مخالفت نماید ولیکن سرّا باز سعی درتحقیر وایذاء من مینمود ولی کاری ازپیش نبرد زیراشاه نهایت لطف و محبت رابمن ابراز میداشت حضرت باب بمن امر فرمودند که به بروجرد سفرنموده و امرمبارك را به پدرم ابلاغ نمایم و بمن سفارش فرمودند که جانب ادب و احترام پدر را کاملاً مراعات نمایم منهم اطاعت نموده و چون باپدرم به مذاکره وبحث پرداختم دانستم که او انکاری دررسالت حضرت باب ندارد ولیکن ازمن خواست که اورا بحال خود واگذارم .

درکتاب مقاله سیاح چنین مرقوم گشته است

" وتعرض بباب ولوله درایران انداخت وسبب ازدیاد اشتعال محبان و اقبال متوقفان گردید چه که ازاین

وقوعات جستجوی ناس زیاد شد ودراطراف ایران بعضی از عباد باوگرویدند وکاراهمیت پیدانمود بقسمی که خاقان مغفورمحمد شاه شخصی راکه ازمشاهیرعلما وسادات ومسمّی بسید یحیی دارابی بود ومحل ارادت واعتماد تعیین فرمود واسب و خرجی داد که بشیراز رود وبنفسه فحص این کیفیت رانماید . سید مذکورچون بشیرازرسید بباب سه مرتبه ملاقات نمود درمجلس اول وثانی بسئوال وجواب گذشت درمجلس ثالث خواهش تفسیرکوثر کرد وچون باب من غیرتفکر وتأمل تفسیری مفصل درآن محضر برکوثر نوشت سید مذکور شیفته و آشفته اوشد و بیملاحظه عاقبت و اندیشهٔ نتایج این محبت یکسر ببروجرد نزد پدرسید جعفرشهیرکشفی شتافت و اورا دلالت کرد وباوجود آنکه دانا وزیرك بود ومراعات مقتضیات وقت رامینمود تفصیلات خویش را بی خوف واندیشه بمیرزالطفعلی پیشخدمت(۱) نوشت که اوخدمت خاقان مغفور

(۱) میرزالطفعلی پیشخدمت مخصوص شاه راحاجی میرزآقاسی عاقبت بواسطه ایمانش بامرمبارك ازشغل ومقامش منفصل نمود ازدربارسلطنتی خارج کرد واوبه موطنش کهنه شهرسلماس آمد منزوی گردید وبخدمتگزاری مومنین وزائرین که جهت زیارت حضرت اعلی درچهریق رفت و آمد مینمودند پرداخته از آنها پذیرائی مینمود وخود شخصا شام و ناهارجهت حضرت

عرض کند وخود باطراف ایران سیاحت نمود ودرهرشهـــــر ومنزلی بر رؤس منابر ناس رابقسمی دعوت نمود که سایرعلمای اعلام حکم بجنون نمودند وسحرمعلوم شمردند "

اعلی تهیه نموده بقلعه میفرســـتاد وهمواره درخدمـــات مستمرا ساعی وجاهد بود و در دونوبت که حضرت اعلـی را ازچهریق به تبریز احضارنمودند دفعه اولی بدستورمحمـد شاه برای گفتگو و مناظره باعلمای تبریز بود که حضرت اعلـی اتمام حجت نموده ودعوی قائمیت را برملاء و آشکارا به علما اعلان فرمودند و دفعه ثانی بدستورامیرکبیر میرزاتقی خـان آنحضرت را ازچهریق به تبریز آوردند وسلیمانخان شاهسون معروف بصاحب اختیار مأمور آوردن حضرت اعلی بود وچون وارد کهنه شهرسلماس شدند میرزالطفعلی آنحضـــــرت را درخانه خود برده میهمانی مفصل نمود وسلیمانخان وسوارانش راضیافت کرده وسائل راحت و آسایش آنان رافراهم ساخت وباوجود آنکه نوکران و خادمین او زیاد بودند معذلك خـود اومباشر بردن شام و ناهار بمحضر مبارك بود ومهـــادرت به شستن دستهای مبارك مینمود وشدت محبت و وفاداریش علنا ظاهروآشکار گردید .

(نقل بمعنی ازکتاب ظهورالحق)

و در تاریخ نیکلا فرانسوی چنین نوشته شده است : نقل از ترجمه

" وقضیه بطوری اهمیت پیدا کرد که محمد شاه یکنفر از علمای بزرگ راکه نسبت باو اعتماد کامل داشت روانه شیراز کرد تا از وقایع و چگونگی قضیه باب گزارش صحیحی بدهد این فرستاده سید یحیی دارابی بود این شخص چنانکه نامش نشان میدهد در داراب نزدیك شیراز تولد یافته[1] بود پدرش سید جعفر ملقب به کشفی یکی از بزرگترین ومشهورترین علمای عصرخود بشمارمیرفت . بواسطه اخلاق عالی ورفتار ستوده واعمال پاك نسبت باو عزت و احترام خاصی نشان میدادند و کشفی از اینجهت میگفتند که باسلومات زیادی که داشت اسرار الهی راکشف و بیان میکرد . پسرنیز در تحت تربیت پدری طولی نکشید که باپدر ازهرحیث برابری میکرد و دارای همان احترام وشهرت پدرگردید وقبولی عامه پیدا کرد و مسافرتی بطهران نمود وبخواهش محمد علی میرزا پسر فتحعلیشاه باپسراوشاهزاده طهماسب میرزا مؤید الدوله نواده فتحعلیشاه همخانه وهم غذا گردید .

" دولت نیز اورابواسطه لیاقت و معلومات محترم میداشت و

---

(۱) تولد جناب آقاسید یحیی وحید در یزد بوده ومعروفیت ایشان بدارابی ازجهت معروفیت جد شآقاسید اسحق که اهل داراب فارس بوده است.

غالب اوقات درمواقع مشکله با اومشورت میکرد . این بود که محمد شاه و حاج میرزا آغاسی بخیال افتادند که دراینموقع اورا مأمورشیراز کنند زیراکه باصالت و امانت او اعتماد کامل داشتند . شاه اسبی بامخارج سفر باو داد وبطرف شیراز روانه نمود . فرستاده دولتی پس از ورود بشیراز بلافاصله بدیدن باب رفت و چندین دفعه ملاقات مابین آنهاواقع شد وچون مایل بودعمیقانه میزبان خودرا تحت مطالعه درآورد درملاقاتهای اولیّه سئوالات مهمی از اونکرد ولی در دفعه سوم پارهٔ سئوالات مشکل محمّامانند از اونمود وباب جوابهای رضایت بخش باوداد . پس از آن درخواست کرد که تفسیری از سورهٔ یوسف(1) برای اوبنویسد یعنی سوره ۱۰۸ قرآن که موسوم است بسوره کوثر . باب بدون کمترین اعتراض و بدون یک دقیقه توقف قلم برداشت و تفسیری براین سوره نوشت بطوریکه فرستاده دولتی را دوّاری درسر عارض وازهوش رفت البته تأثیرنوشتن تفسیرجدیدی بدون تأمل آنهم برسورهٔ که معنای آن مبهم و تاریك باشد میبایستی سیدیحیی راکاملا متحیرسازد . اماچیزی که بیشترموجب تعجب اوشد این بود که دراین تفسیر بیاناتی رادید که خود

---

(1) سوره یوسف اشتباه است چنانکه درچند جمله بعد تصحیح شده که سورهٔ کوثراست .

پس از افکارزیاد برای آن عباراتی یافته بود وبهیچکس اظهار نکرده بود یعنی برای سه آیه وتصورمیکرد خود تنهاکسی است که موفق بکشف آنهاشده است ولی دراینجا بباب برخورد وبکلی منقلب گشته بمنزل خود مراجعت نمود "

وجناب آقامیرزاابوالفضل گلپایگانی چنین مینگارد :

" حاجی سید جواد کربلائی حکایت نمود که جناب آقاسید یحیی اکبر انجال سید جعفرکشفی بود وبعلم و فضل اشتهار داشت و مخصوصا محمد شاه مرحوم وحاجی میرزاآقاسی معروف بشخص اول بحضرتش وثوق کامل حاصل داشتند وچون ظهورحضرت نقطه اولی ارتفاع یافت وخلق کثیر ازعالم وتاجر و عامی بامرمبارك اقبال نمودند مرحوم آقاسید یحیی ازپس احوال رامختلف می شنید اراده نمود که خود عازم شیراز شود وبحضورمبارك مشرف گردد وبنفسه بامرمبارك رسیدگی نماید وحاجی میرزاآقاسی شخص اول ازاین معنی آگاه شد وعزم سیّد رابحضورشاه معروض داشت . محمد شاه طیب اللّه مثواه بوساطت میرزالطفعلی پیشخدمت ازسیّد خواهش نمود که دراین مجاهده و اجتهاد پس از استبصار واطلاع حاصل نظرخود را بشاه اعلام دارد وبالجمله حاجی سیّد جواد میفرمود که چون جناب آقاسید یحیی بشیراز وارد شد چند

مجلس بحضور مبارك مشرف شد وسئوالا تیکه ازهرباب داشته
جواب هریك راکتبا و لسانا اخذ مینمود وهرمجلس که مشرف
میشد برمراتب خضوع و خشوع اومیافزود ممذلك اظهارتصدیق
نمی نمود وگویا منتظر رؤیت چیزی دیگربود ولی مهابت و
بزرگواری حضرت که قلب اورا پرکرده بود وسراپای وجود شرا
احاطه نموده بود مانع بود که خود چیزی معروض دارد تا
آنکه وقتی بمن بسبب محرمیّتی که حاصل شده بود اظهار
داشت که آیاممکن است که تصرفی از تصرفات خارقه انسان
مشاهده نماید ومقصودشان اینکه من چیزی خدمت آنحضرت
معروض دارم گفتم جناب آقاسید یحیی مثل اینحال مثل کسی
است که برمائدهٔ شخص بزرگی حاضرباشد وآنشخص از اغذیهٔ
لطیفه واشربه لذیذه و فواکه طیّبه از هرصنف برای اوبرخوان
حاضر نماید واو دراین اثناچیزی ازقبیل فوم وبصل طلب
نماید . بحقیقت من از اینوساطت وشفاعت عاجزم توخود
هروقت بحضورمبارك مشرف شدی هرچه خواهی بپرس وهرچه
در دل داری طلب نما وبالجمله پس ازقلیل شبی که مقرر
بود آنشب بحضورمبارك مشرف شود جزوی از سئوالات مشکله
ومسائل مفصله که نوشته بود باخود آورد وفرمود این مسائل
چندی است ازحضرت سئوال نموده ام خواهش دارم بحضور
آنحضرت تقدیم نمائی و جواب طلب کنی . چون شب گذشت

وصحبت بسیار داشته شد وغذا صرف نمودیم پس ازصرف غذا وقدری جلوس حضرت به بیت خود برای استراحت عـــودت فرمودند من جزوهٔ سئوالات حضرت وحید را درحضورخودش بغلام آنحضرت که نامش مبارك بود دادم و گفتم همین حال این جزو را بحضرت ده و ازقول من عرض کن این ســـئوال جناب آقاسید یحیی است وبرسبیل مطایبـــه گفتم عرض کـــن آقاسید یحیی است نه برگ چغندر ومقصود حاجی سید جواد ازاین عبارت مطایبه باحضرت وحید وطلب تدقیق و تســریع درجواب ازحضرت باب بود . باری حاجی سید جواد میفرمود چون سحر برحسب عادت بیدار شدیم وبرخاستیم ومستعـــد ادای صلوة گشتیم ناگاه مبارك آمد و جزوهٔ بخط حضـــرت آورد که درجواب مسائل حضرت وحید نازل شده بود .

حضرت وحید درغایت سرور گرفت و درنور شمع قدری درآن مرور نمود . حالی غریب باو دست داد باینکه جبل وقـــار بود حرکاتی مشعر بخفّت مانند میل برقص ازاوظاهرومتبادر شد . گفتم جناب شماراچه میشود ؟ فرمود جناب حاجـــی سید جواد من قریب یکهفته است که بنوشتن این سئوالات مشغولم وامشب از اول لیل آنحضرت چهارپنج ساعـــت تقریبا اینجا تشریف داشتند وبعد ازمراجعت لااقل چهار پنج ساعت هم آنحضرت دربسترخواب استراحت فرمودنـــد

تورا بخدا این اجوبه را که کتابی است مبین درچه مقـــدار از وقت مرقوم داشته اند وبالجمله حضرت وحید باکمـــال یقین وایمان ببروجرد وطهران مراجعت فرمود وپس ازتبلیـغ پدر حاجی سید جعفرمشهوربکشفی کیفیت مجاهده ومراتـــب معلومات خود را بمیرزالطفعلی پیشخدمت مرقوم نمود کـــه اوتقدیم حضورمحمد شاه نماید ".

ودرکتاب نورالحق شرحی دربارهٔ آقاسید جعفرکشفی وجناب آقاسید یحیی وحید مرقوم گشته خلاصه آن اینقرار است

جناب آقاسید جعفرکشفی فرزند آقاسید اسحق علوی موســوی است و آقاسید اسحق مذکور از دراب فارس که مسکن اوبوده باصطهبانات منتقل گشته سکونت اختیارنمود وآقاسید جعفر درآنجا درسال ۱۱۸۰ واندی متولد گردیده وتحصیـــلات مقدماتی خود را درآغازسنّ جوانی درآنجا نموده ولی جذبات باطنیه اورا از فارس به نجف کشانید ودرآنجامشغول ریاضت شده وچند سالی بمراقبه و مجاهدت دراین سبیل گذرانیـد ومعروف بداشتن علوم باطنیّه وکشف کرامات گردیدوتألیفاتـی بنام تحفة الملوك وسنابرق و رق منشور وبلد الامین وکفایـــه وغیرها منتشرساخت و درعلوم فقه واصول وتفسیر وحکمـــت و عرفان متبحّر وصاحب قلب وفکری سیّال ومتنوّر گردیدودرچند شهر مانند نجف و اصفهان و یزد وطهران وبروجـــرد و

اصطهبانات درهریك خانه وعائلهٔ تشکیل داده واز او اولاد واحفاد بسیار بوجود آمد که عدهٔ از آنها درمراتب علم ودانش ترقی نموده در ردیف علما و وعاظ مشهور قرارگرفتند (۱) ودرسال ۱۲۶۰ هجری که حضرت باب بمکه عزیمت فرمودند جناب آقاسید جعفر آنحضرت راملاقات نمود ودرسال ۱۲۶۷ دربروجرد وفات یافت وجطه (غاب نجم العلی) ماده تاریخ فوت اوگردید . جناب آقاسید یحیی نجل جلیل ایشان ازعیال یزدی بود که درشهر یزد متولد گردید (۲) ودرایام صغرسن وجوانی تحصیلات علمیه نموده ودرمراتب فضل و دانش بسرعت ترقی نموده وازافاضل علما و وعاظ بی همتا

---

(۱) درکتاب شرح حال شیخ مرتضی انصاری ص ۲۷۲ مذکور است :(سید صبغة الله کشفی فرزند سید جعفرمعروف بکشفی بن ابی اسحاق موسوی دارابی بروجردی ازعلماء شیعه وفقهاء امامیه متولد نجف اشرف وازشاگردان صاحب جواهروشیخ بود ودرکربلا دارفانی راوداع گفته و کتابی بنام بصائرالایمان یادرة الصفافی تفسیرائمة الهدی در دویا سه جلد تدوین کرده پدربزرگوارش یکی ازمتبحرین وعلماء موشکاف وازموجبین این مذهب که شهرتی بسزادارد وآثارقلمی اومعروف است .
تولدش در ۱۱۸۹ وبسال ۱۲۶۷ رحلت نموده ودوازده فرزند ازوی بجای مانده .

(۲) سال تولد آنجناب رابقرینه سال شهادتش درنیریزکه بسال ۱۲۶۶ واقع گردیده ودرآنوقت چهل‌ساله بوده اند میتوان یقین نمود که درسال ۱۲۲۶ بوده است .

گردیده شهرت بسزائی بهم رسانید ومخصوصا درفصاحت وتقریر وقدرت استدلال دارای شجاعت ونیروئی بی نظیر گردید ونزد اولیاء دولت وخاندان سلطنت معروف وبه کثرت مخلصین واراد تمندان موصوف گشت . درین زمان که مسقط الرأس آنجناب بود متأهل گشته ودرآنجا سکونت اختیارنمود وسپس درنیریز فارس نیز بعد ا ازدواج کرده تأسیس خانه وعائله نمود ودرهردو شهر دوستان واراد تمندانش بسیارشدند ودرسال ۱۲٦۰ هجری قمری سفری بطهران رفته ودرخانه برادرش آقاسید اسحق درمحله امامزاده یحیی ورود نموده ومدتی اقامت کرد وخبرظهورحضرت باب بسمع ایشان رسید وبوسیله میرزالطفعلی پیشخدمت شاهی ازجانب محمد شاه وصدراعظم مأموریت یافته بشیراز جهت تحقیق امرحضرت باب عزیمت نمود وسه بار بحضورآنحضرت مشرف گشت درمرتبه اول حضرت راجوانی نورانی متقی ولی عاری ازمصطلحات علمیه دیده وخودرا اعلم دانست ودرملاقات دوم ایشانرا باخود دریك رتبه تصورنمود ودرمرتبه ثالث پی بدریای علم الهی برده خویش‌را جاهل و آنحضرت راعالم حقیقی مشاهده نمود وبمقام عالی از ایمان وعرفان رسیده توسط میرزالطفعلی پیشخدمت نامه ای بمحمد شاه و حاجی میرزا آغاسی درباره حقانیت آنحضرت نوشته ارسال داشته

همچنین به علماء یزد و نیریز که ازآنجمله شیخ عبد الملـــی ابوالزوجه اش از علمای مشهور ومحترم نیریز بود شرحی مرقـوم داشت و چون حضرت باب اورا امر بسیر وسفر وتبلیغ فرمو ده بودند دیگر صبر وقرار از اوسلب شده نخست ازشیرازبیروجرد رفته با والد خود آقاسید جعفرکشفی مذاکره وابلاغ حجـــت نموده و بکامل ترین وجه اقامه دلیل وبرهان نمود .

جناب حاج معین السلطنه تبریزی درکتاب تاریخ خـود چنین آورده اند که جناب آقاسید یحیی وجوه امتیازی چنـد درهیکل مبارك و آیات باهراتش بیان مینمود اول آنکـــه حضرت امّی است وتحصیلات علمیه نکرد دوم آنکه هنگام بیان مسائل معضله ومطالب علمیه عویصـه مقاصد را بغایت مختصر ومفید ادا مینماید که از عهده دیگران خارج است . ســوم آنکه کلمات و عباراتش شبیه به کلمات علما نیست و ازحیـــث مصطلحات و مضامین و نیز ازحیث مطالب و مأرب وغیرها بدع ومخصوص بخود اوست و این اعظم دلیل میباشد که علم آنحضرت تحصیلی و اکتسابی نیست واگرنه بایستی بعبارات ومصطلحات واسلوب قوم باشد چهارم آنکه هنگام جواب سئوالات سائلین هرمقدار کاغذ در دست داشته باشند ولوآنکه فی المثـــل بیش از سطری برآن نتوان نوشت جواب مسائل راکاملابرهمان کاغذ مرقوم میفرمایند چنانچه سائل قانع وساکن گردد ولـــی

علماء مجبورند که شرح آن مطلب را در مباحث مفصله بیان نمایند پنجم آنکه با همه حسن و زیبائی خط که آنحضرت را هست مرقوماتش را در نهایت سرعت قلم مینویسند و حال آنکه از شرائط حسن خط آرام نوشتن و نگاهداشتن قلم میباشد ششم حسن خلق آنحضرت است که در تمام شئونش آشکار وممتاز از دیگران میباشد بدرجه ای که قیام و قعودش ابدا به نشست وبرخاست سائرناس شباهت ندارد هفتم آنکه اکل وشرب حضرت مانند اکل وشرب سائر ناس نیست وبدقت تمام ملاحظه کردم سه لقمه ناهار اوست ودرشام هفت لقمه غذا میل میفرمایند وبنظر دقیق ملاحظه کردم تمام غذای شبانه روزش بمقدار دولقمه غذای یك مرد اکول نیست و غذای غالبش چای میباشد و آنرا نیز باجلیسش مساوی میآشامند اگرچه آنشخص ازطبقه دانیه باشد (وازاین جهة که حضرت باب شرب چای رامدح فرموده یکی ازشعائر بابیه قرار دادند واینطایفه بکثرت شرب چای معتاد شدند مابین جهّال انام شهرت یافت که بابیّه بدادن چای مردم را بابی مینمایند) هشتم آنکه عبادت حضرت درقوت وطاقت احدی نیست و مشابه میباشد باآنچه درکتب سیر از امیرالمؤمنین وازسید الساجدین حکایت شده) .

انتهی

جناب آقاسید یحیی درصفحات بروجرد ولرستان ضمن وعظ وبیان بطریق حکمت از معارف امرجدید سخن میگفت ومردم رامتنبّه میساخت ، بعداز بروجرد باصفهان نزد برادران خود آقاسید سینا مدرّس مدرسه کاسه گران(۱) وآقاسید عیسی که بتجارت منسوجات مشغول بود رفته واز آنجا باردستان نزد خواهرخود رفته آنگاه به یزد جهت ملاقات عائله وابلاغ امرمبارك بمردم و همچنین ببرادرانش آقاسید علی واعظ وآقاسید حسن رفت و پس ازچندی بطهران مسافرت نموده امر مبارك رابه آقاسید اسحق برادرخود وبعضی علمای دیگر آنشهر ابلاغ نموده سپس بخراسان عزیمت نموده وپس از ابلاغ امر به قزوین رفته نزد خواهرش که زوجه حاجی محمدرحیم امینی مشهوربود قریب ششماه توقف نمود وازآنجا برای زیارت حضرت نقطه اولی پیاده بماکو شتافت وپس ازتشرف وزیارت لقای مبارك درعین شدت برف وسرما بطهران بازگشته دربیت مبارك حضرت بهاء اللّه ورود نموده وباجمعی از مهمین اصحاب مانند جناب طاهره وغیرها مؤانس و معاشر گشت وهمه جا جهارا امرمبارك رابمردم

---

(۱) مدرسه کاسه گران واقع درمیدان کهنه اصفهان وازبناهای قدیمی زمان صفویه است که اکنون نیزدایرومحل سکونت جمعی از طلاب علوم دینیه میباشد بانی این مدرسه حکیم الملك ازاطبا وفضلای زمان شاه سلیمان وشاه سلطان حسین صفوی بوده است

ازهرطبقه ای ابلاغ مینمود وسفری مجدد ابه یزدوشیرازرفت و ایّامی که درشیراز توقف داشت آقاسید عبد العظیم تبریزی که ازبقیة السیف اصحاب قلعه ومردی شجاع ودلیربود ازنزد حضرت نقطه اولی توقیعی و حرز هیکل بزرگی باپیامی ازجانب آنحضرت برای جناب آقاسید یحیی آورده ابلاغ داشت" (۱)

---

(۱) آقاسید عبد العظیم ازاهل آذربایجان ودرواقعه قلعه شیخ طبرسی جزء اصحاب بود وباشهامت وشجاعت بی نظیری بدفاع از حق قیام نموده و عاقبت جان بسلامت بدربرده لحق مستخلص گردید وچگونگی استخلاص اوبطوریکه درکتاب ظهورالحق جلد ثانی مندرج است بطورخلاصه از اینقراراست که چون پس از خاتمه قضیه قلعه وگرفتاری واسارت حضرت قدوس و اصحاب بهریك تکلیفی شاق درپی آزار آنها نمودند درآن میان بسید عبد العظیم تکلیف واجبارنمودند که آب دهان بصورت حضرت قدوس اندازد واوقدری تأمل کرده آب دهان خودراحاضرنموده ونظری براست وچپ انداخته بیك باربصورت سرتیپ عباسقلی خان که درنزدیکی اوایستاده بود انداخت وسرتیپ عصبانی گشته شمشیرکشیدوبه گماشتگان خود دستور داد اورا باشمشیر پاره پاره نمایند دراین هنگام توپچیان تبریزی که باتوپخانه حاضرآن دستگاه بودند بحمایت سیّد قیام نموده مابین آنها وعباسقلی خان و همراهانش کارپشاجر کشید وآنها دست بشمشیروتفنگ بردند وتوپچیان نیزتوپهارابا سرب وباروت انباشته آماده کارزارشدند ومهدیقلی میرزاچون وضع کاررا وخیم دید میانجی گری نموده آنهارا با پند ونصیحت آرام کردوسیّد درآن میانه جان بسلامت بدربرد وبعد ادریزد وقیام جناب آقاسید یحیی ازجمله اصحاب دلیرآنجناب بود .

در کتاب دلائل سبعه که در ماکو از قلم مبارک حضرت اعلی
نازل شده راجع بجناب وحید چنین می فرمایند :

" ونظرکن در عدد اسم " فرد متفرد و وحید متوحد که احدی
ازمخالف و موألف منکر برفضل آن نیست و کل مقرند برعلوّ
او وسموّ او درحکمت ونظرکن درشرح کوثر وسائرنوشتجاتی
که ازبرای آن ظاهرشده واستدراك علوّ شأن اوراعند اللّه
نموده " .

و نیز در توقیع مبارک خطاب به محمدشاه در مقام استدلال برحقیت
امر بدیع چنین میفرمایند :

" وازآنجائیکه خداوند دردنیاازبرای هرامری دوشاهد
قرارداده عرفا وعلمای دوست بسیارند ولی آنهائیکه معروف
حضورند طلبیده بمثل جناب آقاسید یحیی وجناب آخوند
ملاعبدالخالق و ازبینات این امرسئوال فرموده تاآنکه آیات
ونوشتجات را بحضورآورده کماهوحقه بیان نمایند ..... واین
هردو یکی قبل ازظهوراو مراشناخته ویکی بعد ازظهوراو
هردو ازخلق و خلق من مطلعند ازاین جهت اختیار
ایشان شد ..... "

وهمچنین در کتاب مستطاب ایقان حضرت بهاءالله چنین میفرمایند :

..... وجناب آقاسید یحیی که وحید عصر و فرید زمـــان خود بودند ..... "

در کتاب عقاید بعضی از دانشمندان صفحه ۳۹ مندرج است :

ژیلبرت Gilbert رمان نویس فرانسوی در مجلـــــه مجله آسیائی که بسال Le journal asiatique

۱۸۷۳ درپارس چاپ شده مینویسد :

(محمد شاه همینکه خبر ظهور واظهارامرباب راشنید یکی از علماء مورد اطمینان خودرابنام دارابی برای تحقیق ازچگونگی امربشیراز فرستاد ..... تعجب فوق العاده پادشاه هنگامی روی داد که شنید که این مأمورعالی اوکه برای درهم شکستن اصول عقائد باب اعزام شده بود درسلك پیروان مخلـــص وجانفشان اودرآمده است " .

٤ - عزیمت جناب وحید به طهران

جناب آقاسید یحیی پس ازسفر بروجرد وابلاغ و اعلای امر جدید درآنصفحات بپای تخت عزیمت نمودند که باصحاب قلعه طبرسی ملحق گردند ولی دراین هنگام حضرت بهاء اللّه ازسفرمازندران مراجعت فرموده وایشانرا آگاه فرمودند که انضمام باصحاب بواسطه محصور بودن قلعه طبرسی بقوای دولتی دیگرمیسرنیست ازاینجهت خیلی محزون بودند ولی بزیارت حضرت بهاء اللّه وتشرف بمحضر آنحضرت تسلی یافته و اکثرا اوقات خودرادرمحضرمبارك میگذرانید ودربیت مبارك بملاقات ومعاشرت باجمعی از مهمین اصحاب حضرت نقطه اولی مؤانس و مجالس بود وروزی جناب ملاعادی گزل مراغه ای مشهور بنام ملاّ علی سیّاح که حسب الامر حضرت اعلی باالنیابه ازآنحضرت عازم زیارت تربت حضرت باب الباب وسایرشهداء قلعه طبرسی بود پس از اکمال مأموریت دربین طریق بطهران ورود نمود و دربیت مبارك حضرت بهاء اللّه وارد شد وجناب آقاسیّد یحیی که درآنجاحضورداشت اورادیده وپس ازآنکه دانست که برحسب امرمبارك حضرت اعلی بزیارت تربت پاك شهدا نائل شده خودرابرروی پاهای اوکه گل‌آلود بوداندا خته وعاشقانه

میبوسید ومحاسن خود را بگل ولای میمالید .

ازبیانات مبارك حضرت عبد البهاء درسفرنامه امریکا

بخاطردارم وقتی که طفل بودم در طهران در بیرونی پهلوی جناب آقا سید یحیی وحید نشسته بودم دیدم میرزا علی سیاح باتاج و عصای درویشی وپاهای برهنه پرازگل وارد شد یکی پرسید ازکجا میآئی گفت ازقلعه ماکو وحضور حضرت اعلی فورا حضرت وحید خود را روی قدم سیاح انداخت وگریه‌کنان محاسن خویش را به‌گلهای پای ایشان میمالید که ازکوی محبوب رسیده باآنکه حضرت وحید شهیروشخصی جلیل بود آن قسم نزد بندگان درگاه الهی خضوع مینمود

ودرکتاب تذکرة الوفا حضرت عبد البهاء دربیان شرح حال جناب طاهره میفرمایند :

روزی جناب آقا سید یحیی وحید شخص فرید روح المقربین له‌الفدا حاضرشدند ودربیرونی نشسته جناب طاهره ورای پرده نشسته ومن طفل بودم ودردامن اونشسته بودم جناب وحید آیات و احادیثی نظیر درّ فرید ازدهان می افشاند آیات واحادیث بسیار در اثبات این امرروایت فرمود بغتة طاهرصبهیجان آمده گفت یا یحیی فات بعمل ان کنت ذاعلم رشید

وجناب حاجی میرزا جانی ملاقات خود را با جناب وحید چنین نقل مینماید

بعد ازاوقاتی چند ثانیا بملاقات آقا سید یحیی درطهران مشرف شدم ودرسیمای عظیم اوچنان علامات قوت وبزرگواری مشاهده نمودم که نه درسفر اولیه خود بطهران ونه درهیچوقت دیگر دیده بودم . دانستم که این نشانه ها دلالت دارد

بر نزدیك بودن جدائی او ازاینعالم و مکرر دراثناء صحبت از اوشنیدم که میفرمود این آخرین سفرمن است ومرا دیگر نخواهید دید وبیشتراوقات بصراحت یا باشارت اینمطلب رامیگفت وزمانی هم درحضورجمعی فرمود که اولیاء الهی قادرند که حوادث و وقایع آتیه راپیشگوئی نمایند وقسم به محبوبی که روحم درقبضه قدرت اوست من قادرهستم که محل وچگونگی قربانی خودرا وکسیکه مرابه قتل خواهد رسانید بگویم وپیشگوئی کنم . چقدربزرگ وعظیم است این فدا که کشته شوم و خون من درسبیل ارتفاع کلمه حق بر خاك ریخته شود . (نقل ازذیل کتاب مطالع الانوار)

۵ - ورود جناب وحید بیزد وحوادث آن :

جناب وحید پس ازسفرهای خود به شهرهای قم ـ کاشان ـ اصفهان ـ اردستان ـ اردکان وچند محل دیگر دربوم اول جمادی الاولی ازسال ۱۲٦٦ به شهریزد وارد شدند . یوم ورود آنجناب به یزد جمعی ازاعیان وعلما واهالی شهر ازایشان استقبال نموده وسپس منزل ایشان محل ورود خاص و عام گردید وشب وروز جمعیت کثیری به محضرآنجناب رسیده و ازبیان وعرفان ایشان

بهره کافی نصیبشان میگردید . درابتدا به تلویح واشاره وبعد ازچندی بصراحت و آشکارا بشارت ظهورجدید را بعموم ابلاغ مینمودند ودرنتیجه جمعی ازمخلصین سابق و مؤمنین لاحق پروانه وار دراطراف آن شمع افروخته الهی اجتماع نموده وخود را حاضر وآماده برای همه گونه نصرت وقیام واقدام نمودند . ازشهرها وقراء وقصبات اطراف یزد نیز جمعی بشهرآمده ازاستماع کلام وسخنان پرشوروانجذاب آنحضرت منجذب گشته برای فداکاری حاضرشدند ومدت چهل روز این رفت و آمد نفوس وپذیرائی از واردین امتداد یافت وعده کثیری برای ایثار جان وفداکاری حاضرگشتند ودراینحال جمعی ازعلما ورؤسای قوم که ازمشاهده این اوضاع و احوال برانگیخته شده وباخشم وغضب فراوان براین اوضاع مینگریستند تدریجا قوم رابضدیت و مخالفت واداشته مخصوصا یکی ازآنان موسوم به نوّاب میرزاعبدالحی که ازعلما وارکان طایفه شیخیه بود با آنکه درابتدای ورود جناب وحید به یزد دم از صحبت و حمایت جناب وحید میزد ودراثر مصاحبت آنجناب از امرجدید مطلع گشته اظهارایمان مینمود بنحوی خود رامنجذب بامرجلوه میداد که نام پسرخود را علیمحمد بنام حضرت اعلی نامید وجناب وحید راتشویق وتحریض به اعلاء وانتشارامرمینمود ناگهان بابغض و کینه

پیشرو اعدا گشته و بتحریك عوام الناس پرداخت و ابتدای
این لجاجت وکینه جوئی اوازاین جاآغازگشت که یوم پنجم
جمادی‌الاولی آنسال‌که روزاعلان واظهارامرحضرت اعلی بود
بااول نوروزمصادف گشته وبرای بابیان دوعید بزرگ بود وجناب
وحید درمنزل خود جشنی بزرگ وشایسته برپانموده وعدّه
زیادی ازعلما واعیان واهالی شهر بدیدن آنجناب رفته
شور ونشورجدیدی بوجود آوردند . نواب که ازجمله
حاضرین درآن مجلس بود حقد وحسادت خود راآشکار
ساخت وباتمرض بجناب وحید گفت شاه مملکت نیزچنین سفره
مهنّائی نمی‌گسترد وتصورمیکنم این جشن شاهانه تنهابرای عید
نوروزنیست بلکه‌برای تجلیل ازعیدی‌است که تعلق بخود
شما دارد نه عید رسمی ما جناب وحید درپاسخ اوفرمودند
بلی" عاشقان هردمی دوعیدکنند عنکبوتان مگس قدیدکنند"
وحضار ازاینجواب که خسّت ولئامت نواب رامیرسانید وهمه
ازآن مطلع وآگاه بودند بغایت متحیّر گشته و با نگاههای
تمسخرآمیز باونگریسته زیرلب خندیدند واین امر براوسخت
گران آمده ازجای برخاست ونزد علما وارکان شهر رفته
شکایت وسعایت نمود وازطرف دیگر جناب وحید فرصت را
مغتنم شمرده درآن مجلس حقیقت امر راظاهروآشکار ساخته
وبادلیل و برهان ثابت نموده عموم را منجذب تعالیم جدید

ساخت واین امرشهرت یافته جمعیت زیادی بآنجناب روآورد
ومعاندین ودشمنان اونیزهمه جاشهرت دادند که آنجناب
باتهوّر وشجاعت بی نظیری تعالیم جدید سیّد باب رادرحضور
علما وروحانیین اثبات نمود بطوریکه احدی جرئت تکلم
واظهار امری نیافت . هرچند بااین اظهارات علمادرشهر
واطراف مردم رابرعلیه جناب وحید تحریك نمودند ولی این
امرسبب شد که جمعی نیزدرپی تحقیق برآمده درزمرهٔ اهل
ایمان درآمدند وقیام بخدمت ونصرت کردند . وباآنکه درآ
سعایت وشکایت جمعی ازمتعصبین که بتحریك نوّاب برانگیخته
شده بودند وآقاخان ایروانی حاکم یزد راکه جوانی بی تجربه
بود باخود همراه کرده وعده ای راازعوام تحریك نمودهوازهر
سو آثارفتنه وفساد آشکارگردید تاآنکه حاکم مزبورجمعی از
گماشتگان وفراشان رابرای دستگیری واحضارجناب وحید
فرستاد ودربین راه عده ای از ارازل و اوباش نیز بآنها
پیوسته روبخانه جناب وحید نهادند وکار بزد وخورد
ومقاومت اصحابکشید ودرنتیجه مأمورین وفرستادگان حکومت
منکوب ومخذول گشته خائبا وخاسرا بدارالحکومة بازگشتند
وحاکم درصدد تهیه استعداد وقوا برآمد که بخانه جناب
وحید هجوم نماید . جناب وحید که ازنیّت وتصمیم حاکم
مستحضرگشتند ناگزیر درخانه خود قرارگرفته ودیوارهارامحکم

نموده وبرای دفاع خود را آماده ومهیّا ساخت وبطوریکه پیش‌بینی شده بود ناگهان جمعیت وفرستادگان حاکم با تفنگ و آلات حربیه روی آورده خانه را محاصره نمودند .
دراینموقع محمد عبد اللّه که ازاشخاص شجاع ودلیرمحل بوده وچند مرتبه باحکومت بجنگ وستیز برخاسته ودرآن روزها مخفی ازانظار درمحلی میزیست ناگهان ازخفابیرون آمده وباهمراهانش بحمایت جناب وحید قیام کرد وبافریاد یاصاحب الزمان چنان برجمعیت انبوه مخالفین حمله نمود که همه آنها اسلحه را گذاشته پابفرارنهادند وشخص حاکم نیز ازترس جان خود بقلعه نارین گریخته وباگماشتگان خود بآن محل پناه برده سنگرها ترتیب دادند ومحمد عبد اللّه بخانه جناب وحید درآمده بمحضرآنجناب وارد وکلمه ایمان برزبان آورده خود وهمراهانش را حاضربرای خدمت ونصرت امرمعرفی نمود واجازه خواست که بقلعه نارین هجوم برده حاکم وهمراهانش را ازبین بردارد . جناب وحید باو اجازه ندادند وفرمودند اگرچه قیام واقدام تو دشمنان راپراکنده ساخته ومرا ازخطرمحفوظ داشتی ولی ماسرمحاربه وقتال بامردم نداریم و توهم لازم است ازشهرخارج شوی ومطمئن باش که دشمنان تاوقت مقدر نمیتوانند کوچکترین آسیبی بما برسانند . اوعلی الظاهر اطاعت نمود ولی همینکه ازحضور

آنحضرت خارج شد آتش غیرت وحمیت اوشعله ورشده تنها
گذاشتن جناب وحید را دردست اعدا نظیرواگذاشتن حضرت
سیّد الشهدا درصحرای کربلا دردست اعدا دانست لذا
بطرف قلعه نارین هجوم برده و حاکم وهمراهان رادرقلعه
محصور داشت و راه وصول هرگونه کمکی رابقلعه گیان بست
وازطرف دیگر نوّاب جمعیت زیادی از اشرار راتحریك نموده
وخانه وحید رابه محاصره گرفتند جناب وحید که حال رابر
اینمنوال مشاهده فرمود ناگزیر آقاسیدعبد العظیم تبریزی را
که شمه ای ازاحوالش قبلا ذکرگردید ودربین اصحاب معروف
به سیّد خالدار وازبقیة السیف اصحاب قلعه وصوت مهیبی
درسا داشت ودراینموقع برای نصرت و کمك درخدمت آنجناب
بود فرمودند براسب سواری آن جناب نشسته وباچهارنفر
دیگر ازاصحاب شجاع ازخانه بیرون رفت وبرحسب دستور
جناب وحید مردم رانصیحت نموده گفت ایّهاالنّاس ماباکسی
سر نزاع وقتال نداریم وبا دولت وملت نیز یاغی وطاغی
نیستیم بلکه این امر دین وظهورصاحب الزمان موعود دراخبار
واحادیث وآیات قرآنیه است که همه باخواندن دعای فرج
منتظرآن بزرگوار بوده ایم اکنون این سیّد بزرگوار که عالمی
بی نظیر وتمام شما ازعلما وعوام و همه طبقات بمقامات
رفیعه او آگاه هستید باکمال انقطاع وبیزاری ازمقامات

د نیوی شمارا بایمان وعرفان آن مرکزسعادت راهنمائی
مینماید وقصد قتال و خونریزی وجهاد ندارد چرا فریب
ریاست طلبان د نیارا خورده وبه اذیت و آزار فرزند
رسول الله برخاسته اید وشمشیر بر روی چنین شخص
بزرگواری و همراهانش کشیده اید . قسم بخدا ای یگانه اگر
دست ازشرارت نکشید ومتفرق نشوید فقط هفتنفرازدلیران
اصحاب را امرمیفرمایند تاهمه شمارا ازدم تیغ گذرانده بکلی
ازبین ببرند ومن خود با این چهارنفر دمار از روزگارشما
برخواهیم آورد . این وعد و وعید هاراکه سیّد خالد اربا
نهایت صلابت وشدت وصدای رسا بمردم اعلام نمود درآنها
مؤثر واقع شده از اعمال خود پشیمان و متفرق شدند وچون
نوّاب مزبور این خبر راشنیدودانست که مردم متفرق گشته اند
حیلهٔ دیگر اندیشیده مردم رابه جنگ وستیز بامحمدعبدالله
تحریک نموده آنهارا رویقلعه نارین فرستادوموقعی آن جمعیت
رسیدند که حاکم و همراهانش که درقلعه محصور بودند
بامحمدعبدالله بجنگ و زد وخورد مشغول بودندوازاینطرف
هم جمعیت انبوه مردم رسیده ومحمدعبدالله وهمراهانش
درمیان دو دسته مخالف قرار گرفته گلوله بپای او اصابت
نموده مجروح گشت وبیفتاد . برادرش اورابرداشته وبرحسب
تقاضایش روبعمارت جناب وحید آوردند وهمراهانش دست

ازجنگ باحاکم وگماشتگانش کشیدند ودشمنان اوراتعاقب کردند ولی نرسیدند وجمعیت اشرار واوباش به تحریک نواب ودستورحاکم مجددا دورخانهٔ جناب وحید راحاصره نموده وبااسباب و آلات جنگی مانند شمشیروتفنگ شروع بهجوم نموده مزاحمت سختی ایجاد نمودند . جناب وحید ناگزیر بدفاع گشته وبجناب ملا محمد رضا منشادی که بعدا بلقب رضی الروح شهرت یافت فرمودند باشش نفرازاصحاب ازخانه بیرون آمده آنهارا دورسازند لذا این دستهٔ کوچك بافریاد وتکرار الله اکبر یك مرتبه بآنها حمله نموده وجنگ سختی درگرفت و ازصف مخالفین صفت نفرکشته شده وجمعی مجروح شده و آن جمعیت انبوه شکست سختی یافته منهزم گشتند وهفت نفراصحاب مزبورسالما به خانه جناب وحید مراجعت نمودند (واینواقعه در روز ۲۷ جمادی الثانی از سال ۱۲٦٦ واقع گردید) و درمراجعت ملاحظه نمودند که محمد عبدالله درحالیکه جراحت برداشته برزمین افتاده است اورا باخود بخدمت جناب وحید بردند ودرآنجا باجناب وحید صرف غذا نمود وتدریجا جراحاتش التیام یافته چندی مخفی بود ولی بعدا بدست دشمنان گرفتارشده بقتل رسید .

دراینمدت که سه شبانه روز جنگ و زدوخورد بین جناب

وحید واصحاب بامخالفین که حاکم و نواب و همراهانش
بودند روی داد عده‌ای ازاصحاب و مجاهدین بقتل رسیده
وقریب سی نفر ازمهاجمین نیزکشته شدند وبرخی ازاصحاب
بچنگ اشرار گرفتارشده دم توپ گذاشتند تا آنکه بدستور
حاکم ونواب برعده مهاجمین افزوده شد وخانه جناب وحید
را سخت احاطه نمودند وکار براصحاب سخت گردید وبعضی
ازنفوس نیز تاب مقاومت نیاورده وقصد نمودند که خارج شده
متفرق شوند لذا جناب وحید دستورفرمودند اصحاب
متفرق شوند وخود آنجناب نیزمصمم برعزیمت بسمت نیریز
گشتند وبا زوجه خود وداع نموده ودستورفرمود که مشارالیها
با دوفرزندش سید اسمعیل وسید علیمحمد بخانه پدر برود
وسپس آثار ونوشتجات خودرا به حسن نام که نوکروخادم
ایشان بوده داده سفارش فرمود که باتفاق یکنفر دیگرازاصحاب
با اسب سواری ازراهی غیرمعروف بخارج شهر وطرف مهریز
رفته ودرمحلی که معین نمودند بانتظاربماند تاخود آنجناب
باوبرسد و حسن چون ازخانه بیرون آمده ومقداری ازآن راه
راپیمود صدای همهمه وگفتگوی مردم را ازدورشنید وترسید
که مبادا گرفتارشده باشیاء و آثاری که همراه دارد دست
یابند لذا عنان اسب رابرگردانیده راه دیگری رادرپیش گرفت
ولی دراین لحظه جمعیت مردم ناگهان متوجه اوشده و اورا

شناختند واسب اورا هدف گلوله قرار داده دستگیرش ساختند
واورا نزد حکومت برده و روزبعد طبق دستورحاکم اورابدهان
توپ بسته هلاك نمودند . درآن هنگامه چون فراشان
ومیرغضبان خواستند اوراازپشت به توپ به بندند خواهش
نمود که ازجلوی سینه به بندند تاباچشم خود به بیند
چگونه توپ را آتش میدهند . وازطرف دیگرجناب وحید
بلافاصله بعدازرفتن حسن ازخانه خارج شده بادونفراز
اصحاب دلیر معروف به غلامرضا بزرگ و غلامرضا کوچك
ویکنفرازعلما ودوفرزند خود سید احمد وسید مهدی ازهمان
راهی که به حسن دستورفرموده بودند عزیمت نموده وهمینکه
بمیعادگاه رسیدند حسن راندیدند ودانستند که گرفتار
دشمنان شده است ناگزیر پیاده بطرف نیریز بسرعت حرکت
نمودند وشبانه هفت فرسنگ راه راطی نموده چون روزرسید
درکوهها مخفی شدند وحاکم یزد چون ازعزیمت جناب
وحید آگاه شد جمعی ازسواران مسلّح برای دستگیرنمودن
ویاکشتن ایشان فرستاد که بسرعت ازعقب شتافتند وخانه
جناب وحیدراتصرف نموده هرچه یافتند بغارت بردند وخانه
راخراب و ویران ساختند . سواران نیز پس ازطی چند
فرسنگ بآنها نرسیده مأیوس مراجعت نمودند وعلاوه برحسن
مذکورکه به توپ بستند چند نفردیگرازاصحاب نیزگرفتار

شده بعضی هارا بقتل رسانیده وبعضیهاراشکنجه وعذاب نموده پس ازدریافت مبالغی آزاد ساختند .

٦ ـ ورود جناب وحید به نی ریز

(وَقَضَى الْأَيَّامَ إِلَى أَنْ اجْتَمَعَتْ فِي حَوْلِ الْوَحِيدِ شِرْذِمَةٌ)
(مِنْ قَرْيَةٍ الَّتِي بَارَكَهَا اللهُ بَيْنَ الْقُرَى وَرَفَعَ اسْمَهَا فِي اللَّوْحِ)
(الَّذِي كَانَ أُمُّ الْكِتَابِ عَنْهُ مَفْصُولاً) سورة الصبر

جناب وحید و همراهان که بسرعت راه میپیمودند خود رابا تحمل زحمات ومشقات زیاد به بوانات فارس رسانیده وجمعی ازطبقه علماوبزرگان آنحدود که ازدوستان آنجناب بودند بملاقات ایشان مسرور وازبیانات شان استفاده نموده بامر جدید ایمان آوردند وازمشاهیرآنها آقاشیخ اسمعیل شیخ الاسلام بود . جناب وحید باجمعی از همراهان که ازبوانات بآنجناب پیوسته ودرسلك مؤمنین درآمدند به فسا رو آوردند . امّا اهالی آنجا ازتوجّه بآنجناب روگردانیده ایمانی نیافتند . ولی ایشان درطی طریق هرجاکه برای استراحت توقف میفرمودند به مسجد رفته و اهالی رابظهور جدید وامرمبدیع بشارت میدادند تابقریه رونیز رسیده چند روزی اقامت فرموده وبسیاری از نفوس رامنجذب بامر مبارك ساختند وبالنتیجه جمعی کثیرازنفوس مستعده در

طول طریق بآنجناب روآورده وکلماتش راتصدیق نموده به نصرت و معاضدت برخاستند . بدین ترتیب باجمعی از همراهان خود به نزدیك نیریز رسیدند وچون اهالی از تشریف آوردن جناب وحید خبرشدند جمعی باستقبال شتافتند ازآنجمله شیخ عبد العلی از اعاظم علمای محل و پدر عیال آنجناب بود(۱) که باقریب صد نفر ازطلاب علوم دینی از شهر بیرون آمدند وهمچنین ملا باقرامام جماعت وملا عبد الحسین پیرمردی هشتاد ساله و بکثرت علم و عبادت مشهور بود وملاعلی کاتب و میرزاحسین قطب که خدای محله بازار باهمه بستگانش و میرزا ابوالقاسم از اعیان شهر وخالوزاده حاکم و حاجی محمّد تقی از تجارمعتبرومشهورکه بعدا بلقب ایّوب شهرت یافت و داماد ش میرزاحسین و همچنین میرزاتقی و میرزانورا و میرزاعلیرضا و آقانام ولد حاجیعلی از محله سادات بریك باجماعتی ازبستگان خود

---

(۱) دخترحاج شیخ عبد العلی که عیال جناب وحید بود مسماة به صغری که چند سال قبل ازاظهارامرحضرت رب اعلی بازدواج آنجناب درآمده ومؤمنه بود ازاوپسری داشتند بنام سید اسمعیل که پس ازشهادت پدرمادرش شبانه اورا باتفاق برخی ازخویشاوندان مؤمن بقصبه اصفهانات واقع درشش فرسنگی جنوب غربی نیریزآورده درآنجازندگانی نمودند واین پسر درآنجابزرگ شده بنام حاجی محقق درآنصفحات معروف شد وپسراوشیخ المحققین درسنی متجاوزازهشتاد سال اکنون حیات دارد

بعضی در روز وبعضی درشب باستقبال آمده ومقدم آنجناب راگرامی داشتند .

ازطرف دیگر حاجی-زین العابدین خان حاکم نیریزکه ازمتمولین و متنفذین محل ودارای اقوام وجمعیت زیاد بود با آنکه قبلا درهمه جا جناب وحید را بداشتن علم وتقوی می ستود درانموقع طریق عداوت پیش گرفته وبه مستقبلین پیام سخت داده تهدید نمود که ازملاقات والتحاق بجناب وحید دست بدارند والاّ شدیدا مجازات خواهند شد ولی آن جمعیت اعتنا ننموده به قصبه رونیز روآورده وبا نهایت انجذاب بملاقات آنجناب نائل گردیدند .

جناب وحید وهمراهان ازقصبه مذکور بطرف مقبره پیرمراد که خارج ازقصبه اصطهبانات است رسیده یکی دو روز توقف نمودند وبا آنکه ملاّ های قصبه ازترس حاکم نیریز مردم را ممانعت نمودند معذلك بیست نفراز اهالی آنجا به همراهان آنجناب پیوسته و تانیریز مرافقت نمودند . وآن جمعیت درمعیت آنجناب چنان با شور وانجذاب درحرکت بودند که ملا عبدالحسین پیاده در رکاب آنجناب می شتافت. جناب وحید وهمراهان از مستقبلین و غیره با شور وسروری فراوان غروب روز پانزدهم از ماه رجب سال ١٢٦٦ وارد نیریز شده وبه محله چنارسوخته که خانه وعائله آنجناب درآنجا

بود ورود فرمودند وقبل از آنکه بخانه خود بروند باهمان لباس سفر و جمعیت همراهان به مسجد جامع کبیر ورود کرده برمنبرآن مسجد که معروف به منبرامام حسن بود نشسته ودر حالیکه دونفر ازاصحاب باشمشیر برهنه در دوطرف ایستاده بودند بوعظ ونصیحت پرداخت و بشارت ظهورجدید وامر بدیع را بحاضرین و مستمعین که متجاوزاز دوهزاروپانصد نفر بودند ابلاغ وشرح تشرف خودرا بحضورحضرت اعلی وحقانیت آنحضرت را بیان فرمود و ضمنا حاضرین راتذکرداشتند که از قرینه حال پیداست که حاکم محل ازاین اجتماع وتوجه ناس هراسان وبغض وکین در دل گرفته و بمنازعه و مخاصمه برخواهد خاست و کاربنزاع و جدال خواهد کشید وبلیّات ومصائب جهت شما ببارخواهد آورد بهترآنستکه ازاینجا بزودی بیرون بروم تاشما دوستان من درآتش دشمنی وکینه جوئی اومبتلا نگردید . جمعیت ازشنیدن بیانات مهیجه و مؤثر آنجناب چنان بهیجان آمده بودند که هرکس هرگونه اسلحه ای ازشمشیر وتفنگ همراه داشت بیرون کشیده و خودراحاضر برای همه گونه کمک و نصرت نمودند وحتی جمعی ازنسوان که درآن اجتماع عظیم حضور داشتند صدارا به گریه وشیون بلند نموده و ازخروج آنجناب ممانعت بعمل آوردند و خودشانرا حاضر برای دفاع وفداکاری نمودند . دراینحال

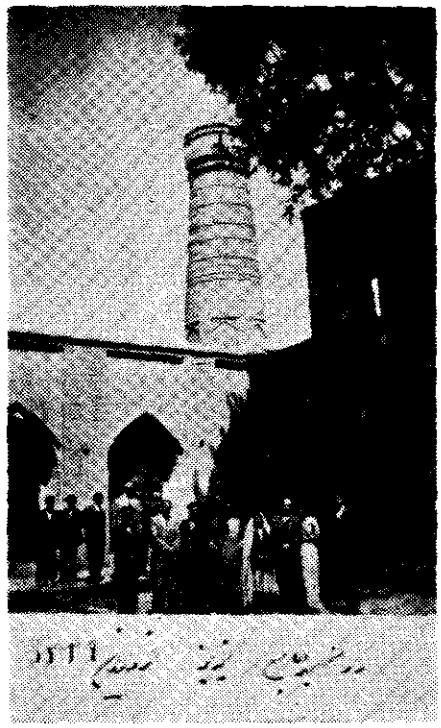

مسجد جامـــــع

نی ریـــز ۔

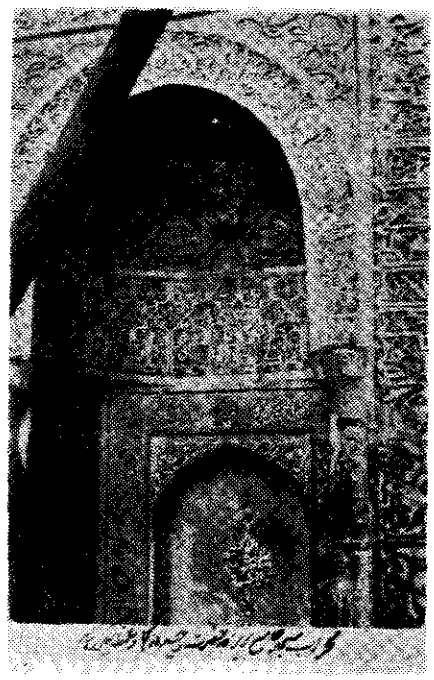

محراب مسجد جامع

نی ریـــز

جناب وحید پذیرفتند که مدت یك هفته درآنجاتوقف نمایند وفی الحین قریب بچهارصد نفر با آنجناب بیعت نموده وامر اعلی را بجان ودل پذیرفتند که ازجمله آنهامیرزاجعفر برادرزاده حاج زین العابدین خان بود که باکمال‌وفاداری بنصرت قیام نمود سپس بخانه خود تشریف برده ورفت آمد مردم شروع گردید و همه روزه برمنبر برآمده ومردم رابشاهراه معرفت و هدایت رهبری میفرمود وبیشتراوقات خود رادرمسجد بوعظ میپرداخت و مردم استفاده ازمحضرآنجناب رامغتنم شمرده و جمعی دیگر بامرمبارك ایمان وعرفان کامل حاصل نمودند .

حاج زین العابدین خان حاکم نیریز که حال‌رابدین منوال دید ازمآل کار اندیشناك شده به آنحضرت پیغام فرستاد که نیریز راترك نموده بمحل دیگری بروند وآنجناب فرمودند که مدتی ازعائله و بستگان خود دوربوده و آنان‌باین زودی راضی بمفارقت نخواهند شد لذا اگرنصرت وکمکی نمی‌کنید اقلا راضی بخروج این عبد ازخانه و آشیانه ام نشوید حاکم مزبور که این جواب شنید بخشم آمده آتشی ازبغض وکین ودشمنی لجوجانه برافروخت که عاقبت خود اودرلهیب آن جسم و جانش‌یکباره بسوخت . وخلاصه آنکه ازآنموقع ببعد بتحریك اهالی پرداخت که یکباره شورش‌وبلوانمود

بطور اجتماع جبـرا آنجناب را ازشهر خارج نمایند .
جناب وحید بمسجد تشریف برده بر گروهی کثیرکه پـــای منبرش اجتماع نموده بود ند بیان حال ومظلومیت خـــود را نموده و آن وضعیت راشبیه بمظلومیت حضرت سید الشّهـدا وظلم وعدوان حاکم کوفه و مردمان آن سرزمین بیان داشت که تمام حضّار بگریه درآمده و جمعی ازجای برخاسته وعهد وپیمان بستند که درنصرت و حمایت آنجناب ازبذل جـــان ومال دریغ ننمایند حاج زین العابدین خان چون ازایـن قضیه خبرد ارشد بقریه قطرویه واقع درهشت فرسنگی نیـریز رفته وعدّه‌ای درحدود هزارنفر تفنگچی جمع آوری نمـــوده مهیّا گردید که بیك هجوم قاسیانه آنجناب و همراهانش را معدوم سازد . چون این خبربسمع آنجناب رسید ومعلـــوم گردید که خان حاکم در صدد فتنه وفساد و اهلاك و اعدام ایشان و همراهان است دستور فرمود بیست نفرازاصحـاب اصطهباناتی که در رکاب آنجناب به نیریز آمده بود ند درتحت قیادت وراهنمائی آقاشیخ هادی فرزند کربلائی محسن بقلعه خواجه که درنزدیکی محله چنارسوخته است هجوم بـــرده آنجارا تصرف کرده مأمن قرار دهند ودرخود محله چنارسوخته نیز سنگرها فراهم نمودند ومستعد برای مدافعه درمقابل هجوم اعد اگشتند . حاکم نیزباجمعیت مسلّح خود شبانـــه

اطاق حضرت وحید در قلعه خواجه

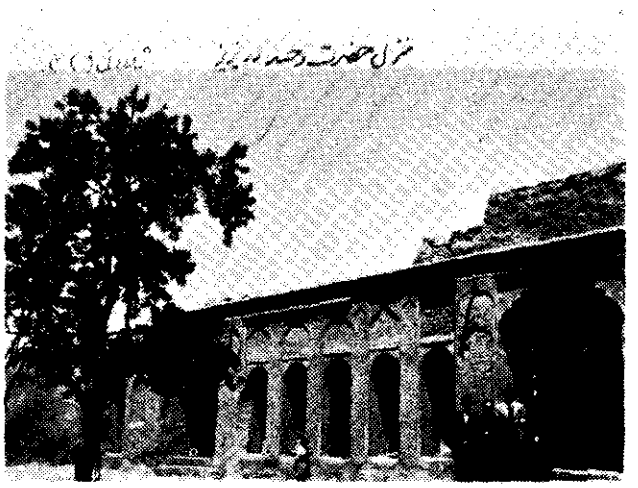

منزل جناب وحید در شهر نی ریـــز

وارد نیریزشده و درمحله بازار که مرکز وخانه اوبود خانه اش
راکه مشرف برمساکن دیگر بود سنگری محکم نموده وتفنگچیان
را درخانه های مرتفع دیگر جاداد وجمعی بریاست محمد
علیخان شوهرخواهر زن او خانه سید ابوطالب کدخدای
محله بازار را که در زمره اصحاب جناب وحید بود بتصرف
آورده سنگرنمودند و ازاماکن مزبورکه برمحله چنارسوخته
مشرف بود بنای تیراندازی به محله چنارسوخته گذاشتند .
اولین کسی که مورد اصابت گلوله قرار گرفت آخوند ملا
عبد الحسین بود که برای اطلاع از وضعیت اطراف ببام
قلعه برآمد وناگهان گلوله بپای اوخورده مجروح گردید
وجناب وحید نامه تسلیت آمیز برای او مرقوم داشتند واز
اینکه اول کسی است که درسبیل الهی مورد صدمه ای واقع
گشته اوراتبریك گفتند . حاج زین العابدین خان ازطرفی
خانه ومسکن اصحابرا گلوله باران مینمود وازطرف دیگر
به تطمیع و تهدید اصحاب جناب وحید پرداخته و اخبار
مدهشه نشرداد که بعضی از نفوس ضعیفه طاقت نیاورده
خودرا ازجمع اصحاب خارج نمودند و جناب وحید ناگزیر
خود باعده ای درپاسی از آخرشب بقلعه مذکورتشریف
برده متحصن گشتند . ودرآنموقع عدد اصحاب هفتاد ودوتن
بشمارآمد و حاج زین العابدین خان با برادربزرگترخود

علی اصغرخان وقریب هزارنفرمسلّح اطراف قلعه رامحاصره نموده و زدو خورد راآغاز نمودند وچندین بار بقصد تصرف قلعه هجوم آوردند و درهرنوبت بدستور جناب وحید محدودی ازاصحاب از قلعه بیرون آمده باشمشیرکشیده چنان بر آن گروه تاختند که عده ای مقتول و مجروح بجای گذاشتند روبفرار نهادند و آن چند نفراصحاب مظفرومنصور گشته بقلعه بازگشتند . ودراین محاربات از اصحاب نفوسی که بشهادت رسیده یکی تاج الدین زارع و کلاه نمد مال ودیگری زین العابدین که بزهد و ورع مشهور ومعروف به زینل فرزند اسکندر زارع بود که ازقرارمعلوم هردونفریکی بعد ازدیگری حامل پیام جناب وحید برای خان حاکم بودند که دست از ظلم وستم کشیده اصحاب را که جزایمان بظهور قائم آل محمّد گناهی ندارند بحال خودواگذارند ولی آنهارا به محض خروج ازقلعه دستگیر وباصدمات زیاد نزد حاکم بردند و هنوز پیام حق را ابلاغ ننموده آنهارابشدیدترین وجهی بقتل رسانیدند ویکنفر دیگر آقامیرزا ابوالقاسم بود که برپام قلعه باصابت گلوله مجروح گردیده وپس ازچندی ازاینجهان درگذشت .

دراینموقع فیروز میرزا نصرت الدوله عموی ناصرالدین شاه والی جدید فارس ازطهران رهسپارشیراز گشت و خبرشکست

وهزیمت حاج زین العابدین خان و اعوانش اوراسخت
مضطرب و پریشان نموده به حاکم مزبور اوامرسخت صادر
نمود که کارمحصورین قلعه رایکسره نماید و اونیز قلعه رابه
محاصره شدید گرفته حتی آب را بر روی اصحاب بست وازروی
خدعه و تزویر بوسیله یکی از اطرافیان شاهزاده والی فارس
بجناب وحید پیام داد که از تحصن درقلعه خارج شده
بهرمحلی که مایلند بروند جناب وحید باوجواب دادند
که بستن آب بر روی ما مانند رفتار اشقیاست با حسین بن علی
بهترآنستکه ابتدا آب را بر روی اصحاب بازکنند وازظلم و
تعدی دست بردارند خان حکمران چون این پیام شنید
سخت برآشفته گفت هرگاه تومانند حسین بن علی هستی من هم
ازشمربن ذ الجوشن کمترنیستم وازاینجهت معلوم گردید که
اوجز حیله و تزویر خیالی درسر ندارد و چاره جز مدافعه
نیست . لذا جناب وحید شبی دستورفرمودند دو هفت نفر
ازاصحاب بر مهاجمین که قلعه را محاصره نموده بودند
شبیخون زده وشمشیر آبدار برآنها نهاده وباکمك عده ای
دیگر ازاصحاب چنان آنهارا درآن تاریکی شب شکست داده
ومجبور بفرارنمودند که علی اصغرخان برادربزرگترحاج
زین العابدین خان مقتول و دوپسرش دستگیرگشتند وخیمه
وخرگاه او و اموالش کل بغارت رفت و خان حاکم هم ازشدت

خوف و هراس براسبی پالانی خود را انداخته از معرکه بدربرده رو بفرارنهاد و با بقایای افراد شکست خورده خود بقریه قطرویه که موطن اصلیش بود گریخت و جمعی ازتفنگچیان رابه محافظت خود گماشت .

خبر این فتح وفیروزی اصحاب باطراف منتشرگشته سبب شد که عده ای از اهالی برجمعیت پیروان جناب وحید پیوستند و آنجناب برای امور داخلی اصحاب انتظاماتی برقرار فرمود ودستورداد ند که قلعه راتعمیر وبرج هارا برافراشته محکم نمودند و آب انباری ساختند و خیام و خرگاه که از حاج زین العابدین خان وهمراهانش بدست اصحاب افتاده بود دربیرون قلعه برپاساختند واشخاص معینی را برای وظایف مخصوصی تعیین فرمود وحاجی محمدتقی را مأمور فرمود که هرکس طالب پیوستن باصحاب است ومایل است درجرگه اهل ایمان داخل شود باید نوشته ای پابمهر و رقم خود مبنی برگذشت از جان و مال و اهل وعیال وحاضربودن برای فداکاری بسپارد . ازاین رو وضعیت اصحاب نظم و نسقی جدید یافته ودراثر مواعظ وخطابات آنجناب همه آنها درمراتب عرفان وایمان بمراتب عالیه رسیده وحاضر برای همه گونه فداکاری وازخودگذشتگی شدند وشهرت آنجناب واصحاب فداکارش بتمام اطراف رسیده وهمه مردم را

دچاراعجاب و شگفتی نمود حاج زین العابدین خـــان
قضایا را با اغراق و مبالغه بوالی جدید فارس نگاشـــت
ونامه را بوسیله ملاباقر نامی از نزدیکانش با مبلغی ازنقود
بعنوان پیشکش برای والی فرستاد ولی اودربین راه صحرا
درقلعه ای موسوم به هودشتك که مرتع احشام ایلات بـــود
بدست حاج شیخ اسمعیل شیخ الاسلام بواناتی که درزمره
یاران دلداده وشیفتگان جناب وحید بود وبااجازه آنجناب
جهت انجام مهمّی بآن سمت رهسپار بود دستگیرشـــده
خود او ونامه را نزد حاجی اکبرنام کدخدای رستاق کـــه
در دوفرسنگی نیریزاست برده باوسپرد که نزد جناب وحیـــد
بفرستد اونیز آنشخص را نزد جناب وحید برده و ماوقـــع را
شرح میدهد حضرت وحید اورا امر به توبه مینماید واوقبول
نمیکند ومیفرمایند او رابحال خود گذارید . اوبسزای اعمال
خود خواهدرسید . چون ازقلعه بیرون میرود سپاهیـــان
حاکم بخیال اینکه او ازخان حاکم فرارکرده وبه اصحاب قلعه
پناهنده شده و حالا ازقلعه بیرون آمده است اورادستگیـــر
نموده بقتل میرسانند . چون حاج زین العابدین خان بر
این قضیه اطلاع حاصل نمود نامه دیگر باپیشکشها نـــزد
والی فرستاد و به ملاها و پیشوایان روحانی شیراز نیـــز
نامه هانوشت ودرخواست کمك ومساعدت نمود . ملّاهاهـــم

نزد والی فریاد وفغان برآورده و تمنای اقدام فوری نمودند
لذا والی دستور داد دو فوج سرباز وسوار قدیم وجدید
همدانی وغیره بسرداری شجاع الملك نوری سرکرده سواران
شیرازی وسرتیپ مصطفی قلیخان اعتماد السلطنه قراگزلو
باسه عراده توپ و مهمات جنگی زیاد باسرعت روانه نیریز
گشتند و بحاکم آنجا نیز دستور داد که هرچه میتواند از
تفنگچیان و تیراندازان کوهستان اطراف نیریز جمع آوری نموده
بکمك اردو حاضرنماید ودفعتا بر اصحاب هجوم برند
وهمچنین بجمیع روسای سلحشور عشایر نوشته وتأکید نمود
که باسربازان در قلع وقمع اصحاب همکاری نمایند و باین
ترتیب جمعی کثیر در حدود پنجهزارنفر از مردان رزم آور
قلعه را محاصره نموده و استحکاماتی بوجود آوردند و
محاصرین رابشلیك توپ و تفنگ بستند و چندبارهجوم
نمودند ولی کاری ازپیش نبردند حتی درحین اشتعال نائرهٔ
جنگ یکنفر از جوانان اصحاب با دلیری و شهامتی بی نظیر
ازقلعه خارج شده ودربین سپاهیان دشمن شمخال را
ازدست شمخال چی گرفته وباضرب گلوله شمخال توپچی را
ازپای درآورده و شلیك توپ را موقوف گردانید وچون پاسی
ازشب گذشت برحسب دستورجناب وحید یکنفرازاصحاب
بنام غلامرضا یزدی باتفاق دوهفت تن از پیروان وسالخوردگان

درخت چنـــار که
خیمه جناب وحید
درکنار آن افراشته
میشد .

منظره اطـــــاق
جناب وحید در
قلعه خواجـــه .

اصحاب با ندای رعدآسای اللّه اکبر برسپاهیان اردو شبیخون زده و جنگی سخت درگیرشد وجمعی دیگر از اصحاب نیز بکمك شتافتند ومعرکه عظیمی برپاشد و رزمی سخت درگرفت و باران گلوله ازطرف اردو براصحاب جانفشان میریخت و مدت هشت ساعت این زد وخورد بطول انجامید ودرحالیکه غرّش توپ از اردو گوشهارا کر مینمود صدای زنان اصحاب که از بامهای خانه ها درقصبه مردان خودرابکارزار تشویق و تشجیع مینمودند بگوش میرسید و پی درپی ندای تکبیر از مرد و زن بلند بود وبالاخره اردوشکست سختی خورده وعقب نشینی و فرار سربازان وتفنگچیان این رزم خونین را پایان داد واصحاب به قلعه مراجعت نمودند درحالیکه قریب شصت تن از اصحاب شجاع و فداکار درآن میدان قتال بشهادت رسیده و عده ای نیز درحدود سی ودونفر زخمدارشده بودند .

پس از این شکست عجیب که از این عده قلیل برآن جمع کثیر وارد شد همه اهالی وساکنین آنحدود دانستند که باجنگ وستیز ازعهده آن عدّه ازجان گذشته برنخواهند آمد لذا روسای اردو وحاکم مزبور باهم مشورت نموده متفق گشتند تابذیل حیله و تزویرکه همیشه اسلحه اشخاص عاجز وناتوان بوده متشبث گشته وظاهرا دم از صلح و آشتی بزنند

باینجهت پیامی بحضور جناب وحید فرستاده ونامه محبت آمیز
نوشتند و ازآنچه واقع گشته عذرخواهی نموده خودراحاضر
برای جبران مافات نشان دادند و برقرآن عهدوپیمان نوشته
مهور ومسجّل داشتند که دیگر گرد مخالفت و منازعت نرفته
واز آنجناب تقاضا نمودند که باچند نفر از یاران خود بارد و
وارد شوند و حقیقت امر وحقانیت آنرا بفهمانند تاکل بحمایت
قیام نمایند . باین ترتیب چون فرستادگان با قرآن وعهد و
پیمان بحضورجناب وحید رسیدند وایشان قرآن مهرشده
ونامه سران اردورا ملاحظه نمود قرآن رابوسیده این آیه را
تلاوت نمودند انّا للّه و انّا الیه راجعون وباآنکه بخدعه
وتزویر و سرّ ضمیر آنان واقف و آگاه بود با اینحال فرمودند
ماقول آنهارا باحترام قرآن قبول میکنیم تا آنها خود ازخدعه
وتزویرخودشان شرمسارشوند و ماحقیقت امر را باردیگربرای
آنها اشکارسازیم . باین جهت باتفاق پنج نفر ازاصحاب
ازجمله ملاعلی مذهّب وحاجی سید عابدکه بعدا نفاق نمود
بسمت اردو رهسپارگشت و اصحاب عموما نگران بودند
واعتمادی بقول وقرار روسای اردوند اشتند وازآنجناب استدعا
نمودند که از رفتن نزد آنان بگذرند ولی پذیرفته نشد وبه
جمعیت اصحاب دستور فرمود که دست از جنگ بدارند و در
انتظارباشند تاخبر برسد .

چون جناب وحید وهمراهان باردو نزدیك شدند ازطرف حاج زین العابدین خان و شجاع الملك ودیگر سران اردو وافراد سپاه مورد استقبال قرارگرفته ودرخیمه مخصوصی پذیرائی نمودند وشب اول باکمال مهربانی و احترام رفتارکرده وکرسی وعظ گذاشتند وبسخنان آنجناب گوش فرا داشتند سخنان و خطابات ایشان چنان مؤثر ونافذ گردید که تدریجا سپاهیان تحت تأثیر قرارگرفته بسیار متأثرشدند وحاج زین العابدین خان از آنوضعیت نگران شد که مبادا جمعیت اردو برمراتب مظلومیت آنجناب اعتراف نموده و اوضاع دیگرگون شود بنابراین باروسای اردو تبانی نموده وقرار انجام کار را بروز بعد محول داشتند وچون روز دیگر رسید و آنجناب خواست از اردو بیرون بیاید ممانعت نمودند وتامدت سه روز این وضع طول کشید و همه روز سران و افراد اردو درهنگام نماز بآنجناب اقتدا کرده وایشانرا مولا ومقتدای خود میگفتند وازطرف دیگر اصحاب چون دیدند ازصلح و مصالحه خبری نرسید ناراحت شده بر اردوحمله نمودند وسران سپاه نزد آنجناب شکایت نمودند وایشان علت حمله اصحاب را توقیف خویش بیان فرمود وبالاخره قرارمتارکه جنگ داده شد که جمعیت هردوطرف متفرق شوند و از آنجناب خواستند که نامه ای مرقوم دارند

وباصحاب دستور فرمایند که اسلحه خود را گذاشته وقلعه
راتخلیه نمایند وهرکس بمسکن خود برود و جناب وحید
بهمین ترتیب نامه را مرقوم داشتند ولی نامه محرمانه
دیگری هم مرقوم داشته حیله و تزویر ونفاق دشمنان رابیان
داشته ودستورفرمودند که جمعی ازاصحاب شبانه بر اردو
شبیخون زنند و آنهارا درهم شکنند وهردونامه رابحاجی
عابد که ازاصحاب و همراه جناب وحید باردوآمده بود
سپردند که باصحاب برساند واو از روی ترس یاطمع خیانت
نموده هردونامه را نزدسران سپاه برده ارائه دادو آنها
ازاین پیش‌آمد مسرورگشته هردومکتوب را خواندند ونامه
اولی راکه امربه تفرق وتشتت باصحاب فرموده بودند بدست
اودادند که باصحاب تسلیم نموده وسفارش‌وتأکید درتفرقه
بنماید . حاجی عابد نیز خیانت نموده نامه رارسانید
وباصحاب اطمینان داد که سپاهیان سر صلح ومسالمت دارند
وتفرق وتشتت شما بدستورآنجناب لازم و ضروری است لذا
اصحاب‌نیز اطاعت نموده اسلحه را ریخته وهمگی ازقلعه و
سنگرخارج شده بسوی قصبه روی نهادند ودرهمان حال
فورا سپاهیان سنگرها وقلعه راتصرف نمودو جمعی از
بستگان حاج زین العابدین خان که برحسب دستوراوکمین
کرده بودند راه را برآنهابسته واصحاب ناچار بحدافعه

شده وباکمال یأس وتأسف بعضی با اسلحه وبیشترآنها
چون اسلحه خودرا ریخته بودند باچوب و سنگ درحالیکه
همه صدای خودرا به ندای الله اکبر بلند نمودند بجنگ
ودفاع پرداختند وبسیاری مقتول شدند وجمعی مجروح
گشته خودرا بشهر رسانده و درمسجد جامع که سنگرمتین و
قلعه مهمی برای آنان بود باافراد دشمنان بزد وخورد
پرداختند . ملاحسن نامی که ازهمراهان حاکم بود بر
مناره مسجد رفته و اصحابرا که بآن سمت میرفتند هدف
گلوله قرار میداد یکی از اصحاب بنام ملاحسین خودرابمناره
رسانده اورا هدف گلوله ساخت واصحاب بمسجد
رو آورده و ازآنجا بخانه وبافهای خود رفته متواری گشتند
ومنتظر بودند که از جانب جناب وحید چه دستوری میرسد
دراینحال بدستورحاکم و سران سپاه عده ای ازسربا زان
وانبوه اشرار مأمور دستگیری افراد اصحاب که هریك درگوشه
وکناری متفرق شده بودند گشته و هرکس راکه بدست آوردند
بزنجیرکشیده و اموالشانرا تاراج وبغارت بردند حتی دستور
دادند زنها واطفال آنان راهم اسیرکرده بیاورند واین
دسته مهاجم از اشرار چنان درانجام این اعمال قاسیانه
بظلم وستم رفتارکردند که برخی از زنان خودرابچاه انداخته
هلاك ساختند وآنها چندین زن را پستان بریده وچندین

طفل شیرخوار راکه درگهواره آرمیده بودند باسرنیزه تفنگ
برسینه اش فرو برده از زمین بلند نموده و بمسافتی دور
افکندند و چهل نفراز زنان را درغاری از کوه محبوس داشته
و آتش زده سوزاندند و خانه هارا بنوعی خراب کرده و
اثاثیه را بغارت بردند که حتی چوبهای در وتخته را ازجا
کنده بردند ومحله چنارسوخته راکه مسکن اکثراصحاب
وپیروان جناب وحید بود چنان ویران نمودند که تاسالها
بعد ازآن واقعه بهمان حال ویران وبایرباقی بود . قلعه
خواجه رانیز خراب و ویران نموده بآتش بیدادسوختند
وتمام اسرا را از زنان و مردان و اطفال بزنجیرکشیده باردو
آوردند و چون حاج زین العابدین خان وسران سپاه بوا سطه
قسمی که خورده بودند درقتل حضرت وحید که آرزوی قلبی
آنان بود مردد بودند عباسقلی خان نامی ازصاحب منصبان
سوارکه درقساوت قلب مشهور وچند نفرازبستگانش درآن میدان
بقتل رسیده بودند خودرا برای اینکارحاضرنموده و روزدیگر
اعلان نمود که هرکس بستگانش دراینواقعه بقتل رسیده برای
انتقام وقصاص حاضرشده وازسیدیحیی بهرطریق که مایل است
انتقام خودرابگیرد . ملارضا برادر ملاباقر که بدست حاج
شیخ اسمعیل شیخ الاسلام بواناتی گرفتار وبقتل رسیده بود
وهمچنین آقاخان پسر علی اصغرخان برادرحاج زین العابدین

مدفن حضرت
وحید در کنار
بقعه سیه

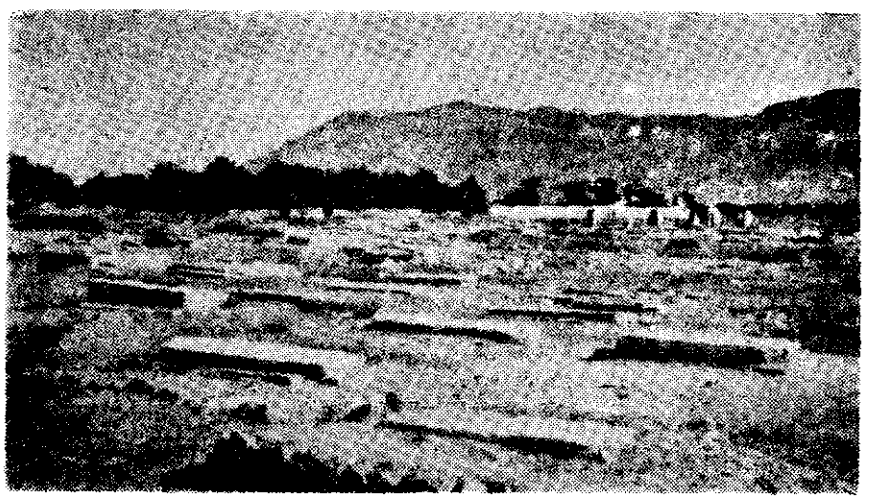

مدفن جمعی از شهـــــداء

خان که بدست اصحاب بقتل‌رسیده بود وصفرنام که برادرش شعبان مقتول شده بود بقصد انتقام وارد خیمه جناب وحید گشته وملارضا بانهایت شدت وقساوت ابتد اعمامه سیادت را ازسرجناب وحید گرفته بگردن ایشان بست و چنان بسختی و شدت مشتی برپیشانی آنجناب نواخت که ایشان مدهوش گشته وبرزمین افتادند و جمعیت مردم با هرچه که دردست داشتند از چوب و سنگ ضربتهای سخت برآن جسم لطیف وارد آورده و جسد مطهرش‌را بصحراکشیدند وزنها ومردها آنرا احاطه نموده وکلماتی که درآن حالت جانگداز که روح ملکوتیش‌در پرواز بود برلب و زبان میآورد مانند آخرین نغمه ای‌ازیك آهنگ غم انگیز که باکمال نرمی و آرامی در آن فضای لایتناهی پراکنده میشد میشنیدند .

ولی درآن صحرای پر وحشت و اضطراب که محشرکبری بپاشده ومصداق یوم یفرالمرء من اخیه و صاحبته وبنیه ظاهرگشته بود کجا گوش‌شنوائی که آن نغمات الهی را بشنود و دلی کو که برمظلومیت آن مظهر کمال وجلال بلرزد و چشمی نه که قطرات اشکی برآن هیکل نازنین نثار نماید گوئی همه دلها درپرده سیاهی فرورفته بود . لهم اعین لا یبصرون بها ولهم قلوب لا یفقهون بها ولهم آذان لا یسمعون بها .

در اینحال که شور ونشور وحشر اکبر بپاشده بـــــود ناگهان دژخیم پرعناد بدنهاد باخنجر بیداد سر آن مظلوم را ازتن جدا نموده وپای جسد مطهر را باطناب بحیوانـــی بسته باجمعیت اشرار والواط باکمال بیشرمی درکوچه وبازار گردانیده وسپس نزدیك مسجد مشهور به نظربیکی انداختند ودسته هائی از زن ومرد هلهله کنان با زدن سنگ و چوب آن جسد مطهر رامورد اهانت قرار داده سب ولعـــــن مینمودند وبعد جسد آن مظلوم را که پوشیده ازسنگ و گل ولای شده بود بکنار بقعه معروف به بقعه سیّد کشـــیده بخاك سپردند . آنگاه تمام اموال و اثاثیه آنجنـــاب را بغارت برده و جمعی از اسرا را از مرد و زن واطفال درکوچه وبازار گردانیده و ازتماشائیان انعام میگرفتند وبعضـــی از مردان اسرا را دربینی مهار نموده دربازارمیگردانیدند وبعضی رامیکوب نموده تازیانه میزدند وبعضی رابردست وپا نعل زده درمعابر گردانیده وتماشائیان هریـــك بدلخواه خود اذیت و آزاری وارد میساختند وباین ترتیـب بانهایت قساوت وظلم و بیداد بخیال خود نهضت مظلومانه وقیام و اقدام جناب وحید واصحاب را مغلوب و بپایـــان رساندند غافل از آنکه انّ جندنا لهم الغالبـــون .

چه بسیاری ازنفوس مقدسه که برای اعلای امرحق درپنجـــه

ظلم و بیداد ظالمین و ستمگران گرفتار و مقتول گشته وظاهرا مغلوب شده اند ولی اثرات آن فداکاریها بمداچنـــــان قلوب را منجذب نموده که حق برکرسی خود نشسته وبیدادگران بسزای اعمال سیئه خود رسیده اند .

باری آن جمع ستمگر خونخوار باین اندازه ظلم وجـــور قانع نشده عده ای از متمولین و بزرگان اصحاب رادرحبـــس حاکم نگاهداشته و متجاوز از سی نفر مردان وقریب پنجـــاه نفراز زنان بیگناه را برشتران برهنه سوارنموده و دراطـراف آنان سر مطهّر جناب وحید را که پوست آنراکنده و با کـــاه انباشته بودند(۱) با رؤس دیگرازشهدا برسرنیزه افراشـــته وسران سپاه درجلو و افراد سرباز وافراد دیگر درعقـــب باطبل و دهل درحالیکه دسته مظلومین رادرمیان گرفتـــه

---

(۱) پس ازجداکردن سرحضرت وحید ازبدن پوست سرراکنده وپر ازکاه نموده باروس شهدا بشیرازبردند وسر رادرگود الـی افکندند. دراینموقع یکنفرزن مقدسه‌ای معروف به بی بی مادر آقامیرزاصادق پدرمیرزاعبدالله خان ومحمدخان خزاعی از اعیان محل به غلام خود محرمانه دستورمیدهد درتاریکی شب آن سرمبارك را آورده درمنزل خود درصندوقی محفوظ میدارد وبعدازچندروزآنراغسل داده درپارچه حریری پیچیده در جنب جسد مطهرآنحضرت که درقسمت شمالی در زیردیـــوار بقعه سیدقتاب قرارداده شده بود دفن مینمایدوبقرارمذکور آن صندوق رابعنوان یك شئی متبرك محفوظ نگاهداشته و هنوزهم فرزندان آن بانوی محترمه درخانواده خود آنرامتبرك دانسته محفوظ داشته اند .

بودند شادی کنان بطرف شیراز رهسپار گشتند وبدستور
والی فارس شاهزاده فیروزمیرزانصرت الدوله روز ورود اسرا
راجشن گرفته وبعیش و عشرت پرداختند وخود والی شخصا
درعمارت حکومتی نشسته همه اسرا را از نظر وی گذرانیدند
وبعضی از آنهارا مانند غلامرضای یزدی وشیخ‌اشیوه کش
رابنهایت شکنجه و عذاب شهید نمودند و کربلائی ابوالحسن
کاشی‌ساز و آقا شیخ هادی دائی زوجه جناب وحید ومیرزا
علی و ابولبن حاج زینل و اکبربن عابد و میرزاحسن و
برادرش میرزا بابا رادرمیدان سربازخانه شیراز برده وبآنها
اصرار در لعن و تبرّی نمودند چون همه آنها استقامت
ورزیدند بشهادت رسیدند وبدستوروالی فارس تعداد
زیادی رؤس‌الشهدا را درسه جوال ریخته وبعنوان فتح
وظفروبعلامت ابراز کفایت و درایت درامر عدالت پروری و
مملکت داری باچند نفر از اسرا برسم ارمغان برای‌ناصرالدین
شاه ارسال و اعزام داشت . ولی چون بآباده رسیدند
اسرا تدریجا تلف شدند وبرای حمل سرهما کسب تکلیف از
اولیای مرکز نمودند دستور رسید که سرهای شهدا را در
آباده مدفون سازند و اکنون آن محل بنام حدیقة الرحمن
درقسمت غربی شهرآباده قرارگرفته و ازاماکن متبرکه وزیارتگاه
اهل بهامیباشد و زیارتنامه مخصوصی ازقلم مبارك حضرت

عبد البهاء درباره آن رؤس مطهّره شرفصدور یافته که عینا در پایان شرح وقایع نیریز درج خواهد شد .

باری جمعی از اسرا رامانند شیخ یوسف و کربلائی میرزا محمد شیرعسگر وتاج الدین را مجددا به نیریز عودت داده تسلیم حاکم سفاك دادند و او همه روزه یکنفر از محبوسین را بدست فراشان داده درکوچه وبازار میگردانیدند ودرسر هر رهگذری بچوب بسته اقسام شکنجه و آزار وارد مینمودند وبعضی هارا مهارنموده درکوچه وبازار بردهٔ ازمردم انعام میگرفتند وبعضی را با وارد ساختن عذاب زیاد بشهادت رسانیدند .

ازنفوس مهمه اصحاب آقاسیّد جعفر یزدی راکه حاج زین العابدین خان قبلا نهایت احترام را نسبت بایشان رعایت مینمود بدستور او فراشان عمامه سیادت را از سر اوگرفته مشتعل نمودند واورا دورخانّه ها و بازار گردانیده انعام میگرفتند و اورا مورد استهزاء و مسخره قرار دادند .وحاجی محمدتقی ایوب را درفصل زمستان برهنه کرده درحوض آب یخ انداخته از هرطرف اوراچوب میزدند تا آب حوض ازخون رنگین شده مشرف بهلاکت میگشت وهردو آنها را با حاج شیخ عبدالعلی و آقاسید حسین که همه ازبزرگان محل بودند دریك جا نشانده و اهالی بیچاره وگرسنه

قحطی زده رامجبورمیکردند که دسته دسته آمده آب دهـــن بر روی آن مظلومین انداخته یك چارك ذرت و ارزن بگیرند وسید ابوطالب کدخدای محله بازار راکه مردی متمول ومشهور بود زنجیرکرده بقریه معدن فرستاد ودرآنجا بتوسط حاجی سید نصرالله روضه خوان‌نیریزی مسموم گردید(۱) وچند نفر از اصحاب که برای تظلم و دادخواهی روبه پایتخت آورده بودند درنزدیکی طهران بوسیله یکدسته از کاروان شیرازی شناخته شده و آنهارا دستگیرنموده بشیراز آورده بقتل رسانیدند و ازآنها فقط زین العابدین نامی خودرا بطهران رسانیـــد وباین ترتیب چنان با اسرا ومظلومین وحشیانه وبقســـاوت وسختی رفتارنمودند که تا آنزمان کمترنظیراینگونه حوادث را میتوان درتاریخ بشریت حتی در ادوار قرون وسطی نشان داد و این است مصداق حدیث معروف اسلامی که درباره مظلومیت قائم موعود واصحابش‌روایت گردیده است :

" یذلّ اولیائه فی زمانه و یحرقون ویقتلون و تتهادی رؤسهم کماتتهادی رؤس الترك والدیلم تصبغ الارض بدمائهـــم و یفشوالویل والرّنة من نسائهم اولئك اولیائی حقـا "

---

(۱) این حاج سید نصرالله روضه خوان همانست که درشیراز درحضـــور امام جمعه شیخ ابوتراب نسبت بحضـــرت اعلـــی توهین وتحقیرنموده بود .

ودرباره آنان کاملا تحقق یافت .

درکتاب قرن بدیع قسمت اول که ترجمه لوح مبـــــارك God Passes By است درباره جناب وحید پس از ذکروقایع جانگداز نیریز چنین مرقوم گشته است :

" نفس مقدس دیگری که بمشهد فدا شتافت و جام بلا راازکف ساقی بقانوشید جناب وحید است که درکتاب ایقان بـــه وحید عصر و فرید زمان خوانده شده وصاحب فضائل ومناقب وفیره بوده و شاخص‌ترین مجاهدی است که تحت لـــــوای الهی وارد شده وحضرت باب در رساله دلائل السبعـــــه مراتب فضل وتقوی وعلو علم و سموّ حکمت اورا بابـــــدع بیان می‌ستایند این نفس جلیل مانند جناب قدوس و جناب باب الباب در گرداب رزایا و متاعب لاتحصی گرفتارگردیـــد وبنوبه خویش مانند آن دونجم بازغ افق عرفان ودیگرشهـــدا وجانبازان مازندران برتبه منیعه شهادت فائز شد " .

واقعه شهادت جناب وحیـــد در روز ۱۸ ماه شعبـــان ازسال ۱۲٦٦ تقریبا چهارماه بعد از حادثه شهـــادت شهدای سبعه درطهران و ده روز قبل از واقعه شهـــادت کبری حضرت اعلی درتبریز ودربحبوحه اشتعال نائـــــره حرب و ستیز درحادثه قیام جناب حجت و اصحابش درزنجان واقـــع گردید .

زیارتنامه حضرت آقا سید یحیی وحید اکبر از قلم جمال مبارک جل شأنه

هُوَالقائمُ عَلیٰ اَمرِهِ وَالقاهِرُ فوق خَلقِهِ

اَوَّلُ مَوجٍ عَلیٰ مِن بَحرِ رَحمَةِ رَبِّكَ الرَّحمٰنِ عَلَیكَ یا سِرَّ الفرقانِ وَمُستَسِرِ البیانِ اَشهَدُ اَنَّكَ شَرِبتَ رَحیقَ الوحیِ من یدِ العِنایَةِ وَالأَلطافِ وَفُزتَ بِلِقاءِ مَن كانَ مَوعودًا فِی الكُتُبِ وَالزُّبُرِ وَالأَلواحِ اَنتَ الَّذی اَجَبتَ اِذِ ارتَفَعَ النِّداءُ وَاَقبَلتَ اِذ ظَهَرَ الأُفُقُ الأَعلیٰ فِی یَومٍ فیهِ اَعرَضَ مَن فِی ناسوتِ الأَنشاءِ عَنِ اللهِ مَولَی الوَریٰ اَنتَ الَّذی وَجَدتَ عَرفَ البَهاءِ الأَعظَمِ اِذ فاحَ وَقَمیصَ مالِكِ القِدَمِ اِذ تَضَوَّعَ اَشهَدُ اَنَّكَ نَصَرتَ دینَ اللهِ وَاَمرَهُ بِقَلَمِكَ وَلِسانِكَ وَیَدِكَ اِلیٰ اَن فَدَیتَ نَفسَكَ فِی سَبیلِهِ وَشَرِبتَ كَوثَرَ الشَّهادَةِ بِاِسمِهِ رَحیقِهِ وَاَخَذَكَ سُكرُ سَلسَبیلِ العِرفانِ اِلیٰ اَن طِرتَ بِقَوادِمِ الأَیقانِ فِی هَواءِ لَم یُسمَع فیهِ اِلَّا هَریرُ اَریاحِ عِنایَةِ رَبِّكَ مالِكِ الأَدیانِ اَنتَ الَّذی بِمُصیبَتِكَ ناحَتِ الذَّرّاتُ وَبَكَت عُیونُ المُمكِناتِ اَشهَدُ بِكَ ظَهَرَت كُنوزُ الأَرضِ وَلَئالِیُ البَحرِ وَبِكَ تَزَیَّنَ رَأسُ العِرفانِ بِاِكلیلِ البَیانِ اَنتَ الَّذی اَخَذتَ الرَّحیقَ المَختومَ اَمامَ الوُجوهِ وَشَرِبتَ بِاسمِ رَبِّكَ القَیّومِ البَهاءُ المُشرِقُ مِن اُفُقِ الفَضلِ وَالنّورِ اللّائِحِ مِن سَماءِ العَدلِ عَلَیكَ وَعَلَی الَّذینَ جاهَدوا مَعَكَ وَاَقبَلوا اِلیٰ مَن اَقبَلتَ اِلَیهِ وَاَعرَضوا عَمَّن اَعرَضتَ

عَنْهُ وَقَامُوا عَلَىٰ نُصْرَةِ الْأَمْرِ مَعَكَ وَفِي ظِلَّكَ وَفَازُوا بِلِقَائِكَ
وَطَافُوا حَوْلَكَ اَسْئَلُكَ يَا اِلٰهِي وَاِلٰهَ الْأَسْمَاءِ وَفَاطِرَ السَّمَاءِ
بِلَئَالِئِ بَحْرِ تَوْحِيدِكَ وَاَسْرَارِ كِتَابِكَ وَبِزَفَرَاتِ الْمُقَرَّبِينَ
وَعَبَرَاتِ الْمُخْلِصِينَ فِي هِجْرِكَ وَبِهٰذَا الْقَبْرِ الشَّرِيفِ وَ
الْمَقَامِ الْمُنِيفِ بِاَنْ تَغْفِرَ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ تَقَرَّبَ
اَوْ يَتَقَرَّبُ اِلَىٰ هٰذَا الرَّمْسِ الْأَطْهَرِ وَزَارَهُ اَوْ يَزُورُهُ
لِوَجْهِكَ يَا مَالِكَ الْقَدْرِ اِنِّي رَبِّ اَسْئَلُكَ بِهِ وَ
بِمَنِ اسْتَشْهَدَ فِي سَبِيلِكَ بِاَنْ تَقْضِيَ لِي حَوَائِجِي
وَحَوَائِجَ خَلْقِكَ الَّذِينَ تَمَسَّكُوا بِعَهْدِكَ
وَمِيثَاقِكَ وَذَاقُوا حَلَاوَةَ بَيَانِكَ اِنَّكَ
اَنْتَ الْأَمِرُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

درلوح مبارك كه بامضای میرزا آقاجان خادم اللّـــه وبعنوان جناب ملا محمد شفیع نیریزی نازل گشته وتاریـــخ ۲۵ شهر شوال المکرم ازسال ۱۳۰۱ هجری است چنیـــن میفرمایند :

" وبعد عرض میشود دراین یوم احد این خادم فانـــی قصد مقام حضرت فرد صمد نموده بعد از حضور تلقاء وجه فرمودند بجناب شفیع بنویس زیارتی مخصوص حضرت شهید جناب وحید علیه بهائـی و عنایتـی و رحمتـی نازل ذکر ایشان و نفوسیکه فی سبیل اللّه جهاد نموده اند ازقلم اعلی جـــاری " .

۷- چندنفراز مهمین اصحاب حضرت وحید :

(فَهَنِيئًا لَكُمْ يَا اَهْلَ الْقَرْيَةِ بِمَا صَبَرْتُمْ فِي زَمَنِ اللّٰهِ عَلَى الْبَاْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَبِمَا سَمِعْتُمْ بِاٰذَانِكُمْ وَشَهِدْتُمْ بِعُيُونِكُمْ فَسَوْفَ يَجْزِيكُمُ اللّٰهُ اَحْسَنَ الْجَزَاءِ وَيُعْطِيكُمْ مَا تَرْضٰى بِهِ اَنْفُسُكُمْ وَيُثْبِتُ اَسْمَائَكُمْ فِي كِتَابٍ قُدِّسَ مَكْنُونًا) سورة الصبر

ازبزرگان و متمولین نیریز که بخدمت حضرت وحید پیوسته وتاآخرین دقیقه حیات وفادارمانده وگرفتار ظلم وجور اعـدا گشت جناب حاج محمد تقی بود . ایشان مردی بود تاجـر ومتمول و مورد احترام اهالی وشخص حاکم حاج زین العابدین

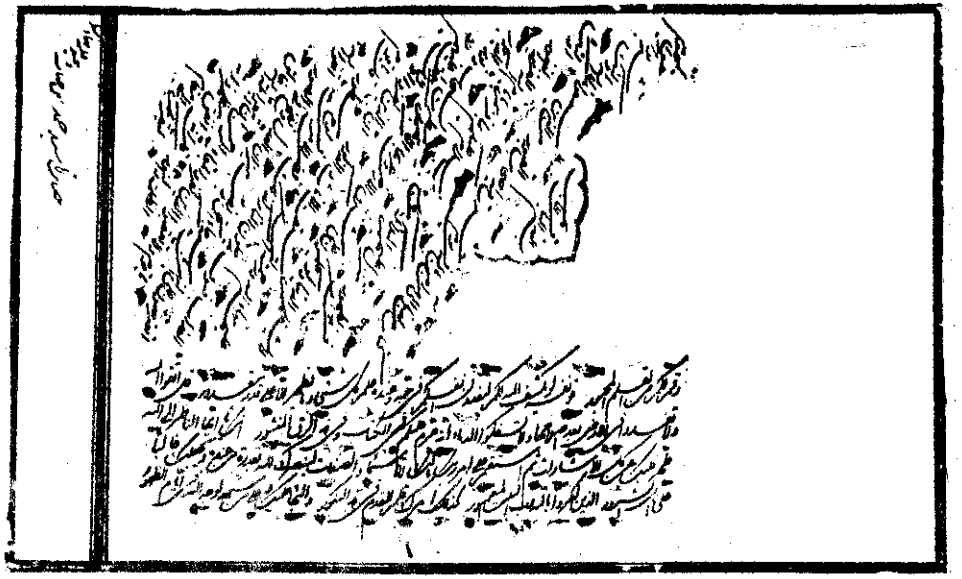

خان بود وپس از آنکه در ردیف مؤمنین ویاران جناب وحید
درآمد وبنصرت و کمك آنحضرت قیام نمود بیشترمصارف ومخارج
اصحاب را درایام قلعه بعهده خود گرفت و ازطرف حضرت
وحید مأموریت یافت که هرکس مایل است بجمع اصحاب به پیوندد
نوشته ای پابمهر مبنی برحاضربودن جهت فداکاری وبذل
جان ومال درسبیل الهی از اوبگیرد وپس از شهادت
مظلومانه حضرت وحید بدست حاکم غدّار گرفتارشده بظلم
وستمی بیشمار اورامحبوس داشت و همه روزه اوراد رحوض آب
انداخته و چندان باچوبمیزدند که آب حوض بخون مبدّل
میگردید . همذلك روز دیگرکه نوبت سایراصحاب میرسید که
مورد چوبکاری قرارگیرد او خودرابجای آنهامعرفی میکرد
وصدمات سخت آن بلیّه را باز برخود هموارمینمود وبالاخره
پس از تحمل آنهمه مصائب وبلیّات اموال و املاك اورا حاج
زین العابدین خان بجبر وعنف تصرف نموده واورا ازشهر
خارج کرد واو ناگزیر به شهریزد روانه شد وچندی درآنشهر
سکونت داشت وعاقبت در ایامی که حضرت بهاء الله دربغداد
تشریف داشتند بحضورمبارك مشرف گردید ومورد نهایت
لطف ومحبت آنحضرت قرار گرفت و دراولین روز عید سعید
رضوان واستقرارهیکل مبارك درباغ رضوان آیاتیکه ازقلم مبارك
نازل گردید سورة الصبر بود که بافتخارجناب حاج محمدتقی

است وایشان را بلقب ایّوب ملقب فرمودند واینك چند آیه ازآن سوره مبارکه خطاب بحاجی مشارالیه است دراینمقام زینت بخش این قسمت ازشرح حال ایشان میگردد .

قوله الاعلی :

" اذا فاذکر فی الکتاب عبد اللّه تقیّا الذّی آمن باللّه فی یوم الّذی کان الامر عن مطلع الرّوح لمیما و اعان ربّه بماقد کان مقتدرا علیه حین الّذی دخل الوحید فی ارض حبّ شرقیا قال یاقوم قد جاء برهان اللّه بالحقّ ولاح الوجه ان یا ملاء الفرقان فاسرعوا الیه ولا تکونوا علی اعقاب انفسکم منکوصا ..... ومن النّاس من وفی بعهد اللّه واجاب داعی الحق ومنهم من اعرض و کان علی اللّه بغیّا ومنهم الذی سمّی باسم التقی فی الکتاب و آمن باللّه ربّه وکان بوعده علی الحقّ وفیّا وحضر بین یدی الوحید وتمسّك بالعروة الوثقی وماتفرق کلمة اللّه وکان علی الدّین القیّم مستقیما و نصر ربّه فی کل الاحوال وبکلّ ماکان مقتدرا علیه وبذلك جعل اللّه اسمه فی اسطر البقا من قلم العز مسطورا و مسته البأساء والضرّاء واحتمل فی نفسه الشدائد کلّها وفی تلك الاحوال کان شاکرا وصبورا" .

دیگر ازمهمین اصحاب جناب آقاسید جعفریزدی است که شخصی بود عالم و واعظ وصاحب ثروت واعتبار وساکن درتبریز

ومنزلش درمحله بازار روبروی منزل حاج زین العابدین خان
قرار گرفته و مورد احترام اوبود ودر زمره اصحاب ویـــاران
جناب وحید درآمد و تا آخرین ایّام درخدمت ونصـــرت
آنحضرت بدفاع از حق وحقیقت مشغول بود وپس از آنکـــه
جناب وحید شهید ظلم و عدوان ستمگران واقع گردیـــد
ایشان نیز دچار جور وستم حاج زین العابدین خان شده
بطوریکه گماشتگان او عمامه سیادت رابر سرآن سیّد عالیمقدار
آتش زده و درحال اشتعال بدرخانه ها و دکاکین کشانیده
ازمردم انتقام میگرفتند واهالی اورا استهزا ومسخره مینمودند
وآن سنگدلان باین اندازه شکنجه و آزارهم قانع نشـــده
ایشان و حاج شیخ عبدالعلی و جناب حاج محمدتقی راکه
همه از محترمین شهربودند پس از زجربسیار دربرابرجمعیت
اهالی قحطی زده و گرسنه نشانده و مردم راتکلیف کردند
که بروی آنها آب دهان بیاندازند ودرمقابل یك چاریـــك
از زرت و ارزن بگیرند گویند یکی از آن مردمان گرســـنه و
بیچاره از روی سیّد بزرگوار خجل شده راضی باندا ختـــن
آب دهان برصورت او نشد جناب آقاسیّد جعفر اورانـــزد
خود خواسته فرمود بیا توهم مانند دیگران آب دهـــان
بیندازو چارکی از زرت و ارزن بگیر مانعی ندارد مـــن
با دامن قبای خود پاك میکنم . تاپس ازواردکردن انواع

مصائب و بلیات ایشان راهم باجناب حاج محمد تقی ازشهر خارج نموده اموال و املاك اورا تصاحب نمودند وآن دونفس مقدس باتفاق یکدیگر رو به یزد آورده چندی درآنشهر سکونت اختیارنمودند . جناب آقاسیّد جعفرنیزازنفوس مبارکه ایست که بدرك ایام حضرت بهاء اللّه نائل گردیده و درایّام بغداد تشرف حاصل نموده ایمان بمقام من یظهره اللّه آنحضرت آورد ویکی از الواح مهمه آنحضرت بنام "سورة النصح" که مشتمل بر وقایع ایام بغداد است بافتخار ایشان نازل گردیده و درابتدای آن لوح مبارك میفرمایند :

" ان یا حرف الجیم اسمع ما یلقیك حمامة الامر فی ایّام اللّذی اجتمعوا علیه اهل الکفر والبغضاء بغیراذن ولا کتاب من اللّه العزیزالمحبوب "

ودیگر ازمهمین اصحاب جناب ملا عبد الحسین واعظ وقاضی نیریز بود وبحمایت از حضرت وحید قیام نمود واول شخصی بود که در روزهای اولیه تحصن اصحاب درقلعه خواجه مورد اصابت گلوله اعدا واقع و پای او مجروح گردید وجناب وحید نامه ای بایشان مرقوم فرموده و اوراتبریك گفتند که اولین کسی است که درسبیل امرحق مورد اصابت گلوله مخالفین قرارگرفت واین شخص محترم ازحوادث اولیّه زمان قیام جناب وحید جان بسلامت بدربرده ودرحادثه

ثانی نیریز که بعد اذکرخواهد شد شرکت نمود وچون فرزندش جناب ملا علینقی بشهادت رسید او وعائله ملا علینقی راباسارت بشیراز بردند و ازآنجا باجمعی از اسرای دیگربرای اعلام فتح وظفر بطهران میبردند همینکه بقریه سیّدان که سه منزلی شیراز بآباده است رسیدند جناب ملاعبدالحسین ازشدت مشقات بهلاکت رسید لذا سواران سر آن وجود مبارك رااز تن جدانموده با رؤس سایرشهدا باخود بردند وتن اورادر همان قریه مدفون ساختند که اکنون آن محل معلوم ومشخص است وازاین عائله فرزند جناب ملا علینقی ملامحمد شفیع است که درآنموقع طفل خردسالی بوده وبعدها بسن رشد رسیده و موفق بخدماتی درعالم امر گردید که در جای خود شرح احوالات ایشان خواهدآمد . ازجمله خدمات ایشان آنکه تاریخ وقایع نیریز را برشته تحریر درآورده است که جناب نبیل زرندی درتاریخ خود از آن یاد نموده است .

دیگر از اصحاب وفادار جناب وحید که ذکراومناسب مقام است محمد جعفرخان پسر محمد باقرخان برادر حاج زین العابدین خان که باحیله و تزویر بحکومت نیریز رسید پسرمحمد حسین خان ابن میرحسام الدین عرب از طایفه شیبانی ایل عرب فارس بود که حکومت رابدون استحقاق ذاتی بارث و باتوسل بحیله و تزویر و زحمات کثیر وبذل مال وفیر بخود اختصاص

خت
داد و بر سراینموضوع با برادران دیگرخود بزد وخورد پردا
وعاقبت محمد باقرخان برادرخود رابوسیله مزدورانی کـــه
درنهانی گماشته بود درمنزلش بقتل رسانید وپسراومحمـد
جعفرخان را باسایر بازماندگان برادرمقتول خود دراطاقی
محبوس نمود ودستورداد تمام درهارابسته وحتی روزنه های
آن اطاق راهم مسدود کردند تا محبوسین به کمال سختـی
وعذاب جان دهند . درآنموقع یکی ازنوکرهای اوبرمحبوسین
دل سوخته و ترحم نموده و همه روزه پنهان از انظارازمحلی
مخفی و دور ازگماشتگان ارباب خود آب و طعام بـــــآن
بیچارگان میرسانید و آنها باینوسیله از آن مهلکه جـــان
بدربرده و زنده ماندند واین وضعیت فلاکت بار آنـــان
مصادف شد با ورود جناب وحید وهمراهان به نیریزکـــه
جمعی ازعلما ومتنفذین حول آن شمع الهی اجتماع نموده
ومردم که از جور وستم خان مزبور به تنگ آمده بودند ناگهان
دسته جمع بخانه او ریخته و محبوسین را آزادساختند .
محمد جعفرخان فرزند محمد باقرخان مقتول بطوریکه ذکرشـد
جزء محبوسین بود وپس از رهائی ازآن حبس جانکاه درجمع
اصحاب جناب وحید وارد گشته ایمان خودراعرضه داشـــت
وباکمال شجاعت و شهامت بخدمت و دفاع از آنجنـــاب و
اصحاب برخاست و با عمـوی خود حاج زین العابدن خان

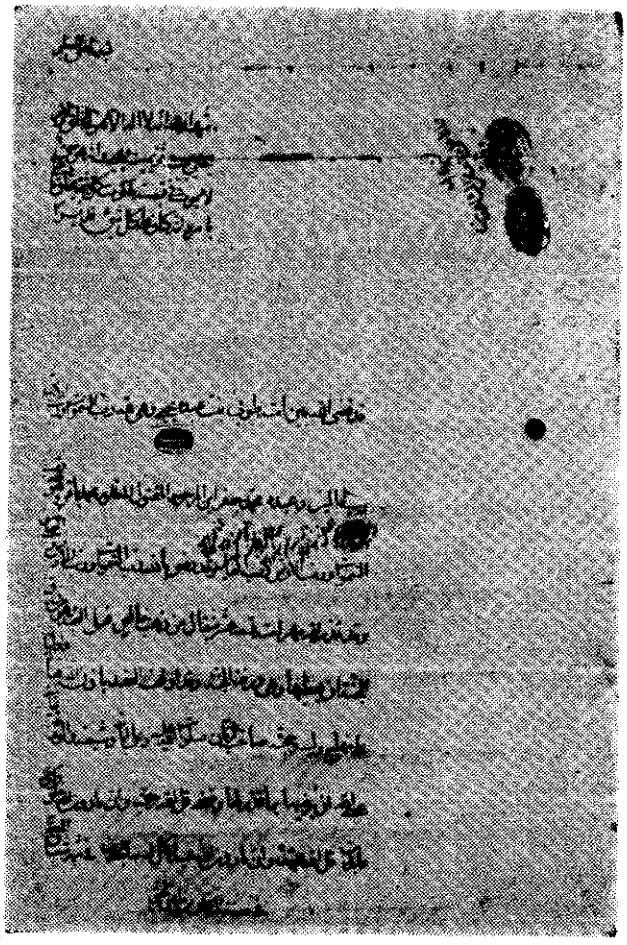

قباله ازدواج صبیه جناب وحید با محمد
جعفرخان به خط خود جناب وحید .

و یارانش بشدت مخالفت نمود ودریکی از محاربات کـــه در ظلمت شب بین فریقین بسختی وشدت واقع گردید علی اصغر خان عموی بزرگش را که سبب قتل پدراومحمد باقرخان شـــده بود بقتل رسانید (۱) .

درهمان ایام دخترجناب وحید بنام طوبی باشرائـــط مقرره در دیانت مقدسه حضرت اعلی درکتاب بیان بازدواج محمد جعفرخان درآمده و متن ورقه عقد نامه که بخط وانشاء جناب وحید نوشته شده اکنون پس از مدتی بدست آمـــده ودر دارالآثار ارض اقدس مضبوط است عبارات آن بشـــرح ذیل میباشد :

بِسْمِهِ العَلِیِّ العَظِیم

شهد اللّه انّه لا اله الاّ هو له الخلق والامر یحیی ویمیت ثمّ یمیت ویحیی و انّه هو حی لا یموت فی قبضته ملکوت کـــلّ شئی یخلق مایشاء بامره انّه کان علی کلّشئی قدیـــرا

قد قضی اللّه بین امته طوبی بنت عبده یحیی وهـــی للّه ربّ السّموات و ربّ الارض ربّ العالمین و عبـــده محمد جعفر ابن المرحوم المقتول المظلوم محمد باقـر

---

(۱) خلاصه ای ازمقدمه کتاب (خسرو وشیرین) ازآثارمحمد جعفرخان که اخیرا بطبع رسیده است .

و هو لله ربّ السّموات والارض ربّ العالمين وقد
رضى بالله ربّ السّموات و ربّ الارض ربّ العالمين
و قد قدرالله مهر امته تسعة عشرمثقال من ذهب
خالص فعلى العبد و هو من ورق الجنة ان يعطيها
وهى ورقة الجنة وقد اوقف العقد باذن الله
تعالى واوليائه على منهاج وليّه وحجّته صاحب
الزّمان صلوات الله عليه و على آبائه و شيعته
والورقة غائبة عسى الله ان يرضيها بما قدرلها
وقضى قل الله حق و انّ مادون الله خلق وكلّ
له عابدون قل الله ربّ وانّ مادون الله عبد
وكل له ساجدون . فى شهر شعبان المعظم
فى سنة السادس من ظهورالحق .

دراين ورقه عقدنامه مهر (يحى الموسوى) درسطر اول
در زيرنام يحيى ديده ميشود و درسطر دوم درزيرنام
جعفر اين عبارت نوشته شده :

انّا لله ربّ السّموات و ربّ الارض ربّ العالمين
قد رضيت بالله ربّ السموات و ربّ الارض ربّ
العالمين

ومهر (عبده الراجى محمد جعفر) درآخرديده شده ودر

حاشیه این ورقه دونفر بعنوان شاهد مهرکرده انـــــد .

جناب وحید خدمت نگارش وقایع جنگ را بعهده ایشان واگذار فرمود و میرزافضل الله خان را خواننده آن وقایـــع معین فرمود وچون میرزامحمد جعفرخان دارای قریحـــه شاعری بود اشعاری نغز میسروده است لذا غالبا منظومه ای دایر باهمیت و شرافت جهاد وفداکاری درسبیل الهـــی انشاء نموده و میرزافضل الله خان آنرا درجمع اصحـــاب میخواند وباعث تشجیع آنها میگشت . این شخص درتمـــام جنگهای دفاعی اصحاب مشارکت نمود وپس از پایان یافتـن آن وقایع از آن معرکه جان بسلامت بدربرده وسالهـــا زندگانی نمود تا در سنه ۱۳۱۶ رخت از اینجهان بربســت وبطوریکه ناشرکتاب اشعارش مینویسد درمحل معروف بـــه مصلا و امام زادگان مدفون شد وسنگ قبر او ازبین رفتـــه واثری باقی نمانده است از او اشعاری بنام فرهاد وشیرین باقی است که درآن اشعار شمله تخلص نموده وبسیاراشعارش نغز ودلکش است وچون بردیف خسروشیرین نظامی گنجوی است لذا بهمان نام خسروشیرین اخیرا بچاپ رسیده است.

دیگرازاصحاب حضرت وحید جناب ملا محمد فرزند حاجـــی صفرعلی بود که دارای ثروت زیاد و از جمال و کمال نیـــز بهره ای وافر داشت و خط نسخ رابکمال خوبی مینوشت وبـــا

ثبات و استقامت بی نظیری بخدمت پرداخت و درایـــن راه صدمات و بلیّـــات زیاد تحمل نمود .

۸ - واقعه قتل حاج زین العابدین خان حاکم نی ریز :

پس از حادثه شهادت مظلومانه جناب وحید ظلـــم و ستم و بیدادگری حاج زین العابدین خان همچنان دربارهٔ بقیة السیف اصحاب باقی وبرقرار بود . بعضی ازیاران بدست او گرفتارشده ودرمعرض شکنجه و آزار بیحد وشمارواقـــع گشتند وبعضی دیگر از اعمال قاسیانه ستمکاران بکوه هـــای اطراف نیریز متواری شده و بانهایت سختی ودشواری بسـر میبردند و راه بجائی نداشتند زیرا خان مزبور دســـتور سخت به گماشتگان خود داده بود که آنهارا هرجا بیابنـد دستگیرنموده نزد اوببرند تا باوارد ساختن انواع شکنجـــه وعذاب برآنان آتش بغض و کینه دیرینه خود رافرونشانـــد . تاروزی جمعی از اصحاب که بکوه بالا طارم پناه برده بودند باگماشتگان حاکم روبروشده بزد وخورد پرداختند وکارخانه شیره پزی حاکم درآن میانه منهدم و خراب گردید ودراین زدو وخورد چند نفرمقتول و مجروح گشتند خان مزبـــور عده ای سرباز برای دستگیری آنهافرستاد ولی موفقیتـــی

حاصل نکرده مراجعت نمودند درآنوقت یکی ازاصحاب
شجاع و دلیر بنام علی سردار به نیریز مراجعت نموده
وهمواره باقیماندگان اصحاب را دلداری داده و آنهارا
به ثبات واستقامت تشویق وتشجیع مینمود وروح ایمانی آنها
راتقویت میکرد ومیرزاحسین قطب نیزکه یکی دیگرازاصحاب
ودرطهران بسرمیبرد به نیریز بازگشته و این دونفر همواره
ازوضعیت ادامه ظلم وستم حاکم بر یاران بیگناه درسوز
وگداز بودند وغالبا دوستان خودراملاقات نموده و آنهارا
بانتقام ازاین شخص ظالم و غدار تحریض و تشجیع مینمودند
تاآنکه پنج نفر بنام کربلائی محمد وسه پسرانش بنام خواجه
حسن خواجه محمود خواجه علی واستاد قاسم بنا
بایکدیگر هم عهد وپیمان گشته ومطلع شدند که روزجمعه
پنجم ازنوروز سال ۱۲۶۹ حاکم مزبور قصد دارد بحمام
برود و قبلا بفراشباشی خود دستور دستگیرکردن هفتاد
نفرازبابیان را داده است وقصد گرفتارکردن آنهارادارند
چون آن پنج نفر ازاین قضیه خبردارشدند ناگزیرخودرا
آماده نموده و زودتراز آمدن او بحمام خودشان را درآنجا
مخفی نموده وبمحض آنکه خان وارد حمام شد اورامجال
نداده ناگهان براوحمله نمودند وباضربتهای تیغ و کج کارد
ودرفش کفاشی اورا ازپای درآوردند وخودآنهانیزبدست

فراشان که از فریاد وفغان او متوجه حادثه شده وخودرا بداخل حمام رسانیدند بقتل رسیدند(۱) ولی حوادث نیریز بهمین جا خاتمه نیافت زیرا چند ماهی نگذشت که بستگان حاکم مقتول بوالی جدید فارس متوسل گشته ومجددا با اعزام سرباز وتفنگچی معرکه تازه ای از جنگ وقتال و کشتار عده ای ازبابیان رابوجود آوردند .

---

(۱) نقل از روزنامه وقایع یومیه شماره ۱۱۷ مورخه پنجشنبه ۱۹ ماه رجب ۱۲۶۹ :

" اخبارفارس ــ ازقراریکه در روزنامه فارس نوشته بودند در ۱۵ جمادی الثانیه حاجی زین‌العابدین خان نیریزی بحمام رفته بوده چند نفراز اشرار والواط بعزم قتل او پیش از مشارالیه بحمام رفته بودند که درآنجا فرصت یافته او را بهلاکت رسانند بعد از آنکه مشارالیه بحمام وارد شده بود اندکی گذشته آن چند نفر درآنجا بکمین ایستاده بودند برسر اوریخته ازطرف چپ زخم باو زده بودند گویادرحمام هم بغیراز مشارالیه کسی نبوده مردم از خارج مطلع شده با آدمهای او آمده و آن چهار نفر راگرفته بسزای اعمال خودشان رسانده اند "

۹ - یک نوشته تاریخی بر دیوار مسجد

۱

یکی از مساجد قدیمه نیریز بنام مسجد جامع صغیر واقع درمحله بازاراست بردیوار داخلی این مسجد شرح وقایع و حوادث ورود جناب وحید به نیریز و اجتماع اصحاب ومخالفت حاج زین العابدین خان و جنگ وقتال اعوان وانصار او با اصحاب و یاران جناب وحید وعاقبت شهادت جناب وحید و جمعی از پیروان آنحضرت و بعد قضیه کشته شدن حاج زین العابدین خان درحمام و غیره با کلمات و عباراتی شیوا بخط خوش نوشته شده است ودرپایان نوشته مزبور تاریخ تحریر و نام نویسنده چنین خوانده شده است : " تحریرا فی ۱۲۷۰ علی ید الا فقرالخلیقه واحقر البریه اقل السادات ابن عالیجناب قدسی خطاب آقا سید حسین ابراهیم نیریزی "

واز قراری که ناشرکتاب خسروشیرین شعله درمقدمه این کتاب باین عبارت نوشته است :

" ..... بالاخره دولت قوای محلی نیریز را تقویت کرده وبنحوی که بر دیوارمسجد جامع صغیر بخط مرحوم سید تقی خوشنویس نیریزی و با اندك تصرف و اشتباهی درناسخ

التواریخ ذکرشده سید یحیی مقتول ....."

این نوشته بخط سید تقی نام خوشنویس است وسالها این نوشته تاریخی در زیر گردوغبار پنهان وپوشیده از انظار محفوظ مانده وکسی متوجه آن نگردیده بود تاوقتی بوسیله یکی از مأمورین دولتی که درحین سرکشی بآثارقدیمه متوجه این خطوط گشته بود باکمال دقت نقاب گردوخاك راکه بمرور زمان بر روی آن کشیده شده بود زدوده و آنرا بیك سوزده و عبارات و جملات آن خوانده شد که عینا صورت آن دراین مقام درج میگردد :

هُوَاللّٰهُ تعالیٰ

اِنَّ فی ذٰلِكَ عِبرَةً لِاُولِی النّهیٰ

ازحوادث این عالم کون وفساد وسوانح این وارون دهر کج رفتار آنکه درعهد دولت خدیو گیتی ستان وخسرود ادیبان خاقان خلد آشیان محمد شاه قاجار نورالله مضجعه وبدایت سلطنت شهریار جم اقتدار و جهاندار نیکبخت مدار حضرت ظل الله پادشاه جمجاه ناصرالدین شاه قاجار خلد الله ملکه سنه ۱۲۶۳ بروز عقائد واقوال وپاره مقال و خطاب از میرزاعلیمحمد باب در دارالعلم شیراز آشکار

آمدوظهور طغیان فتنه آن در ممالك محروسه ایران غالب
درمحال زنجان وبمناسبتی ملك مازندران بلکه درعـــراق
وفارس بین الناس روی نموده درسنه ۱۲۶۶ می بود ازآنجمله
شرارهٔ ازآن آتش‌سوزان پرکین بکانون سینهٔ برخی اهـــل
این سرزمین ریخت که یکباره از تندباد حادثه آن خـــاك
بنیان وجود بسیاری را بآب نیستی برآمیخت چنانچه شـــرح
اخگری از آن شراره اینکه آقاسید یحیی که یکی ازدلدادگان
وعمدهٔ آزادگان میبود درچندین سنه بجهات چند دراین
بلوك با غالب از مردم طریقه سلوك و آمیزش و مؤانســـت و
سازش داشت و ازاین رهگذر تخم آشوب درسرزمین بعضی
ازقلوب کاشت منجمله سیّد مذکور در دارالعلم شیـــراز
پس ازعبور ازاین جاده خودرا بدارالعباد کشانده ودرآنجا
رسانده دامنی بآتش فتنـه محمد عبدالله افشانـــده و
محله از دارالعباد که دلداده اوبودند ومتابعت اونمودند
بنابرحسب حکم حکمران آن نواحی اموال وعیال آن یـــك
محله ازآن تباهی آمد . سیّد مزبور پس ازظهورآن فقره از
روی اضطرار فرار را برقرار اختیارنمود ازراه بوانـــــات
سرحدات بچندین جهات تمکن این بلوك را مایل چراکـه
یاران ودلدادگان این مکان راستعد وقابل میدانسـت.
همه جا ازپیش‌برید عقائد ورسائل خویش‌راقائد نموده تـا

آنکه دربقعه خواجه احمد انصاری نزول فرمود وعالیجـــــاه
فخامت انتباه حاجی زین العابدین خان ضابط نظـــــر
بموأخذه وسیاست سلطان ومصلحت و خیراندیشی مردمـان
درقصبه دخول سیّد مزبور را قبول ننموده ورود اورامنع فرمود
وازآنجاسیّد تاقصبه اصطبانات چندی ثبات ورزیده و جمعی
بر او گروید ند و ازآنجا خودرا تاشهر فسا رسانیده وچـون
مقرب الخاقان آقامیرزامحمّد سیّد را درامرطغیان یکـــدل و
ممهّد دیده بلطائف الحیل از آنمکان برگردانیده دوبـــاره
اورا بصوب قصبه اصطهبانات و چندروز درآنجا ثابت چون از
قرب و دور اطراف و دورخود راجمهور یافت یکباره عنـــان
عزیمت رابجانب نیریز تافته بمحض ورود بمسجد جامع کبیـــر
محله چنارسوخته که ازهرکنارمجاهدین خودرا آمادهٔ کـــار
ومستعد کارزار قریب به نهصد نفرمکمل از تفنگ وشمشیر ومسلح
ازتیر وتیغ دید باسیف کشیده خودرا بالای منبر رسانیـــده
وبا بیان بعضی ازسخنان پرداخته خودرامهیّای جـــدال
ساخته درهمان محل لوای قتال برافراخته عالیجاه حاجـی
زین العابدین خان سابق البیان حین ورود سیّد وگـروش
جمهور مردم درقریه قطرویه بطور قهر میبود بمحض گوشـــزد
اینواقعه درمقام مدافعه برآمده و مصادل یکهزاروپانصد نفر
جمعیت ازتوابع و معادن وسکنه ایلات واحشامات فراهـــم

آورده وارد خانه خود گردید که حصنی مستحکم ومحکم بـــود
پیش ازظهور گیرود ار ازچهار روزفاصلهٔ کارسادات ومصلحین
خیریت شعار ازاین بلد وسایرعلماء قصبه اصطهبانات درامر
مصالحه اوقات بسیاری صرف نمودند وجد و جهد بیشمـــار
فرمودند و چون ناوك لسان درقلوب ایشان مؤثرنگردیـــد
کار به تیر وسنان رسید وتفرقه کلی دراهل محله چنارپدید
آمد . بسیاری خودرا بخان حاکم رسانیده وظاهراخودراازاز
این مخمصه عری وبری گردانیده و چون بدینمنوال احـــوال
مردم گذشت سیّد مزبور شب هنگام خودرا بایکصد وهشتاد
الی دویست نفر بقلعه خواجه رسانیده و آن بارو را حصـــن
حصین خود درآورده بامدادان که گوشزد خان ذیشان این
حرکت از ایشان از راه اطمینان جمعیت وقوت وحمیّت خود قر
پانصد نفراز تفنگچی و سوار بحوالی آن حصار فرستادوازقلعه
سید مذکور تفنگچی مأمورداشته بیرون آمده و آن جمعیـــت را
ازمیان هیچ نگذاشته . باز خان مزبور ازروی غرور بجمعیت
فرستاده خودافزوده نیز ایشان رامنهزم نموده . چون کـــار
بدینجاکشید وامر مجادله بدین حدرسید خودعالیجـــــاه
حاجی زین العابدین خان با برادرمهتراصفرخان کـــــه
چهارده سال حکومت این بلد راکرده بود باتمام اعوان وقبیله
طایفه و خویشان خود یکطرف این بارو را سنگرکرده درکمـــا

اطمینان خاطر درحد شرقی لنگر انداخته وچادر وخیمه برپاساخته از آن شب گذشته دیگر شب باهزاران تعب شبیخونی از جمعیت قلعه ناگهان برسنگریان زده وقریب بچهل نفر از اقارب و تفنگچیان خان مذکورکشته وزخمدار شدند . درهمان شب پاره ای فرار ودرشب ثانی کرة اخری شبیخونی بسنگریان زده ودستبردی بر ایشان آورده یکتن از آنهارا درآنمکان نگذارده بسیاری دستگیر وبرخی کشته وشکنجه تیر وتیغ گشته ناچار ازروی اضطرار فرار برقرار اختیارنمودند . عالیجاه علی اصغرخان که مهتربرادرخان سابق البیان میبود که برخی ازصفاتش درسبق ذکررفت که ریاست و حکومت همین بلوك را باین طرز رفتار وسلوك نمود ازتیغ بیدریغ آنطایفه اعضایش رامقطوع ساختند وحق نیکوئیش راخوب پرداختند واز آنمکان خان سابق البیان با قلیلی از گماشتگان بدانه خود که حصنی محکم وبنیانی مستحکم داشت وآن روز راتاشام رسانده درظلمت شب بقلعه های قریه قطرویه دواسبه دوانده و ازاین مهلکه توسن سلامتی برجهانده بیکبار سیّد وتبعه او استیلا یافته وحصارمذکور رابدست وازاین رهگذر ماهی دلها به شست برآمد بعد ازظهور استیلا با آنهمه ریزش خون بمیرغضبی و جلّادی شیخانام دوازده نفر را امر بگردن زدن نمود چنانچه ترس وخوف

تمام و بیم و وحشت مالا کلام درقلوب مردم راه یافته کـــه از هستی وعیال و حب فـرزند ومال روبرتافته و مصداق یـــوم یفرالمرء من اخیه و امراته و ابیه بالا خره ظاهرنمود چنانچه سلسله سادات که باعث قوام و بود نشان سبب زیست خـــاص وعام بود ازبیم جان قوهٔ تاب و توان نیاورده و ازاینمرحلـــه پرستیز و ورطه خونریز گریز اختیار وتا بلوك شهر بابك فـرار اختیارنموده قریب پنجاه روز اشراف و بزرگان ایشان نشـــاط آموز دلهاشان استفاضه فیض کمالات صوری و معنوی آنطایفه میبود وبحدی خوف و وحشت و بیم و دهشت ازاین طایفه در قلوب عباد راه یافته که چندین تن زهره راباخته وقالـــب را تهی ساخته . چون حکایت طغیان وفساد ایشان کماینبغی جلوه گرپیشگاه حضور نواب اشرف امجدوالا نصرة الدولـــه حکمران مملکت فارس گردید که فتنه این طایفه درنی ریـــز بدین حدرسید سواری بسرداری مقرب الخـــاقان مهرعلیخان شجاع الملك و سربازی بسرتیپی مصطفی خان قره گزلـــو امیرخمسه وبمضی صاحب منصبان حسب الفرمان وارد ایـــن مکان وبسمت قبلی قلعه مذکور نصب خیام و مضرب اردوی با احتشام شده خان سابق البیان نیز ازقلعه مذکورخـــود را ملحق وبشرف ادراك خدمت سرداران موفق گردیده تدارك قتال واسباب وآلات جدال از توپ و تفنگ وضروریات جنگ

آراسته . سیّد مذکور از زیادتی غرور واعتماد بقوت و زورخود سرشب بعزم شبیخون مصمم وباتفنگچیان محله قرار باهم چنین دادند که ازیك طرف اردو تفنگچی محله و ازطرفی جمعیت قلعه یکباره خود را برارد و زنند وآنهارا ازمیان برکنند بی محابا و متهوّرانه چون پروانه خودرابشعله توپهای آتشبار زدند وآن سوختگان بزم جان نثاری شمع آسا درآن محفل بیقراری سوخته ومتاع جان را ارزان درآن گرم بازار فروختند .

خوشا عشق خوش آغاز و خوش انجام
همه ناکامی امّا عین هرکام

درشبیخون اول آخرالامر چهل نفراز پیش جنگان ازآنطایفه کشته شد ودرشبیخون کرّه ثانی جمعی دیگربمعرض تلف به پی رفتگان سلف شدند چون امرمقاتله از جانبین بطول انجامید و انجام نزاع تابدان حد رسید دام افسون ونیرنگ درآن جنگ سبب گشایش کار اردوگردید فی الجمله هدیهٔ برسم نیاز سپرده اصحاب ممتاز سیّد که آمدوشد مینمودند فرمودند و اظهار ارادت بسیار بقانون اهل روزگارمعتمدان سیّد بخرجش دادند که تمامی ماها بینهایت دلدادهٔ تو میباشیم و خاطر را ازاطاعت توبهیچوجه نمیخراشیم چنانچه توجهی باردو فرمائی خاك قدومت را کحل الجواهر دیدهٔ

خود می نمائیم و بدین وتیره کلمات شیرین و عبارات رنگین در طی
تحریر وتقریر انشاد وانشاء فرمودند ورسولان عنان خرد و
دانش ازکف سیّد ربودند یکباره باخاصّان خود ازقلعه
سوار ودر اردوی ایشان قدم گذارشد تمامی سرباز با
آنهمه ساز ونواز وسرهنگان اوراستقبال و بغایت جلال
اورا وارد نموده درخیمهٔ خاص نزول اجلال فرموده باهزار
چرب زبانی وشیرین لسانی هرآن تکلم مینمودند چون هنگام
برخاستن شد یوزباشی باصد هزارتحاشی وقلاشی که
درهمان اردو میبود برسیّد وارد نمود که الآن ازخدمت
نواب اشرف والا احکام وارقام درباب گرفتن سرداران یا
بدست آوردن سیّد رسیده است رهائی شما ازکف ما بیرون
رفت قراول اطراف آن خیمه محکم نشست . قلعه وبارو و متبعه
آن بدست سربازان آمد . درفاصله چهار روز جلاّد ومیر غضب
حسب الامر نواب نصرت الدوله برمقرب الخاقان مصطفی
قلیخان وارد گردید که باید سیّد یحیی راسپرده عالیجاه
حاجی زین العابدین خان نمائید که احقاق خون برادر
خود وسایرمقتولین رانماید بنابرحسب حکم والا قبض رسید
ازخان مذکورگرفته سیّد رابدستش داده بوقوع این واقعه
تمامی سرباز و وارث مقتولین وسایرمردم که بااوخونین بوده
اورا بضرب چوب وسنگ وسرنیزه وتفنگ ازپادرآورده روزدیگر

نعش اورا برسمت صبـوی بقصه سید جلال الدین عبد اللّـه مشهور به سیّد چسبیده بدیوار درمحله بازارمدفون کردند. وقصه این واقعه عجیب و شگفت درشهر رجب سنه ۱۲٦٦ صادرشد . بعد ازگرفتن سیّدوتبعهٔ او علیخان سرهنـگ بایك فوج ازسرباز سیلاخوری وارد شد ودرحین ورود بـی گیر ودار داخل محله چنارسوخته شدند وتمامی سـربا یکباره باساز ونواز داخل و آن محل راغارت و تاراج نموده بیست روز الی یکماه توقف آنها درآن محل میبود آنچه در چاه و دفینه درمابین جداران قدیمه پنهان کرده بودنـد بیرون آوردند . چنین یغمائی کسی یاد نمیدارد . هـر معظم شهری که بتاراج رفته اینقدراسباب ودولت بدسـت نمیآمد وپاره ای از کوچه ها وملحقات محلهٔ بازارهم بغارت رفت . از آن گذشته حسب الامرنواب والا نصرة الدوله مبلغ پنجهزارتومان به محولی خان سابق البیان ازاین طایفـه خواستند آنچه ملك وبساتین و میاه و خانه وهستی داشتند براهل محله بازار بطور زور واجبار وشکنجه و آزار طـرح دادند و ازآنها پول گرفتند . آنچه ازاین رهگذر برمحلـه بازار واردآمد براهل محله وارد نیامد حقاکه چنین وحشـتی ودهشتی برای ساکنین این سرزمین روی نمود که بیان آن با صدهزار زبان نتوان کرد چه خون هاکه ریخته شدو چـه

تنها که باخاك بیابان آمیخته شد . دراین هنگامه وگیرودار قریب به هزارتن از جانبین بخون خویشتن آغشته گشتند و حساب غارت اموال از تصور و وهم و خیال افزون آمد . هرچه از رجال محل کشته باقی آن هم آواره وفراری هرد یارگشته این است موجزی از واقعه نیریز وسید یحیی وتبعهٔ حضرت باب انّ فی ذلك عبرة لاولی الالباب واللّه اعلم بالصّواب .

بعد ازصدور این واقعات روزبروز لطمات وصدمات ازجهت اینطایفه وارد میآمد وامرحکومت در ولایت بعد از ظهور این حکایت از جهت خان سابق‌البیان محکم شد. درکمال قوت درمقام تلافی وتدارك از آنچه بایشان رسیده بود میبود تااینکه رفته رفته سه سال از این مقدمه رفته که کینه های سابقه را ظاهرساختند وبامری غریب و بدیع پرداختند . تا آنکه درسنه ۱۲۶۹ پنج روز از نوروزگذشته شب هنگام کربلائی محمد نام باسه پسر وقاسم شاگرد بناء بداختر درحمام بازار یکساعت از روزگذشته مخفی درکمین عالیجاه فخامت دستگاه حاجی زین العابدین خان نشسته یکبار بر بدن عریان او ریخته وبرسر وگردن او آویخته با کجکارد بنائی و چاقو وتیغ شکسته بر دوبازو که چون پیلتن و برزوبود ازهم گسسته اذاجاء القضا ضاق الفضاء اذاجاء القدر عمی البصر .

وحال آنکه قریب پنجاه نفر درآن حمام از خویش‌واقـــوام مقر داشتند وازتقدیرحیّ قدیر یکقدم ازمحل خود خـــارج نگذاشتند و وقـع ماوقـع وخان مجروح راکه قریب شصـت زخم برسینه وشکم داشت زنده از حمام بیرون آورده بخانـه رسانده و آنروز راگذرانده درآخرشب رخت ازاین ســـرای پرتاب وتعب بربست . الحق مردی بزرگ وشایسته وجوانی آراسته وپیراسته . حاکمی خردمند وحکیمی دانشمند بـود بسیار آثارخیر و فتوت وبنیان و عمارت دراین بلد از اوســت وقاتلین او درهمان مکان بدست گماشتگان کشته شدنـد . تحریرا فی ۱۲۷۰ علی ید الافقر الخلیقه واحقرالبریـــــه اقل السادات ابن عالیجناب قدسی خطاب آقاسید حسین ابراهیم نیریزی " .

۱۰- حادثه دوّم نی ریز

این واقعه هائله سه سال و چندماه پس ازشهـــادت مظلومانه جناب وحید ویارانش‌رخ داد که مجددا جمعی از اصحاب بشهادت رسیده و عده ای دیگر با عیال واطفـال اسیرگشته و آنهارا باوضع رقت آوری بشیراز وارد نمودنـــد. دراینموقع والی فارس شاهزاده طهماسب میرزامؤید الدولـه

فرزند محمد علی میرزا دولتشاه پسرفتحعلیشاه بود که بتازگی باین سمت منصوب گردیده بود و درنیریز بستگان حـــاج زین العابدین خان مقتول و مخصوصا عیال اوچون ازخبـــر نصب والی جدید مطلع شدند باتقدیم هدایا وپیشکشی هـا باو متوسّل گشتند که شخصی راجهت خونخواهی شوهـــرش وسرکوبی بابیان مأمور دارد . باینجهت بنابرتوصیه وسفارش میرزا آقاخان اعتماد الدوله صدراعظم نوری برادرزن اومیرزا نعیم نوری (۱) ازطرف شاهزاده والی فارس بحـکومت آنجـا منصوب و مأموریت یافت که بابی هارا دستگیرومعدوم نماید. میرزانعیم قبل از حرکت خود بطرف نیریز میرزا بابا عمـــوی خودرا با سوارانی چند به نیریز اعزام داشت و خود اوپـس ازیکماه باعده ای از سربازان وتفنگچیان مسلّح وچند عـرادهٔ توپ و نفرات توپچی واردآنجاشد میرزاعلی سردارکه نـام او قبلا باختصار ذکرشد واز بابیان شجاع و باشهامت نیریـــز بود باجمعی ازدوستانش باستقبال اوشتافتند وچنین تصور مینمودند که این شخص صدمات ولطمات گذشته راجبـــران خواهد نمود . اونیز درابتدای ورود بحسن سلوك رفتـــار کرده وبهمه بستگان و منسوبین مقتولین وعده داد که تلافـی

(۱) میرزانعیم نوری پسرعمو وبرادرعیال میرزاآقاخان اعتماد الدوله نوری صدراعظم بوده است .

نموده واموال منهوبه را مسترد خواهد داشت . ولی میرزا نعیم که با وعده های دلفریب عیال وبستگان حاکم به کینه جوئی وتعرض بجان و مال بابیان سخت برانگیخته شده بود با بکاربردن این حیله و تزویر میخواست تمام اصحاب رابه دام انداخته دستگیرنماید لذا بآنها پیغام داد که هرکس از حاکم قبل شکایتی دارد بدیوانخانه بیاید تارسیدگی شود واموال آنان راگرفته بصاحبانش مسترد دارد . در روزموعود عده ای ازبابی ها که از جمله میرزاحسین قطب ومیرزاعلی سردار بودند بدیوانخانه رفته و چون همه آنها داخل شدند در را برروی آنان بسته وسربازان اطراف آنهاراگرفته حاضر بآتش شدند وباینوسیله میرزاعلی سردارومیرزاحسین قطب و جمعی دیگرازبابی ها محبوس گشتند ومیرزانعیم این قضیه را بوالی فارس گزارش داد و ازآنجاهم بشاه وصدر اعظم نیز خبرداده شد که میرزانعیم خدمت قابلی بدولت وپادشاه نموده و عده ای ازبابی هارا بدون آنکه خونی ریخته شود دستگیرنموده است و درباره آنهاتکلیف خواست وشاه دستور داد که آنهارا بطهران اعزام دارند .

دراینموقع اهالی قطرویه که ملکی بستگان حاج زین العابدین خان بود نسبت به فتحعلی خان پسراو ومیرزا بابا طغیان نموده و از ادای مالیات سر پیچی کرده و علم مخالفت

برافراشتند واو ناگزیر از فداکاری ونفوذ وقدرت میرزاعلی سردار استمداد نموده ازاو وسایر همراهان سردار استمالت ودلجوئی کرده و اورا برای رفع این غائله بآن محل فرستاد میرزاعلی سردارنیز با همراهان خود همت گماشته واین خدمت را درحق او انجام داده امور آنجارا اصلاح ومراجعت کرده مورد تقدیرحکومت قرارگرفته و محبوسین آزاد شدند . ولی آنها بوعده و نویدهای خالی ازحقیقت خواستند او را بفریبند تا باز بخود جلب نموده ناگهان درحبس و بند اندازند ودرهمین ایّام بود که مأمورمخصوص شاه بافرمانی مبنی بر دستگیری بابیان وبردن آنها بدارالخلافه وارد شیراز شده بود . میرزا علی سردار ازصدور این فرمان برای دستگیری بابیها و اعزام بمرکز ورسیدن مأمورمخصوص سرّا آگاه شده بود وباهوش و ذکاء سرشاری که داشت بایمن وعده ها اعتنا ننموده وپس از خاتمه کار قطارویه بآنها پیغام داد که کار آن قریه اصلاح شده افراد خودرابرای تحویل گرفتن بآنجا بفرستند . بااینحال باز مأمورین وگماشتگان حاکم بدستور او درصدد برآمدند که بادسائس دیگر او وجمعی ازبابیان راگرفتارنموده بمرکزبفرستند . بابیان ناگزیر تحت ریاست وپیشوائی میرزاعلی سردار درصدد چاره جوئی ودفاع ازجان ومال خود وحفظ عیال واطفال

برآمد ند ازاین‌جا حمله و هجوم مخالفین‌واستقامت ودفاع مؤمنین آغاز میگردد .

دراینموقع که مأمورین اعزامی ازپایتخت بشیرازوارد شدُ ومیرزا نعیم که خود بشیراز رفته بود آنهارا باعده ای ازسربا به نیریز فرستاد که بابیان راگرفته بطهران حرکت دهند میرزاعلی سردار ومیرزاحسین قطب که قبلا ازاین موضوع اطلاع یافته بودند باجمعیت زیادی ازبابیان خود شانرا حاضر برای دفاع نموده و دربستانی ازرز جمع شدند میرزا بابا که ازآزاد شدن عده ای ازبابیان پشیمان شده وازطرف دیگرخوش‌خدمتی خودرابشاه و وزیر درگرفتاری وتسلیم آنان بمأمورین مرکز میدانست درصدد دستگیری آنهابرآمد وعده ای از سواران مسلح راحکم داد آن باغ رامحاصره نمایند وفرمان یورش‌بآنها داد ولی سربازان ازترس‌جان خود جرئت ورود بباغ راند اشتند ومیرزابابا ناگزیر عده ای‌از فراشان حکومتی راجهت دستگیری آنهافرستاد . آنان نیز باحمله اصحاب که با ندای اللّه اکبر ازباغ خارج شده و برآنها هجوم نمودند روبروشده فرارنمودند و بزودی جمعی دیگر بکمك آنها آمده اصحاب رادرمحاصره گرفتند وهفت نفرازاصحاب راگرفته در زندان انداختند . ودربین این هفت نفر شخصی بود بنام خواجه غفّار که بحیله و تزویر

حاجی محمد فرزند حاجی قاسم نی ریـــــزی

بقیة السیف واقعه دوم نی ریز .

خودرا درجمعیت مؤمنین انداخته و بنفاق دم از ایمـــان زده بود ودراینموقع که باچند نفر ازاصحاب درزنجیرخانـه که زیر برج خانه حاجی زین العابدین خان واقع بود بسـر میبرد اصحاب را تشویق بفرار و خراب کردن دیوارمحبـس مینمود و چون دیوار نزدیك بسوراخ شدن گردید بوسیلـه مستحفظ محبس به میرزا بابا خبرداده و محرمانه اطلاع داد که بابیان در صدد فرار و خراب کردن دیوارمحبس میباشند وچون اورانزد حاکم بردند خودرامسلمان ودشمن بابیـان معرفی کرد وبرای اثبات این عقیده آن هفت نفر اصحاب را بدست خود درجلوی مسجد نظربیکی سربرید .

یکی از اشخاصی که از حوادث جانگداز نیریز درواقعه دوم جان بدر برده و ازبقیة السیف آن واقعه است حاجـی محمد فرزند حاجی قاسم نیریزی است که درتمام آن وقایـع حضور داشته است . حاجی محمد مذکور درزمان قیام جناب وحید واجتماع و تحصن اصحاب درقلعه خواجه درســـن چهارده سالگی بهمراه پدرخود شرکت داشته ودراینواقعه نیز همراه پدرخود ازجمله یاران و همراهان میرزاعلی سردار بوده است او خاطرات غم انگیزی از حوادث آن ایـــام حکایت نموده است که همهٔ آنها نشانه ای ازشدت ظلم وجور حکام دوره استبداد و متعصبین آن زمان بوده که گـــروه

مؤمنین بامر جدید را بعادت و رویّه پیشینیان خارج ازدین معرفی کرده و عوام الناس راکه از همه جایی خبرند بدشمنی وضدیت آنان برانگیخته اند .

حاجی محمد مذکورچنین حکایت کرده است که آمدن سربازان و هجوم آنها باکمك افراد دیگر سبب شد که ما درحال دفاع شهرنیریز را ترك کرده بدامنه کوه درمحلی بنام بیدنجویه که جای باصفا وخوش آب وهوائی بود پناه بریم وازخود دفاع کنیم . جمعیت مهاجمین دست ازحمله برنداشته و همه روز هجوم آنها برمابیشتروسخت ترمیشد باینجهت از دامنه بقسمت بالای کوهستان آنجائیکه معروف به درب شگفت است پناه بردیم و درمنزلهای کوهستانی که بنام بورد نامیده وازچوب وشاخه های درخت ساخته شده وسقف آن ازشاخ وبرگ درخت پوشیده شده بود مسکن گرفتیم . همه روز برجمعیت مهاجمین افزوده میشد ومارا احاطه نموده درمضیقه وسختی بیشتری قرار دادند وجمعیت ما بریاست میرزاعلی سردارناگزیر بمدافعه پرداخته و مهاجمین راعقب راندند و آنها نیز ازشیراز کمك خواستند . میرزانعیم دراینموقع بشیرازرفته وقضایا را بزرگتراز آنچه بوده جلوه داد وعده زیادی سرباز بااسلحه وتوپ بکمك اوفرستادند دسته های تفنگچیان محلی نیز براین عده افزوده شد

واردوی بزرگی تشکیل دادند و ازاطراف مارامحاصره نموده هجوم سختی نمودند . جنگ و زدو خورد ازطرفین بسختی درگرفت و یورد ها که مسکن مابود بآتش کشیده شد . بااینکه جمعیت ما درمقابل مهاجمین قابل ذکرنبود معذلك شجاعت شگفت انگیزی ازطرف اصحاب ظاهرشد وباثبات و استقامت بی نظیری مهاجمین راشکست داده و همه روبفرارنهادند. دراین معرکه که اردوشکست عجیبی خورده وبعقب رانده شدند اسلحه زیادی بدست ما افتاد که ازجمله آنهایك عراده توپ بود و آنرابکوه کشانیده و مورد استفاده قرار گرفت(۱)

ازآن ببعد مابقسمت دیگری ازکوهستان که معروف به بالا طارم است نقل مکان نمودیم ومدتی درآنجا بودیم وباین سبب تا اندازه ای از حمله ودست برد آنان درامن وامان بسربردیم بطوریکه چندین عقد وعروسی درآنجا واقع گردید . وجمعیت مابدستورمیرزاعلی سردار دربالای کوه چند سنگر ساختیم یعنی نوزده سنگر بعدد واحد بیان که هریك بنام

---

(۱) بطوریکه درتاریخ جدید تألیف میرزاحسین همدانی مذکور است چون اصحاب نتوانستند عراده توپ رابالای کوه ببرند ناچارعراده وچرخ آنرا درآورد وتنه توپ را باریسمان ودوش بکوه برده وبه درخت عظیمی بسته وبسمت اردوتیراندازی مینمودند .

شخصی نامیده شد . ازآنجمله سنگر علی سردار وسنگـــر
خواجه قطبا بود وسنگری هم که زنان دفاع میکردند بنـــام
سنگرمادرسمیع مشهورگشت که هنوزهم آثارآن سنگرهاباقـــی
است ولی درعین حال بازدوخوردهائی رخ میدادتـــا
میرزانعیم مجددا به جمع آوری سرباز وتفنگچی پرداخـــت .
وازطریق درب شگفت کوه وارد شده اردو زدند میرزاعلی سردار
دو نوزده نفر از همراهان خودرا انتخاب نموده وحاضـــر
برای شبیخون باردو شدند که یکدسته ازبالا ودسته دیگـــر
ازپائین باردوحمله نمایند . سردسته یکی از آنهاسید حسین
بواسطه ضعف قوه دید چشم جلوی پای خودراندیده سنگی
از زیرپای او سقوط میکند و بر روی افراد اردومیافتد وآنها
بیدارشده متوجه حمله اصحاب میشوند وبین فریقین جنـــگ
سختی درگیرشد و حملات سختی شروع گردید . دربرابـــر
این حملات میرزاعلی سردار شجاعت ورشادت زیادازخـــود
ظاهرساخت و درهردفعه بافریاد یاصاحب الزمان شمشیر
کشیده بی مهابا بمیدان جنگ میرفت ویك تنه خودرابرصفوف
مهاجمین میزد و آنهارا پراکنده مینمود واصحاب ویـــاران
نیز باثبات و استقامت بی نظیر وفوق الطاقه ای فداکـــاری و
جانبازی از خود ظاهرساختند حتی زنها با پرتاب سنـــگ
به مهاجمین دفاع مینمودند ودرنتیجه شکست سختی بـــر

اردو وارشد بطوریکه اکثر سربازان پابفرارگذاشته وازمیدان جنگ بدر رفتند و خود میرزانعیم که ازشدت ترس توانائی فرار از او سلب شده بود سربازی اورا بدوش کشیده از آن مهلکه بدربرد وهمه اطرافیانش از ترس جان خود روبگریز نهادند وپراکنده شدند (۱) بعد ازاین شکست میرزانعیم اوضاع و احوال بیچاره گی خودوسربازان شکست خورده خودرابه شاهزاده مؤید الدوله والی فارس نوشت و مجددا

---

(۱) درتاریخ نیکلای فرانسوی راجع باین شکست وفرارمیرزا نعیم چنین مینگارد :

" بابی ها بااینکه به شبیخون موفق نشدند بحمله مداومت دادندوبافریادهای جنگی درمیان سربازان افتاده شروع به کشتارکردند اردوبهم خورد وسربازان دیوانه واربهر طرف میگریختند . بابی ها چادرهای آنهارا آتش زدند و روشنائی سبب شد که سربازان راه راشناخته فرارکردند چند نفرسربازمیرزانعیم رابه پشت گرفته وازصحنه کشتاربیرون بردند غنائم زیادی بچنگ بابیان افتاد بایك توپ که همه را باردوی خود بردند ازاین فتحی که نصیب بابیان شد مدت یك ماه بانیرومندی اطراف کوه رابتصرف آوردند وپاره ای از مسلمانان رانیزدستگیرکرده کشتند . اولین کسیکه دستگیرشد همان حاجی سیدعابد خائن بود که باعث قتل وحید شد بمحض اینکه گرفتارشد بقتل رسید دیگری میرزاحسین روضه خوان بود که ظاهرا اظهارهم دردی میکرد وباطنا جاسوس میرزا زین العابدین خان بود " .

تقاضای کمك نمود باینجهت حکم چهاربلوك شد یعنی
دستور دادند که تفنگچی از تمام قراء وقصبات وبلوك اطرا
نیریز به کمك اردو جمع شوند وکاراصحاب رایکطرفه نمایند
لطفعلی خان قشقائی باجمعی سوار وپیاده واحمد خان
بهارلو باجمعیت خود که قریب به پانصد نفروهمه ازتیراندازان
مشهور بودند آماده گشته و روبه نیریز نهادند وجمعیت
مهاجمین از همه طرف روبفزونی گذاشت و دائره محاصره
تنگ ترشد سردار قبلا بهمه همراهان گفت که روزهای عمرما
بآخر رسیده هرکس مایل است زود ترخود راخلاص نموده برود
که بچنگ دشمنان گرفتارنشود . هیچیك ازهمراهان حاضر
به جدائی از او نگردیدند وهمچنان وفادارماندند
جمعیت اصحاب قریب بچهارصد نفر مرد وششصد نفرزن بودند
اینمرتبه جنگ سخت تری درگرفت وسردارچنانکه عادتش بود
بافریاد یا صاحب الزمان سوار بر اسب برمهاجمین حمله برد
دراین زد وخورد تفنگچیان بهارلو که جمعی ازآنها خود را
درپناه سنگها ودرختها پنهان کرده بودند سردار رابه
گلوله بستند و او مورد اصابت گلوله قرارگرفته ودرهمان حال
خود را بسنگر رسانیده ودرآنجا مرغ روحش ازقفس تن رهائی
یافت و اورادرکنارهمان سنگری که بنام او معروف بود

مدفـون ساختند (۱) .

بعد ازکشته شد ن میرزاعلی سردار همراهانش تاآخرین رمق حیات پایداری نموده عده ای از آنهابقتل رسید نـد و جمعی بدست سربازان وتفنگچیان محلی اسیروگرفتارشـده مصائب و بلیّات بیشماری برآنها وارد گردید . ازجمعیـت اسیرشده گان کسانیکه ازبیست سال بیشتر داشتند همه را بقتل رسانده وسرهای آنهارا درچند لوده ریختند (لوده ظرفی است که ازترکه های گزمانند سبد بهم می بافندوبرای حمل میوه بکارمیبرند) و جمعی عیال واطفال وعده ای از مردان سالخورده رااسیرکرده با هلهله وشادی به قصبـه وارد نموده درمدرسه خان جای دادند وتفنگچی برآنهـا گماشتند که باکسی ملاقات ننمایند وپس از چند روز که آنهارا باین حال زار وفکارمحبوس داشتند باسرهای شهدابسمت شیرازدرحرکت آمدند . دربین راه چند نفرازاسرا ازشـدت اذیت و آزار تلف شده سرآنهارا ازبدن جدانموده با رؤس

---

(۱) جناب شیخ محمد حسین فرزند جناب ملا محمد شفیع‌نیریزی درتاریخ تألیفی خود ازوقایع نیریزمینویسند پس ازآنکه میرزا علی سردارگلوله خورد ازاسب بزمین افتادوسواران‌هم اطراف اوراگرفته شلیك نمودند وسپس سر او ودونفر دیگر را ازتـن جدانموده نـزد میرزا نعیـم برده انعـام وخلعت گرفتند .

سایر شهدا باخود بردند . ازجمله ملاعبدالحسین واعظ وقاضی نیریز بود که از اصحاب حضرت وحید بود وبطوریکه مذکور گردید ازحادثه اول جان بسلامت بدربرده وازبقیة السیف بود دراین موقع جزء اسرا قرارگرفت وبا کاروان اسرا ازشیراز بطهران میبردند وچون بسیدان دو منزلی آباده رسیدند ازشدت مشقات بهلاکت رسید وسربازان سر او را جدانموده باخود بردند و تنش را درآن قریه مدفون ساختند وهمینکه این کاروان اسرا با وضعیت رقت آور به تنگ سعدی رسیدند بوالی فارس خبر داده شد وبرای ورود بشهر کسب تکلیف نمودند والی به تعداد سرهای شهدا نیزه بلند فرستاد ودستور داد سرهای شهدا را بر بالای نیزه نموده و باطبل و دهل اسرا را وارد شهرنمایند بااین وضعیت دلخراش گروه زنان واطفال و مردان سالخورده اسیر را باپای برهنه و وضع رقت باری سربازان درمیان گرفته ودرحالیکه سرهای عزیزان آن جمعیت ستمدیده رابرنیزه ها بلند نموده بودند دراطراف آنها بحرکت درآمدند . بدستور والی جمعی ازاعیان وبزرگان و اهالی شهر باستقبال وتماشای این منظره غم انگیز آمده بودند جمعیت مردم ازمشاهده آن عدّه زنان واطفال مظلوم چنان برقّت آمدند که بصدای بلند گریه میکردند وبعضی ها اظهارتعجب وحیرت مینمودند

ودسته ای دیگر بانیش زبان برجراحت قلوب آن استطلاعیه گان افزوده آنهارا مورد سرزنش و ملامت قرار داده و آب دهان بصورتشان میانداختند دراینحال پر ملال که هربیننده ای را سخت متألم میساخت قوام الملك شیرازی که از جمله حاضرین آن دستگاه بود ازمشاهده این وضعیت دلخراش به هیجان آمده بافریاد و تشدد میرزانعیم را مورد ملامت وسرزنش قرار داده گفت : (نعیم!!! صحرای کربلا درست کرده ای ؟ صحرای کربلاهم اینطور نبود)

با اینحالت رقّت بار آندسته مظلومین را وارد شهرکرده درکاروانسرای شاه میرحمزه منزل دادند و روزی جمعی از اسرا را درنزد والی احضارنموده مورد بازخواست قرار دادند وبعضی از آنهارا تکلیف به لعن و تبرّی کردند وچون آنها استقامت نمودند امر به قتل آنها دادماندند صادق ولد صالح وعلی گرمسیری و حسین ولد هادی وحاجی ولد اصغر و محمد ولد محسن . وچون ازطهران دستور رسید سرهای شهدا را بطهران بفرستند و زنان واطفال اسیر را آزاد کنند باینجهت سرهارا باجمعی ازمردان اسیر بطهران حرکت دادند دربین راه که بآباده رسیدند دستور رسید سرهارا همانجا دفن نمایند . و جمع اسرارا بطهران بردند بعضی آزاد شدند وبعضی هم بشهادت

رسیدند .

این بود مختصری از خاطرات حاج محمّد مذکور این شخص پس از چند سال ازشیراز به داریان رفت و چون فتحعلی خان پسرحاج زین العابدین خان که پس ازپدر بحکومت نیریز رسیده بود باوقول داده بود که همه قسم کمك نموده جبران گذشته رابنماید لذا به نیریز آمده مشغول کارزراعت وگوسفند داری شد . خیلی قوی البنیه و سالم بود واغلب بکارهای دستی خودرا مشغول میداشت . منزلش همیشه محل رفت و آمد احبا وسایرین بود وبه عمری بالغ بریکصد وپانزده سال رسید وغالبا از ایام جوانی و وقایع سرکوه بجهت جوانان حکایت مینمود وبیادآن ایّام دلخوش بود و عاقبت پس از این عمرطولانی درسال ۱۳۱٤ هجری شمسی درنیریز بملکوت ابهی صعود نمود وعائله ای برجای گذاشت که درظل امرمبارك بوده و بخدمت مشغول میباشند .

دراین مقام یکی ازرفتار ظالمانه سربازان رانسبت باسرای مظلوم و اطفال نقل ازتاریخی که جناب شیخ محمد حسین فرزند ملاّ محمّد شفیع نوشته اند درج مینمائیم تا مؤید بیانات وگفته های حاجی مزبور باشد :

" طفلی نه ساله حقیقت حال راچنین بیان مینماید که والده من طفل صغیر دیگر داشت اورادرآغوش داشت ومرا

بریسمانی بسته و سر آن ریسمان را ببازوی خود بسته بـود وهر دوبسختی عبورمینمودیم مادر را خطاب نمودم که مرا رهاکن تاخود براحتی بروی جواب داد که مایلم چون تو را این قوم ظالم دون بخواهند بکشند درنزد من باشد که دیگر انتظاری نداشته باشم که چه شدی آیا درحال حیاتـی ؟ ویاکشته واسیری یا دستگیری حسب الوصیه جمیع لبـاس فاخر دورکرده بود فقط کلاه اخوی صغیر قدری زراندود بود چون برق طلای کلاه این طفل نمایان بود یکی ازسواران را آتش طمع درکانون مشتعل گشت تاختی کرد ورکاب براسب زد تارسید نزدیك آن طفل دست خود را دراز نمود وکـلاه ازسر آن طفل ربود چون اوسواربود ومادرپیاده وفاصلـه درمیان و اوهم عجله داشت کلاه راقسمی ازسربرداشت که موهای سرآن طفل کنده شد وطفل بقدر ده زرع دورافتـاد وموهای سرش جداشد . مادر دوید ازعقب طفل وقتیکـه اورادربغل گرفت مدهوش بود قریب بموت "

ومسیونیکلا فرانسوی درتاریخ خود این قضیه راچنیـن آورده است : نقل ازترجمه فارسی

" تقریبا ششصدوسه نفر زن اسیرشد پس بااین اسـرا براه افتادند تارسیدند بآسیاب موسوم به تخت که نزدیـك نیریز است مورّخ ما داستان کوچك زیر رابرای نمونه قساوت

قلب فاتحین نقل میکند من خیلی کوچك بودم و دردنبال مادرم میرفتم برادرکوچکتری هم داشتم که اسداله نامی اورا روی شانه میبرد این طفل کلاهی برسرداشت که مختصر زینتی بآن آویخته بود یکی از سواران که دردنبال مابود این کلاه را دیده بتاخت آمد وطوری وحشیانه کلاه‌را ربود که موهای طفل نیز دردستش ماند درمسافت ده متری افتاد بیچاره مادرم وقتی رسید طفل رامدهوش یافت "

در روزنامه وقایع اتفاقیه شماره ۱۴۸ پنجشنبه ۲۹ صفر ۱۲۷۰ اخبار این واقعه راچنین انتشار داد(۱) :

" اخبار فارس — ازقراریکه روزنامه که ازاین ولایت رسید دراین اوقات باز طایفه بابیه در نیریز فارس اجتماعی نموده وبقدر پانصد ششصد نفر درکوهی نزدیك به نی ریز سنگرهای زیاد بجهت خود ساخته و باعیال خودبکوه رفته وبنیاد فساد و آشوب نموده بودند . نواب مستطاب شاهزاده والا تبار مؤید الدوله طهماسب میرزا حکمران‌فارس عالیجاهان میرزانعیم لشگرنویس‌و حاکم نیریز ولطفعلی

---

(۱) این روزنامه بدستورمیرزاتقی خان امیرکبیر درزمان ناصرالدین شاه تأسیس گردید واین قسمت را جناب ملك خسروی از روزنامه مزبور استخراج وارسال فرموده اند که موجب کمال تشکر وامتنان است .

خان سرتیپ را بالا تفاق با فوج قشقائی و فوج حومه فارس وچند عراده توپ و قدری سواره بدفع آنها نامزد نموده بودند ودر آخر محرم و اوّل صفر جنگ سخت مابین این طایفه ضاله و افواج قاهره گردید و افواج قاهره آخرالامر زور آورشده وبقدر دویست سیصد سنگر آنهاراکه درکوه ساخته بودند گرفته وبقدر صد نفرآنهارا درجنگ مقتول وسر کرده اند و مابقی آنهارا کلا با عیال واطفال آنها دستگیر نموده وبشیراز فرستاده اند وبحمد اللّه از یمن طالع واقبال مصون از زوال اعلیحضرت پادشاهی طایفه مزبور بطوری قلع و قمع شده اند که احدی از آنها بدر نرفته است و همگی چه کشته شده و چه دستگیرگردیده اند وازقراریکه نوشته اند کوه مزبور بسیارجای صعبی بوده است و باجنگ سخت بآنها دست یافته اند و چند نفر سرباز و مهراب سلطان دسته مخبران هم زخمدارشده اند " .

۱۱ - حدیقة الرحمن مدفن رؤس شهدای نی ریز

بطوریکه مذکور گردید در دو واقعه غم انگیز نیریزیعنی شهادت حضرت وحید واصحابش و دیگری واقعه قیام میرزاعلی سردار وشهادت او وهمراهان جمعی ازبازماندگان واسرا رابقتل رسانیده و سرهای آنان را باروٴس عده ای دیگر ازشهدا که درمیدان کارزار بقتل رسیده بودند بعلامت فتح وظفر برای ناصرالدین شاه میبردند چون بآباده رسیدند ازطهران دستور رسید که سرهای شهدارادراین شهر بخاك بسپارند لذا روٴس شهدارا درخارج شهر آباده درمحلی متروك نزدیك بقبرستان عمومی حفره ای کنده وتمام آنهارا درآن حفره ریخته باخاك انباشتند و دردفعه ثانی نیز بازروٴس شهدای نیریز راکه بآباده رسانیدند بدستور واصله از دارالخلافه درهمین محل گودالی ریخته وازخاك مستورنمودند . پس از زمانی چند جناب آقامیرزا عطاء الله سراج الحکما اول مؤمن این شهرکه دراصفهان بوسیله نورین نیرین حضرت سلطان الشهداء ومحبوب الشهداء بامر مبارك اقبال نموده بود درصدد تحقیق وجستجوازمحل مزبور برآمده و آن قطعه زمین راکه درجنب کاروانسرای

جناب سراج الحکماء اول مؤمن آباده که مدفن رؤس شهدای
نی‌ریز را در زمینی خارج شهر یافته محصور نمود و بعدا
ساختمان شده بنام حدیقة الرحمان نامیده شد .

مخروبه ای قریب بقبرستان و بیرون ازشهر آباده بـــــود درسال ۱۳۰۶ خریده و محصور نمود وبعد ازچند ســـال دیگر ازحضورمبارك حضرت عبد البهاء تقاضانمود که اجـازه فرمایند درمحوطه مزبور ساختمانی بشود وضمنا رجای صدور زیارتنامه ای ازقلم مبارك نمود درجواب لوح مبارك غرّائـی بافتخار ایشان نازل گشت و این زیارتنامه مبارکه درآنلـوح عزّ نزول یافت :

آباده بوسطه جناب آقا میرزا عطاء الله سراج الحکما زیارت سرای بریده شهدای فی ریز روحی لرؤوسهم الفداء

هوالله

ایـا نفحات الله انتشری فی تلك البقعة النّوراء وبلّغـی وله قلبی و شوق فؤادی و انجذاب نفسی و شدّت ولهـی الی تلك البقعة الّتی توارث فیها رؤس مکلّلة بالشّهادة الکبری مجللة بجواهر مشرقة علی القرون والاعصار بما افترقت عـن الاجساد فی سبیل الله وقولی النورالسّاطع اللامع مـن الملکوت الابهی یشرق علی تلك المقبرة النّوراء والنسـیم الهاب بکم ایّها الرّؤس المقطوعة فی سبیل الله والوجـوه المنورة بضیاء شمس الهدی و الاعین القریرة بمشاهـدة

انوار الله والآذان الواعية الصاغية لنداء الله والأذعنة المنتعشة من انفاس طيّب هداية الله و الاذواق المتحليّة كل مرّ فى محبة الله . روحى لكم الفداء وكينونتى لكم الفداء و حقيقتى لكم الفداء ايها الوجوه النّورانيه والنّفوس الرّحمانيّة والنّجوم الفردانيّة والجنود الرّبانيّه طوبى لكم بخّ بخّ لكم احسنتم احسنتم على ما فعلتم بما فديتم اموالكم و اولادكم و ارواحكم فى سبيل البهاء حبا بالجمال الاعلى سبحان ربّى الابهى بما خلق وسوّى و بعث هولاء من مرقد النفس والهوى وحشرهم تحت لواء الحمد لها اذ قامت القيامة الكبرى فابتهجوا عند ما زلزلت الارض زلزا وحدثت اخبارها واستبشروا عند ما ارتفع نداء الله فى اوج العلى وسمعوا الست بربّكم الاعلى و قالوا بلى يا ربّ بلى و فدوا مالهم و عليهم فيهذ المنهج البيضاء واصبحوا اربا اربا بيد الاشقياء وطرحت اجسامهم على الغبراء ثمّ قطعت رؤسهم المتهادية القناة واسر اهلهم الى البقعة المباركة الّتى كانت موطن النّقطة الاولى ثمّ ارسلت رؤسهم المرتفعة على الرماح الى هذه الارض الطيّبة الفيحاء فديتكم بروحى ونفسى وذاتى ايها النقباء النجباء الشّهداء فى سبيل الله السعداء فى الآخرة والاولى . وعليكم البهاء و عليكم الثناء وعليكم العون والعناية من ربّكم الاعلى " ع ع "

و در لوح مزبور خطاب بایشان چنین میفرمایند :

" واما آن خاك پاك كه بود ایع الهیه یعنی روس مقطوعه شهدا مشرف است البته مقدس است وتابناك بلكه رفیع تراز اوج اعظم افلاك ملائكه ملاء اعلی طائف آن بقعه نوراء وقلوب مشارق هدی ساجد آن ارض بیهمتا بقدر امكان بقسمی كه مخالف حكمت نباشد محافظه وصیانت آن قطعه زمین نازنین ازاعظم مشروعات مقبوله درگاه حیّ توانا و موهم زخم دل عبد البهاء فدیت بروحی اولئك الشّهداء و اشوقی لزیارت تلك المقبرة البیضاء و واولهی لمشاهدة تلك البقعة النّوراء ربّ اسقنی تلك الصهباء وانلنی كأس موهبتك الّتی هی نشوة اولئك الأذكیاء النّقباء النّجباء برحمتك الكبری انّك انت المقتدر العزیز المستعان "

پس از زیارت دستور مبارك در روز پنجم جمادی الاولی ازسنه ۱۳۲٤ هجری كه عید مبعث مبارك حضرت اعلی بود شروع بكار ساختمان مینمایند وباكمك چند نفر از مؤمنین دیگر قنات آب در آنجا احداث نموده وچندین اطاق در اطراف آن محوطه بوجود آورده درختكاری وگلكاری نمودند و ازآن ببعد اهالی شهر آنجارا باغ حكیم میگفتند واحبا

باغ رؤس شهدا مینامیدند وچون درسال ١٣٣٧ آقای دکتر بدیع اللّه آگاه فرزند جناب سراج الحکما باجمعی ازاحبای آباده بشرف زیارت آستان مبارك فائز میگردند روزی حضرت عبدالبهاء ایشان را احضار فرموده ودراینموقع مناجات طلب مغفرت ازقلم مبارك جهت جناب سراج الحکماء نازل فرمودند که قسمتی از آن بیانات مبارکه زینت بخش این اوراق میگردد :

" ربّ انّ عبدك عطاء قد کشف الغطاء و محی الموهوم واستفاض من جمال المعلوم وقرّت عینه بمشاهدة الآثار واطمئن نفسه بسطوع الانوار و طابت نفسه و اشرح صدره بما اطلع علی الاسرار و خاض فی الدّیار ودعی النّاس الی صراط المستقیم والمنهج القویم بنطق تحیّرت به عقول المستمعین و بشّر بالنّور المبین السّاطع من الافق العظیم و وفقه فی جمیع الاحوال الی ان هدی جمّا غفیرا من الابرار وسعی فی اظهارالآثار منالّذین استشهدوا فی سبیلك فی تلك الاقطار وابراز اجداث الرؤس المرتفعة علی القناة الّتی کانت تتهادی علی الرماح کرؤس الاشرار ربّ تلك الرؤس قطفت فی سبیلك وتزینت به الرماح فی محبتك فیاطوبی لها من هذه المنحة الکبری ویابشری لهامن هذه الموهبة العظمی ..... "

وپس از خاتمه مناجات بایشان فرمودند : " لابد بمعانی الحقیقه عبارات پی بردید این مناجات راجع بپدرشمابود . فی الحقیقه پدرشما اول کسی است که درآباده علم هدی را بلند فرمود " بعد فرمودند محل مدفن رؤس الشّهدا را احباب آباده بچه اسم میخوانند ؟ ایشان عرض نمودند بهائیان میگویند باغ رؤس الشّهدا و عامّه ناس میگویند باغ حکیم . حضرت عبد البهاء سکوت فرموده و بدست مبارك ورقه کاغذی رابرداشته ودرحال قعود مناجاتی که بمنزله تولیت نامه آن محل مقدّس است بافتخار ایشان مرقوم و درآن چنین میفرمایند :

" و تولیت حدیقة الرّحمن را به بنده استان بدیع اللّه عطا نما که درآن سلاله این موهبت سبب ظهورالطاف وعنایت گردد عبد البهاء عباس "

پس از نزول این مناجات مبارك آن محل بنام (حدیقة الرّحمن) معروف و زیارتگاه اهل بها گردید . جناب سراج الحکما نیزپس ازصعود دریکی ازغرفات آنجا مدفون گردیده اند "

((اقتباس ازشرحی که متصاعد الی اللّه جناب دکتربدیع اللّه آگاه در احوالات پدرخود جناب سراج الحکما مرقوم داشته اند)).

۱۲ - جناب ملا محمد شفیع

(طوبی از برای نفسی که جناح همتش را طی ایام از طیران منع ننمود و بقوادم ایقان قصد مقصد اقصی و ذروه علیا و غایة قصوی وافق اعلی نمود)

(حضرت بهاءالله)

جناب ملاّ محمّد شفیع نیریزی همان مؤلف تاریخ حوادث نیریز است که جناب ملاّ محمّد نبیل زرندی در تاریخ خود از ایشان نام برده و تألیف ایشانرا ستوده ومورد استفاده قرار داده است. این شخص بزرگوار فرزند ملاّ علینقی ابن ملاّ عبد الحسین ازعلمای نیریزاست که هردو در قضایا و وقایع ناگوار نیریز برتبه شهادت نائل گشته اند .

ملاّ محمّد شفیع درسال ۱۲۵۷ هجری درنیریز پابعرصه وجود گذاشت ودر موقع ورود جناب وحید به نیریز نه ساله بوده است .

جناب ملاّ عبد الحسین بطوریکه قبلا نیز ذکرشد ازعلمای متبحّر درعلوم اسلامی و دربین اهالی نیریز بعلم وتقوی مشهور وازجمله کسانی بود که درابتدای ورود حضرت وحید به نیریز درسن هشتاد سالگی باتفاق جمعی دیگرازبزرگان

وعلمای محل باستقبال ایشان شتافته درزمرهٔ مؤمنین ومخلصین آنجناب درآمده و دررکاب جناب وحید پای پیاده ازقصبه رونیز تا نیریز و محله چنارسوخته رهسپارگردید وبدون اندك توجه و اعتنا به تهدیدات حاکم محل بحمایت ونصرت جناب وحید قیام و اقدام نمود وچون جناب وحید دربرابر هجوم عوام النّاس که بتحریك حاکم هرلحظه زیادترمیگردید ناگزیر قلعه خواجه را درنزدیکی محله چنارسوخته مأمن خود وهمراهان قرار دادند وجمعی از مؤمنین بآن قلعه پناهنده شدند . اول شخصی ازمؤمنین که مورد اصابت گلوله مهاجمین قرار گرفت ملاّ عبدالحسین بود که برای دیدن وضعیت اطراف شهر ببام قلعه برآمد وگلوله بپای ایشان اصابت نموده مجروح گردید و جناب وحید که هنوز در داخل قصبه بسرمیبردند مرقومهٔ تسلیت آمیزی برای ایشان فرستاده و باو ازجهت آنکه اوّل کسی است که در سبیل حقّ مورد بلا و آزمایش قرار گرفته تبریك گفتند .

درتاریخ نیکلا فرانسوی که راجع بامر بدیع نگاشته ودرچند مورد ازاین کتاب مطالبی از تاریخ مزبورنقل نموده ایم چنین نوشته شده است : (نقل ازترجمه)

" مرحوم آخوند ملاّ عبدالحسین که پیرمردی بود متبحّر درعلوم اسلامی و آخوند ملاّ باقر پیشنماز محله و ملاّ علی

کاتب وملاعلی نام دیگری با چهار برادرش و کد خـــــدا و ریش‌سفیدان و اهالی محله بازار مانند مشهدی میرزاحسین ملقب به قطب باتمام افراد خانواده و اقوام ومرحوم میـــرزا ابوالقاسم که برادرزادهٔ حاکم بود ومرحوم حاجی محمّدتقـی ملقب به ایّـوب و داماد ش میرزاحسین وبسیاری ازاشخـاص محله سادات و پسرمیرزا نورا ومیرزاعلیرضا پسرمیرزاحسیـن وپسرجاحیملی وغیره ..... تمام باو گرویدند ..... صبـــح آنروز آخوند ملاعبدالحسین‌بروی بام قلعه آمد که به بینـــد شهر درچه حال است . سربازان مسلمان تیری بطـــرف او انداختند که پایش‌مجروح شد این اولین خونی بود در این زمین که بعدها سیلاب خون جاری میشود ریخـــت خبر این واقعه بآقاسید یحیی رسید نامه تبریکی بـــــرای آخوند نوشت ".

چنانکه مذکورگردید حادثه قیام جنابمیرزا علی سردار درمقابل مظالم حکّام دوره استبداد سه سال پس‌از واقعـه تاریخی جناب وحید و یاران وفادارش‌وشهادت مظلومانـه آن سیّد ابرار واقع شد که جمعی دیگر ازمؤمنین ومخلصیـن بشهادت رسیده وبازماندگانشان اسیرپنجه ظلم و عـدوان مأمورین ستمکار گشته وبانواع و اقسام بلیّات گرفتارشدند .

ازجمله نفوس مخلصه جناب ملاّ علینقی پدرجناب مـــلا

محمّد شفیع بود که ازهمراهان میرزاعلی سردار بود وسمت نظارت برکارهارا درجمع یاران داشت و عاقبت بشهادت رسید(۱) ولی آخوند ملاعبد الحسین پدرایشان که درایـن حادثه نیـز ازجمله یاران و همراهان سردار بود بواسطـه کبرسن اسیر گردیده باعیال و اطفال ملاعلینقی بشـیراز بردند و چون ازپایتخت دستور رسید که اسرا را بطهـران اعزام دارند او نیز درجمع اسرا بود وهمینکه کاروان اسـرا دربین راه شیراز به آباده بقریه سیّدان که سه منزلی آباده است رسیدند آن پیرمرد بزرگوار ازشدت سختی ومشقـات طول طریق بهلاکت رسید وسواران دولتی باکمال قساوت سر اورا ازتن جداکرده باخود بردند وتنش رادرهمان محل بخاك سپردند .

درتاریخ نیکلا چنین مینـویسد "علی سردار بافنون نظامی آشنائی داشت رفقای خودرا تعلیمات وتمرین میداد وآخوندها مانند شیخ عبدالعلی قاضی و ملاّ عبدالحسیـن

---

(۱) جناب شیخ محمد حسین عهدیه درتاریخ خود چنین مینویسد (ملاعلینقی که ازعلمابود گفت یك حمله دیگرمیکنیم گرچه دربدن جز ضعف قوه دیگرنداریم باهمین قوه که فعلا ازصاحب الزمان داریم یك یورشی دیگر میآوریم یکمرتبه دست برزبان ودهان زده هلهله کنان صدا را به یاصاحب الزمان بلند کـردند وحمله سخت آوردند ناگاه گلوله به پشت دستش خورده و از عقب سرش بیرون رفت وشهید شد)

وملاّ علی‌وکربلائی هادی و ملاّ علی نام دیگری از اصـــول وحقائق بابیّت برای آنها موعظه میکردند پسربزرگ مـــلاّ عبدالحسین ملاّ علینقی سمت نظارت داشتند وپرچمداران عبارت بودند از باقر پسر میرزا احمد و کربلائی اصفر.....

ملاّ محمّد تقی پسرکوچك ملاّ عبدالحسین که برای ملاقـــات آقاسید جعفر بدهکدهٔ هرات رفته بود بمحض اینکه از اوضاع خبردارشد فورا آمد و برفقا ملحق گردید "

ایضا در صفحـهٔ ٤٥٥ مینویسد :

" آخوند ملاّ عبدالحسین را آوردند وبحکم‌میرزانعیـــــم دهانش‌را پر ازخـــاك کردند بعد یکی ازغلامان تیـــری بسوی او زد اما کشته نشد "

پس‌ازخاتمه واقعه قیام جناب میرزاعلی سردار بطوریکه مذکورشد جمعی عیال واطفال بیگناه شهدارااسیرنموده با وضع رقّت باری پای پیاده درحالیکه محاط به سربازان‌بودند بشیراز فرستادند . دراینموقع جناب ملامحمد شفیـــــع دوازده ساله بوده وبهمراهی مادرخود جزو اسرا بشیراز رفت وپس‌ازچندی درشیراز ازحبس‌آزادگردیده درآنجابتحصیل پرداخت و مورد توجه خاص امام جمعه شیراز قرارگرفـــت وپس‌از فراغت ازتحصیل به نیریز مراجعت نمودوامام جمعـــه سرپرستی موقوفات مسجد جامع نیریز یعنی همان مسجدی‌که

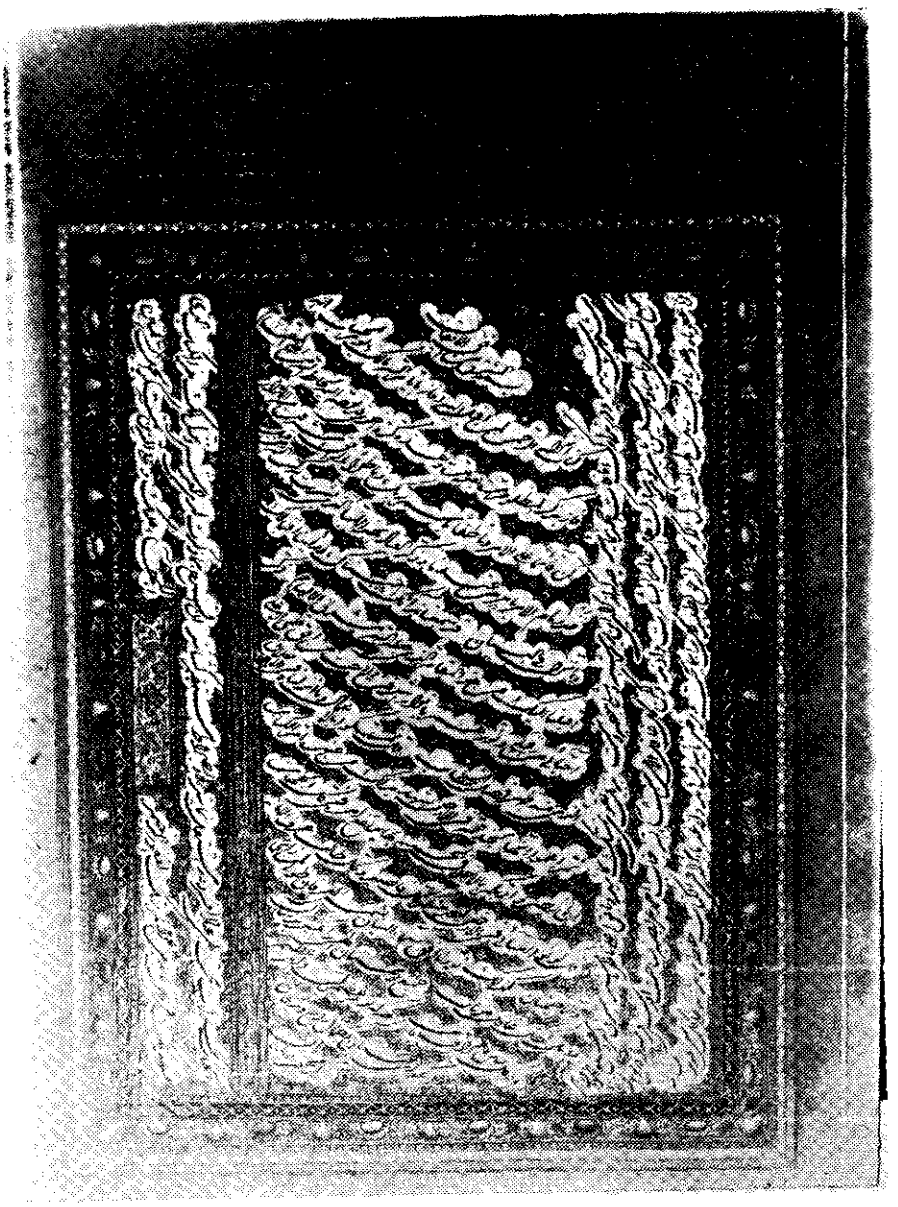

لوح مبارک حضرت بهاء الله خطاب به جناب میرزا محمد شفیع

جناب وحید بر بالای منبر مردم راموعظه نموده وبامر بدیع دعوت میفرمود بایشان سپرد وتا آخر ایّام حیات ازایشان منتزع نگردید و حتی پس از وفات ملاّ محمّد شفیع این سمت بفرزندشان شیخ محمد حسین انتقال یافت .

پس از ورود ایشان به نیریز باکمال ثبات واستقامت بخدمت امراللّه پرداخت و درایّام بغداد که حضرت بهاء اللّه از سلیمانیه مراجعت فرمودند (۱۲۷۲ــ۱۲۷۰) در اواخرسال ۱۲۷٤ باتفاق کربلائی محمّد صالح بدارالسّلام بغداد بشتافت و بدون آنکه اعتنا وتوجهی به یحیی و همراهان اوبنماید بحضورمبارك مشرف گشته وبافراست و هوش خدادادی به عظمت مقام آن حضرت پی برده و باروحی سرشار ازمسرت و روحانیت به نیریز مراجعت نمود و همواره بالطافت کلام احبارا به حصرتوجه بآن ساحت مقدس دلالت وراهنمائی نموده آنهارا از یحیی وطرفداران او برحذر داشت و آنچه اوراق ناریّه وشبهات افترا آمیز از ناحیه منحرفین بنام او میرسید همه راناچیز شمرده مورد اعتنا قرار نمیداد . وبواسطه همین خلوص نیت و محبت وبذل همتی که این مرد بزرگوار بکاربرد احبای این قریه مبارکه ازلوث افکارنالایقه گروه مکروه ناقضین و منحرفین چه درزمان حیات مبارك حضرت

بهاء الله و چه بعد ازصعود آنحضرت محفوظ ومصون مانده وهمیشه اوقات برعهد وپیمان الهی ثابت و راسخ بوده اند وبدون اندك فاصله زمانی بنهایت سرورخاطر به بندگی وعبودیت محضه استان مبارك مفتخر واکنون نیزفرزندان وبستگانشان درنیریز دراثر انفاس قدسیه آن نفوس مقدسه باثبات واستقامتی بی نظیر برعهد وپیمان الهی وخدمت به عتبه سامیه الهیه مداوم وهرخصم لدودی رامقاومند .

باینجهت جناب ملا محمد شفیع درایّام حیات خود همواره مورد عنایت خاصّ حضرت بهاء الله و مرکزعهد وپیمان الهی حضرت عبد البهاء قرارگرفته و بنزول الواح مبارکه مفتخر گردیده است . دریکی از الواح مبارکه خطاب بایشان میفرمایند :

" یاشفیع ازحق میطلبم تراموٴید فرماید بر امری که ذکرش بدوام ملك و ملکوت باقی وپاینده ماند دوستان آن ارض را ازقبل مظلوم تکبیر برسان که شاید بقوت ذکراسم اعظم باپر روحانی درهواء معانی طیران نمایند طوبی ازبرای نفسیکه جناح همّتش راطین اوهام ازطیران منع ننمود وبقوادم ایقان قصد مقصد اقصی وذروه علیا وغایة قصوی وافق اعلی نمود " .

ودرلوح مبارك دیگرکه بیانات عنایت آمیزی بافتخار

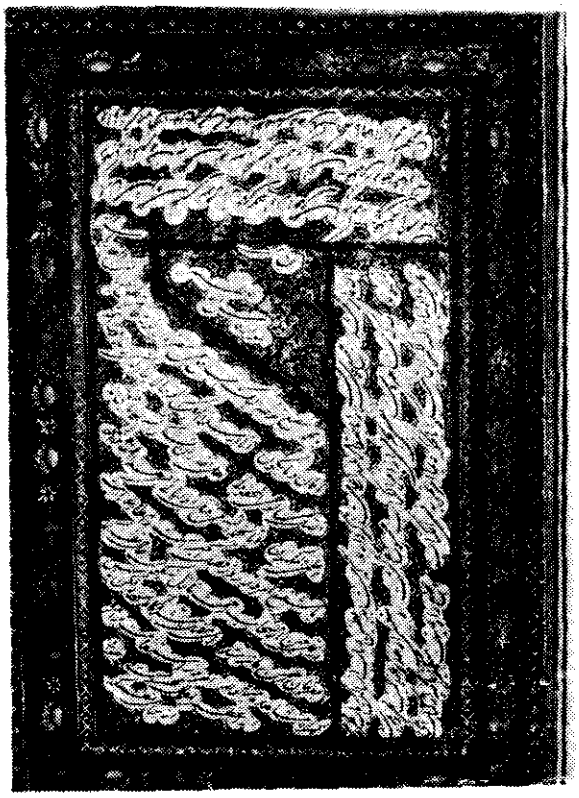

لوح مبارك حضرت بهاء الله خطاب بـه
جناب ملامحمد شفيـــــع

احبای نیریز نازل شده چنین میفرمایند :

" هوالنّاظر من افقه الاعلی دوستان الهی راتکبیر میرسانیم و ببحر عنایت حقّ جلّ جلاله بشارت میدهیم ای اهل نون و یاطوبی لکم و نعیما لکم چه که ازاول امر فائز شدید بآنچه که من علی الارض از آن غافل بودند درسبیل حق وارد شد برشما آنچه که سبب حزن ملاء اعلی گشت آنچه فی سبیل الله وارد شود و آنچه شده کل درکتاب الهی ازقلم اعلی مذکورومسطور این بشارتیست بزرگ ازبرای شما هیچ عملی ضایع نشده و اجرش عند الله مخزون زود است مکافات و جزای کل ظاهر وهویدا شود جناب امین ذکرشمارانموده ازقبل و بعد بذکرالهی فائز بوده باشید وبخدمتش مشغول خدمت حق جلّ جلاله تبلیغ امر وهدایت ناس بوده و خواهدبود واین حاصل نشود مگر باخلاق راضیه و اعمال طیّبه وشفقت و محبت ازحق میطلبیم کل را تأئید فرماید برآنچه رضای اواست چندی قبل مخصوص جناب ملا محمد شفیع لوح نازل وارسال شد وهمچنین زیارت حضرت وحید و اولیای حق جلّ جلاله ...."

جناب ملاّ محمّد شفیع بواسطه حسن خلق ونیکی رفتار ومخصوصا دستگیری ازفقرا وضعفا دربین مردم نیریز کلا مورد احترام وتوجه بود غالبا خود ایشان شخصا بدرخانه

فقرا رفته مایحتاج آنهارامیبرد وبدون آنکه کسی حـــــتی خود صاحبخانه اورابشناسد تسلیم نموده بازمیگشت حتـــی فتحعلی خان پسرحاج زین العابدین خان که پس ازیـــدر بحکومت نیریز برقرار گردید احترامی فراوان برای ایشـــان قائل بود لذا احبا ازشرّ اعدا و مخالفین محفوظ ومصـون بوده ودرتشکیل محافل وجلسات تبلیغ وسایرخدمات امریـه پیشرفت کاملی نصیبشان گردید وبزرگان واعیان محل بـــا ایشان روابط دوستانه داشته اند بطوریکه خود فتحعلی خان مزبور تدریجا اظهارایمان نموده بوسیله ایشان عریضه ای بحضورمبارك حضرت عبدالبهاء معروض داشت و جوابا ایـن لوح مبارك بافتخار او نازل گردید :

هوالابهی

نی ریز جناب فتحعلی خان علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند :

ای مخمورصهبای الهی دراین جهان فانی آفتاب حقیقت جاودانی از افق توحید ومطلع تفرید اشراق نمود وبرآفـاق انوار بی پایان مبذول داشت جهان راجهانی تـــازه فرمود وامکان رابفیض بیکران مشرف ساخت شعله عـــزّت سرمدیّه افروخت و خار و خاشاك ذلّت عالم بشریّه بسوخت انوار عرفان از افق امکان بدرخشید وبحربی منتهای الطاف

حضرت رحمن بهیجان آمد آتش موسی رخ بنمود وسینهٔ سینا برافروخت نفحهٔ حیات ابدیه بوزید وصبح روشن آمال وامید بدمید موسم بهار الهی رسید وباران نیسان رحمت رحمانی ببارید باد صبا در سبای سلیمانی بوزید ونسائم لواقح عنایت از ریاض احدیت منتشر گردید ریاض توحید سبز وخرّم شد وتلال وجبال وبادیه و وادی وجود بریاحین فیض جدید وعنایت بدیع فائز شد فطوبی للفائزین وبشری للمخلصین والبهاء علیك ع ع .

جناب ملاّ محمّد شفیع درایّام حضرت عبد البهاء نیز مورد عنایت مبارك قرارگرفته و همواره احبّا رابه ثبوت ورسوخ برعهد وپیمان الهی تشویق و ترغیب مینمود وبرعبودیت آستان مبارك و تمسّك وتشبّث بحبل المتین ولای آنحضرت تحریص میکرد و آنچه اوراق شبهات از ناحیه ناقضین ارسال میگردید بخود آنها برگردانیده و اعتنائی نداشت وهمیشه مشام جان را ازنفحات معطره روحانیه واصله ازساحت اقدس مولای حنون معطّر ومعنبر میداشت و احبارا نیز دائما بخیر وصلاح دلالت وراهنمائی نموده از روائح کریهه نقض محفوظ ومصون میداشت .

یکی ازالواح مبارکه حضرت عبد البهاء خطاب بایشان دراینمقام زینت بخش این اوراق میگردد :

هوالله

" یامن ثبت علی المیثاق لعمرالله انّ سکّان ملکوت الوجود یصلّون علی الّذین ثبتوا علی العهد واستقاموا فی المیثاق اولئك اولیاء الرّحمن واصفیاءالله و حفظة کتابه و بررة خلقه وسفرة زبره واولئك هم المفلحون وانّك انت استبشر بفضل مولاك وانشرح صدرا بما ایّدك وربّاك لهذا الیوم المسر والامر الواضح المنیر واشرق علیك بالنّور السّاطع من الافق المبین ربّ ایّد المقرّبین علی اعلاء کلمتك بین العالمین انّك انت الکریم و اجعلهم مناهل عذب فرات و موارد سائغ وشراب انك انت الوهاب . آنچه مرقوم فرموده بود بید ملاحظه گردید الحمدلله احبای آنجهات ثابت برمیثاق ومقتبس از نوراشراق و بری ازنفاق وشقاق بوده اند فسوف یؤیّدهم الله بجنود من الملاء الاعلی و ینجدهم بملائکة من السّماء جناب آقا میرزا احمدعلی اگرممکن شود که یك سفر برفسنجان نمایند بسیارمناسب این بشرط آنکه اسباب زحمتشان نگردد وبجهرم نیز اگرسفری شمابااایشان بفرمائید نیز مناسب چه که ارباح ارتیاب بهردوجا از هند وزیده کذلك اشممنا رائحة دفراء عبقت الی تلك الجهات نسئل الله بان تحفظ عباده الامناء من ذلك الابتلاء

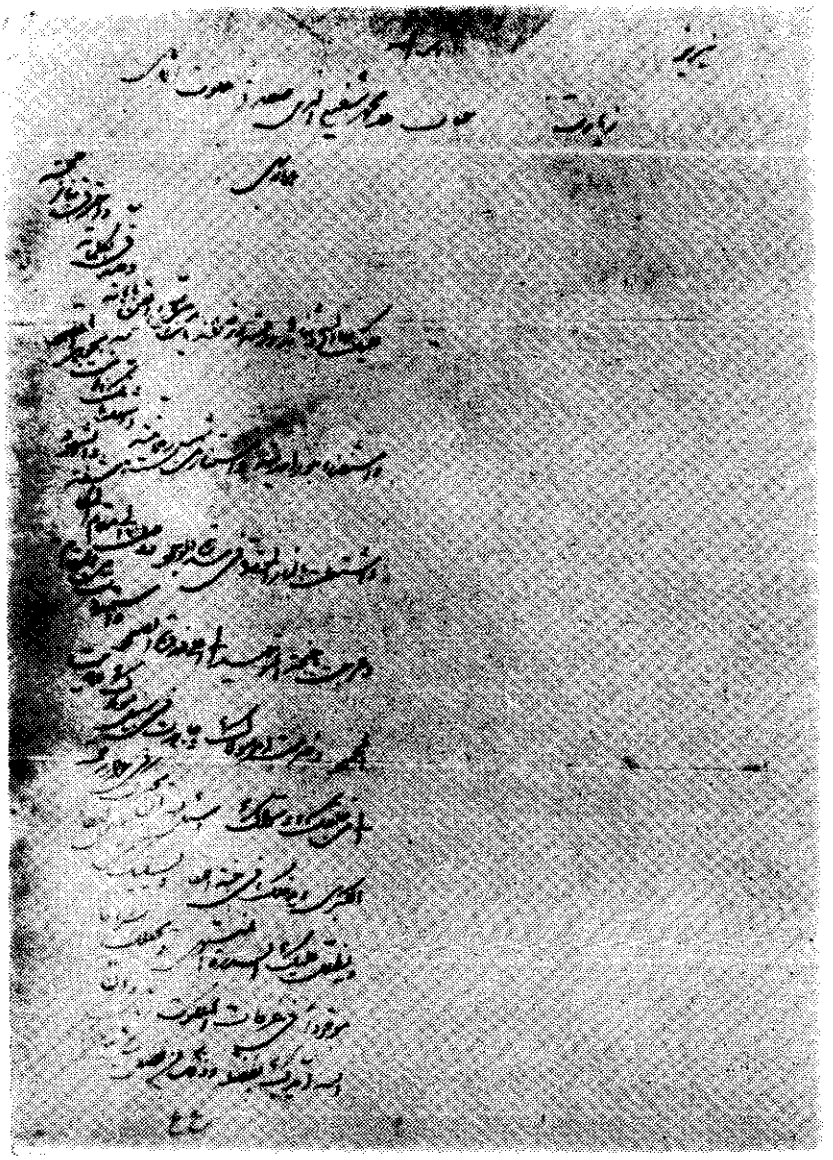

زیارتنامه جناب محمد شفیع

دیگر درخصوص ملك بعوض حقوق میخواهند وقف نمایند جائز والبهاء علیك ع ع "

ازجمله خدماتیکه این شخص بزرگوار نموده حمایت وسرپرستی از فرزندان جناب آقا سید جعفر یزدی است که مختصری از احوالات ایشان قبلا ذکرشد عاقبت حاکم غدّار پس از وارد آوردن آنهمه شکنجه و آزار املاك و اموال ایشان را ضبط نموده و خودش را به یزد تبعید نمود و آن جناب پس از مدتی درآن شهربملکوت الهی صعود نمود وبعد از چند سالی که ازاین وقایع گذشت دخترایشان فاطمه بیکم که بازدواج حاج محمّد اسمعیل نام یزدی درآمده بود برای دادخواهی وگرفتن اموال پدر بسمت نیریز حرکت نمود ودرقصبه قطرویه حاج محمّد اسمعیل بطورناگهانی درگذشت وبقراریکه ذکرشده اورامسموم نمودند . عیال و فرزندانش غریب وبی سرپرست مانده سرگردان شدند لذا جناب ملاّ محمّد شفیع محض وفاداری نسبت بجناب حاج سیّد جعفر اقدام نموده آنهارا به نیریز آورده بمواظبت و نگاهداری عیال ایشان وتربیت اطفال همّت گماشت تاآنهابسن رشد وبلوغ رسیدند ودختربزرگ خود نوریّه خانم رابعقد ازدواج میرزا عبدالحسین پسرحاج محمّد اسمعیل که نوه دختری جناب حاج سیّد جعفر بود درآورده و اکنون فرزندان ایشان

همه درظلّ امرمبارك ثابت برعهد وپیمان الهی بوده وموفق بخدمات تبلیغی و مهاجرت گشته اند .

جناب ملاّ محمّد شفیع پس از درگذشت عیال اولیّه با نوه امام جمعه شیراز خاورسلطان صبیّه جناب شیخ محمد حسین ملقب به وفا که لوح مبارك وفا ازقلم مبارك حضرت بهاء اللّه بافتخارایشان نازل گشته ازدواج نمود وازاین عیال نیز فرزندانی بوجود آمده اند که هریك درخدمات امریّه مشار بالبنان میباشند . عاقبت این مرد بزرگوارکه خدمات وزحماتش درعالم امر اظهر من الشّمس است درسال ۱۳۱۵ هجری درسن پنجاه و نه سالگی درنیریز صعود نمود ولی اثرات انفاس طیبه و خلوص و وفای آن جان پاك درقلوب دوستان آن سرزمین الی الابد باقی وبرقراراست .

هوالله

فی نیریز - زیارت جناب ملا محمد شفیع الذی صعد الی ملکوت الأبهی

علیك بهاء اللّه وثنائه ورحمته و رضوانه یامن آمن باللّه وایقن بآیاته وصدّق بکلماته و احترق بنارمحبته واستضاء بنوراحدیته واستنار من شمس رحمانیّته اشهد بانّك آمنت بجوهرالمقصود واشتعلت بالنّار الموقدة فی سدرة الوجود

و وصلت الی مقام المکاشفة والشّهود وعرجت باجنحة التّوحید الی اعلی ذروة الصّمود واستمددت من المقام المحمـــود وخدمت امر مولاك و جاهدت فی سبیل مولاك و هدیت الی من خلقك وسوّاك . اسئل اللّه ان یجیرك فی جوار رحمتـه الکبری ویدخلك فی جنّـة اللقا و یسقیك من کأس العطـاء ویظلل علیك السّدرة المنتهی ویجعلك سراجا موقـــودا فی غرفات الملکوت الابهی وانّ اللّه ایّدك بفضله وذلـــك من فضل اللّه یؤتیه من یشـاء ع ع "

واین لوح مبارك خطاب به فرزند ایشان شرفصـــدور یافته اســـت :

هوالله

جناب میرزا محمّد حسین ابن جناب ملاّ شیخ علیه بهاءالله الابهی

هوالّلـــه ای تازه نهال بوستان الهی اگرچه آنچـــه مرقوم گردد هویت احساس دل و جان مشهود ومشروح نگردد چه که خارج ازدرجه امکان وحصر درمکانست پس اختصـار اولی این رابدان که حال یکان فرزند آن فرزانه هوشمند دانشمندی چشم جمعی حتی این عبد درترصّد وانتظـار که نهال بیهمال پر برگ وثمار آن جویبار گردی وشـــرف اخلاق و اعراق هردو راماالك شـــوی ع ع "

لوح مبارک خطاب به خاور سلطان عیال جناب ملا محمد شفیع

هوالله

یا امة الله قرّی عینا و انشرحی صدرا بالطاف
ظهرت من ملکوت ربّك الرّحمن الرّحیم تالله
الحقّ لو اطلعت بما قدّرالله لأمائه لطرت
فرحا بفضل مولاك القدیم ع ع

لوح مبارک خطاب به نوریه خانم صبیه جناب ملا محمد شفیع که با زدواج
میرزا عبدالحسین نوه جناب حاج سید جعفر درآمد :

فی ریز نوریه صبیه جناب ملا محمد شفیع علیهما بهاء الله الأبهی

ای امة الله نور مظهر اشیاست چه اگر
نباشد جمیع اشیاء در پس پرده ظلمات مغفی
پس تو اسمت نوریّه است از خدا بخواه که
حقایق نفوس رامشهود نمائی ومعلوم
بینی والبهاء علیك ع ع

در یکی از الواح مبارک حضرت عبدالبهاء به احبای نی ریز چنین میفرمایند:

"..... جمال قدم قبل ازعروج وصعود روزی ذکرخیر ازاحبای نیریز فرمودند ودرحیّز صعود راضی بودند لهذا امیدواریم که بعد از صعود چنان ثابت وراسخ باشند که زلزله بر ارکان عالم افتد و بنیان شرک ازبنیاد برافتد واز آن نفوسی محشور شوند که میفرماید لا تأخذهم فی اللّه لومة لائم بشری لکم یا احبّاء اللّه من هذه البشارة العظمی ع ع"

۱۳- واقعه سوم نی ریز

هجوم شیخ زکریا به نی ریز و شهدای هجده گانه

«ای یاران عبدالبهاء در این ایام بحسن القضاء و تأییدات رب السموات العلی و توفیق ملکوت لایزالی هیکل مقدس حضرت اعلی در جبل کرمل حیفا در مقام معلوم استقرار یافت لهذا قربانی لازم و جانفشانی واجب احبای نی ریز از این جام لبریز سرمست شدند و بچوگان همت گوی سبقت از این میدان ربودند»

این حادثه بلا انگیز که بار دیگر افق نیریز را تیره وتار نمود در ایام عید نوروز از سال ۱۳۲۷ هجری قمری واقع گردید یعنی ایّامی که تمام مردم ایران بواسطه رسیدن این عید باستانی بعادت دیرینه و حفظ سنن قدیمی غرق در شادی وسرور بودند ولی برای ساکنین این شهر در اثر هجوم ناگهانی شیخ زکریا نوایجانی بساط عید وشادمانی اهالی درهم پیچیده شد وبه عزا و ماتم بس ناگوار وناهنجاری مبدّل گردید.

این شخص از عمّال سیّد عبدالحسین لاری بود که در آنوقت برضد دولت وسلطنت محمدعلیشاه قاجار بعنوان

طرفداری از مشروطه و آزادیخواهی قیام مسلحانه نمـــود ودعوی استقلال کرد و خود راسلطان مشروطه میخوانـــد ولی باطنا بامشروطه خواهان مخالفت میورزید وحتّی مأمورین دولتی را ازحدود تسلط خود خارج نموده واشخاصـــی از طرفداران خودرا بجای آنها گماشت وبرای پاکتهای پستی تمبر مخصوصی از خود ایجاد کرد که دربعضی ازکلکسیونهـــا موجود وباقی است . شیخ زکریا به پشتیبانی وطرفـــداری از او مقارن باخلع محمدعلیشاه باعده ای ازسواران وتفنگچیهای خود با بیرق نصر من اللّه و فتح قریب ویك جلد کتاب قانون که خود سیّد عبدالحسین لاری تدوین نموده بود بحرکـــت درآمده قراء وشهرهای اطراف را موردتعرض قرار داده تـــا نزدیك شهرنیریز رسید ونامه ای به بزرگان نیریز نوشت کـه باید مستبدین را گرفته نزد من بفرستید تا نزد حجةالاسلام آقاسیّد عبدالحسین لاری سلطان مشروطه بفرستم بمجازات برسانند و همچنین از مردم نیریز خواست که تمام بهائیان را ازشهرخارج نمایند و آنرا بمهر زکریا الانصاری ومهر دیگر نصیرالاسلام ممهور نموده ارسال داشت .

دراینموقع بین سیّد اشرف شیخ الاسلام نیریز که درآن موقع نسبت به بهائیان نظرخوبی نداشت ومحمدحسن خان سرتیپ حاکم محل پسرفتحعلی خان خصومتی بود ازاینجهت

بزرگان نیریز در چار نفاق و اختلاف محلی بودند و درباره چگونگی رفتار با شیخ زکریا نظرها مختلف شد و بعد از مذاکرات و مشورت های زیاد قرار براین شد عده ای تفنگچی برای جلوگیری از او بفرستند و چون تفنگچیان با سواران او روبرو شدند در همان وحله اول سنگر خود را خالی کرده بشهر رو آوردند ونتیجه آن اختلاف این شکست بود که با نیها وارد شد وسپس شیخ زکریا و همراهانش را جمعی از اهالی محل استقبال کرده وباهلهله وسینه زنی اورا ملاقات نمودند اوهم شرحی از قانون تدوینی سیّد عبدالحسین لاری برآن جمعیت خوانده و آنهارا بمکر وفریب بخود جلب نمود وبلامانع وارد نیریز گشت و ابتدا خانه های اعیان محله بازار را گرفته و خانه میرزا محمد خان نیریزی راکه دارای برج و بارو بود محل سکونت وکارخود قرار داده و خود را مؤمن وپابند شریعت ومصلح قلمداد نمود ولی بزودی خبث طینت او آشکار گردید و چند روزی از ورودش نگذشته بود که دستور داد منازل محله بازار را غارت نمودند که از جمله منزل شیخ الاسلام بود که بکلی اسباب واثاثیه اش رابغارت بردند و خود او نیز فرار را برقرار ترجیح داده از شهر بیرون رفت و محمد حسنخان حاکم محل نیز با نوکرها وبستگانش آنچه از اسباب و اثاثیه قابل حمل داشتند بمجله

برداشته شـــهر را ترك نمودند ومردم را ترس و رعب عجیبی
فراگرفت و هرآن بیم آن میرفت که بقتل وغارت محلـــــــه
چنارسوخته که مسکن اکثربهائیان بود بپردازند تاآنکـــــه
جمعی از مردمان خیراندیش که از هرپیش‌آمدی برضـــــد
بهائیان استفاده مینمایند اورا به حمله و هجوم به محلـــه
بهائیان راهنمائی نمودند ازجمله آن اشخاص آقاســـــید
جعفر اصطهباناتی بود که از مجتهدین آنجا وباجمعـــــی
برای ملاقات شیخ و جلوگیری از هجوم او باصطهبانات نیریز
آمده بود وباوچنین راهنمائی کرد که خوب است برای تبرئه
خود نزد اولیای امور این اقدام رابجهت حمایت اسلام وشر یمت
خیرالا نام معرفی کنی وراه این کار تعرض بربهائیان وجریمه
نمودن و توبه دادن آنان است ودرصورت مقاومت وعدم تبرّی
قتل وغارت ایشانرا وجهه همت خود بساز تاهم باجر دنیوی
برسی وهم به ثواب اخروی نائل گردی شیخ نیزکه خـــود
بنابرعادت فطری و خوی شرارت و خونخواری آماده ومهیّـــای
هرگونه اعمال قاسیانه بود جمعی از اشرار وهمراهان خودرا
مأمور دستگیری و آزار بهائیان نمودودرشهر جارچی او ندا
در داد که قصد ماگرفتاری وقتل بهائیان است ومسلمین کلا
درامان میباشند و هرکس سر یك نفر بهائی رابیاورد صـــد
تومان و اگر خود اورا زنده بیاورد دویست تومان انعام خوا هد

داشت از آن لحظه که این نوای مخالف درشهر طنین
انداز گردید آتش فتنه وفساد مشتعل شد وهیاهوئی
درشهر بپا گردید وبهائیان بخطر عظیمی دچار گشتند .
لذا جمعی از آنها خودرا بمسجد جامع رسانده درآنجا
اجتماع نمودند و چون انقلاب شهر روبشدت گذاشت
بسیاری ازمردان بهائی عیال واطفال و اموال خودرادرشهر
گذاشته وبکوه های اطراف پناه بردند زیرا حکومت محل
محمد حسن خان سر تیپ فرار کرده وبرای حفظ شهرنتوانست
کاری انجام دهد و والی فارس نیز که درآنموقع اصف الدوله
بود بعد از آنکه از واقعه هجوم شیخ زکریا مطلع گردید
اقدام قابل ملاحظه ای ننمود .

دراین گیرودار عده ای ازبهائیان ناگزیر خودراازبیراهه
و راه های کوهستانی صعب العبور باشقت وصدمات
طاقت فرسا به رونیز رسانیدند و مورد همه گونه محبت و
پذیرائی و میهمان نوازی آقامیرمحمد حسن نیریزی نائب
قلعه قرار گرفته اندکی آسایش یافتند ولی بیش از دوشبانه روز
نگذشته بود که ازقیطاس خان صارم دیوان حاکم بلوك نیریز
قاصدی با نامه رسید که شیخ از ورود بهائیان بآن قلعه
اطلاع یافته ودستور داده است تمام آنهارا دستگیرنموده
به نیریز بیاورند والا باسواران خودآمده قلعه راخراب

واهالی آنرا باسیری خواهدبرد . باینجهت ناگزیـــــر آن
جمعیت درآخرشب براه افتادند فقط توانستند ده من آرد
بدون هیچ چیز دیگر باخود حمل نمایند نائب قلعه یکنفر
بلدچی نیز که نامش محمد کلو بود برای راهنمائی آنـــــان
همراه نمود آن عده که ازصد نفرمتجاوز بودند ازقلعه خـــارج
شده و ازبیراهه از روی ارتفاعات خرمن کوه که سمت غربـــی
رونیز است و همیشه پر از برف و یخ بندان میباشد بسمـت
سروستان روانه گشتند و باتحمل زحمات ومشقات زیـــــاد
بحدود سروستان رسیدند ودرحالیکه نیمه جانی ازآنهـــا
باقی بود از رفتار بازمانده و دیگر قدرت حرکت بواسطـــه
سرمای سخت و نداشتن آذوقه کافی از آنهاسلب شده بود.
فقط یکنفرازآنها توانست خودرا بسروستان رسانیده اخبارا
ازچگونگی احوال آنان آگاه سازد دراینحال جناب آقامیرزا
طرازالله سمندری و جناب آقامیرزا علی اکبر رفسنجانی کـه
درآن صفحات بملاقات احبا وسیر وسفرمشغول وتازه ازنیریز
بسروستان آمده بودند چون از وضعیت حال پرملال آن
ستمدیدگان متواری مطلع شدند فورا باجمعی ازدوســتان
سروستان و آذوقه کافی حرکت نموده بآنهـا که نیمه جان
بودند رسیدند وآنهارا بسروستان آورده مدتی ازآنهـــا
پذیرائی کرده وبرای دادخواهی اقدام نمودند ولی دراین

هنگامه بلاخیز هیجده نفر ازنفوس مقدسه درکوهستانهای نزدیك شهر بدست آن گرگان خونخوارگرفتارشدند و آنهارا بشهرکشانیده بحکم شیخ بقتل رسانیدند وهریك ازآنوجود نورانیّه بانهایت ثبوت و رسوخ باشدّ بلا جام شهادت را نوشیدند . وشرح شهادت آنان اجمالا ازاینقراراست :

۱- جناب ملّا حسن فرزند ملا آقا بابا که شغل ایشان بزازی و درسن سی سالگی و بسیار خوش‌سیما ودرمراتب ایمان وایقان مشار بالبنان بود وقتیکه اوراد ستگیرو نزد شیخ آوردند ابتدا شیخ بایشان تکلیف کرد که تبرّی نماید حتی گفت بگو فقط بهائی نیستم تا رها گردی و دراینموقع شخصی از تجارحضور داشت نظر بجوانی او حاضر گردید مبلغ هزارتومان بشیخ بدهد و اورا خلاص نماید مشروط برآنکه تبرّی نماید وبگوید بهائی نیستم ایشان بانهایت شهامت و شجاعت ثبات و استقامت نموده و هردم کلماتی مبنی بر پایداری وعشق بامر الهی درحضورجمعیت بیان نمود . شیخ به گماشتگان خود دستور داد برای تهدید وتخویف او ابتدا باشمشیر اورابزنند لذا باشمشیر ضربتی ببازوی او زده وچون باایـن تهدید هم نتوانستند اورا وادار به تبری نمایند باضرب

گلوله اورا ازپای درآوردند و جسد مبارکش‌را علی نام کـــه از کودکی درآن خانواده بزرگ شده بود وفاداری نصـــود بردوش خود کشیده ودرقبرستان عاقل خطیب دفن کردند .

۲ - جناب ملا محمد علی - فرزند ملاحسن برادر ملا آقا بابـا که هردو درنیریز شغلشان زراعت وکار کدخدائی رابرعهده داشتند (ملاحسن و ملا آقابابا هردو برادر بودند . جناب ملاحسن شهید فرزند ملاآقـا بابا و جناب ملا محمد علی فرزند ملاحسن میباشند) .

جناب ملامحمدعلی پسرعمو و پدر عیال جناب ملاحسن بـود چون اورا نزد شیخ آوردند تکلیف به سبّ ولعن نمـــود واو داماد خودرا غرقه بخون دیده برآشفت و خود شیـــخ وسیدعبدالحسین را لائق سب ولعن گفت . شیخ سخـــت خشمگین شده دستور داد اورا بشدیدترین وضعی بقتـل برسانند یکی از نوکرهای شیخ فورا اورا درهمان محـــل بزمین انداخته کارد بگلویش‌کشید و هنوز رمقی درتـــن داشت وبکلی قطع حیات نشده ریسمان بپای اوبسته ازمحله بازار روی زمین کشیده به محله چنارسوخته آوردندوجســد اورا روبروی مسجد جمعه معلق بدرخت آویختندوشخصی که از نوکرهای اوبود تعصب ورزیده بار خاری خریده آوردودر

زیر آن جسد آویخته شده مشتمل نمود بطوریکه تمام بدن سوخته وبند های دست و پا ازهم گسیخته شده درآتش بیداد آن جمع سوخته و خاکسترشد تاشبانه دونفرازرعایای اومخفیانه اعضای نیمه سوخته اوراجمع نموده درقبرستان عاقل خطیب دفن نمودند و خواهرآن‌شهید مجید که نامش فاطمه بود پس از اینواقعه برسرنعش نیمه سوخته برادر آنقدر گریه و زاری نمود که عاقبت چشمش نابیناگردید .

۳ - جناب آقامحمدحسن کلاه مال پسرآقامحمدرحیم که درموقع هجوم اشرار بمحله چنارسوخته دربالای ایوان مسجد جمعه دفاع مینمود اورا ازسوراخ تیرکش باگلوله که به چشمش زدند مقتول نمودند .

٤ - جناب ملاعبدالمجید که از معمرین وبسیارشخص باتقوی وپرهیزکاربوده او را درمنزلش دستگیر نموده نزد شیخ بردند وتکلیف به تبرّی نمودند چون او سکوت اختیار نمود دستور داد اوراتیربارن نموده بقتل رسانیدند .

۵ - جناب ملاعباس پسر محمد شریف که خادم مسافرخانه وشخصی بود

مخلص و خدوم و مورد عنایت حضرت عبد البهاء واقع و اورا در لوحی که بافتخارش نازل گردیده همنام و همگام و همکارخود نامیـــــدند . و آن لوح مبارك اینست :

هواللّـــه

" ای همنام و همگام و همکار عبد البهاء حمد خدا راکه بخدمت احبا سهیم و درنام شریکیم تو موفق و مؤید بخدمت یـاران ومن درحسرت این موهبت بی پایان پس شکرکن خـدا را براین موفقیت عظمی که اکلیل موضع متلئلئه بر فرق اصفیاست و علیك التّحیة والثّنـاء ع ع "

۶ و ۷ جناب آقا ابراهیم وجناب آقا اسمعیل

این دونفر برادروفرزندان حاج محمد بودند ودرخدمات آستان مبارك بایکدیـــگر سهیم و شریك . چند سال قبل از این واقعه هائلـــــه لوحی بخط مبارك حضرت عبد البهاء بافتخار آقااسمعیـــل نازل گردید که با اشاره لطیفی اورا بوصول بمقام شهـادت وپرواز بعالم دیگر بشارت فرمودند واز قرارمذکور این لـــوح مبارك بوسیله حاج محمدرحیم ازاحبای نیریز که مشرف بوده درحق ایشان نازل گشته .

وآن لوح مبارك اینســت :

هوالأبهی

جناب آقا اسمعیل علیه بهاء الله الابهی

هوالابهی ای مشتعل بنارمحبت الله پری بگشا وپروازنما ودر اوج عنایت اسم اعظم جمال ابهی طیران بکن و آفاق ملکوت را تماشا نما تا تجلّیات و فیوضات ملکوت ابهی مشاهده نمائی و بخدمت امرالله پردازی والبهاء علیك ع ع امة الله ضلع را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ نما ع ع

۸- جناب آقا اسدالله — فرزند جناب آقا ابراهیم شهید مزبور بسن بیست سالگی بوده است .

۹- جناب ملا حسین زینل — فرزند زین المابدین .

۱۰- جناب آقا علی اکبر زائر — فرزند نوروز که همیشره زاده جناب آقا ابراهیم و آقا اسمعیل بود . ایشان دوسال قبل از شهادت مشرف گشته وخیلی منجذب و مخلص بوده واشعاری بصورت مخمس در اوصاف ونعوت حضرت عبد البهاء سروده ودرخاتمه آن تقاضای فدا درره جانان نموده است که عینا محض یادبود آن شهید مجید

درج میگردد :

هوالعزیزالمحبوب

مژده ایا اهل دیاروفا　　جلوه گرآمد رخ عبد البهاء
گشت عیان مالك ملك بقا　　ربّ جهان حضرت عبد البهاء
کرد منوّر همه ماسوا

باد بشارت بهمه ثابتین　　کوری چشم همه ناقضین
ماه مبین کند نقاب ازجبین　　گشته پرانوار زمان و زمین
از رخ رخشنده عبد البهاء

ازنظر مرحمت آن دلبرا　　خطه امریك نمود آشنا
گشته همه ساجد شمس لقا　　آمده با السن خود درنوا
باز نمودند لب اندرثنا

مرکز میثاق پدیدارشد　　کون ومکان جطه پرانوارشد
ثابت وراسخ بر دلدارشد　　ناقض منکر بجهان خوارشد
خوار شود آنکه زحق شد جدا

بحرمحیط کرمش موج زن　　طوطی عهدش همه شکرشکن
عاشق بیدل سوی کویش وطن　　آمده باوجد وطرب درسخن
ازمدد خالق ارض وسما

جان به نثارقد رعنای تو　　سر بفدای رخ زیبای تو
برده دلم نرگس شهلای تو　　خوش دمی آندم که زمأوای تو
دیده جان یافت زرویت جلا

یوسف مصر احدیت توئی　　وارث کل صمدیّت توئـــــی
میر دیار قدمیّت تـــوئی　　منبع فیض مدنیت توئـــــی

از تو بود مذهب وملت بپـــا

باز رخ شاه بقا جلوه گر　　آمد و گردید جهان شعله ور
گشت ثمر اصل وجود شجر　　ذات بها آمده بگشا نظـــر

بین که عیان آمده وجه بهـــا

از نفسی زنده کند صد مسیح　　هر دمی اندر ره او صد ذبیح
جمله یقین کامل وایمان صحیح　　حین شهادت به بیان فصیح

نعره زدند از رخ اهـــل دغا

کای شده مخمور زخمر هوی　　ثابت ازاین دم بود ایمان ما
خود شده ای حامل جور وجفا　　کی توچشی شکر شوق لقا

آن چشد این شهد که گردد فنا

آنکه فنا در ره جانان نشد　　بنده شاهنشه امکان نشـد
در طلبش آنکه شتابان نشد　　ظل سهی سرو خرامان نشـد

تا به ابد در سفرش هست جا

مقصد ومقصود من بینـــوا　　درد وجهان حضرت عبد البهاء
نیست مرا جز توکسی ای شها　　دست من ودامنت ای ذوالعطاء

ذرّه فانی برهت کـــن فـــدا

و ایضـــا مخمس ذیل نیز از اوست :

لقـای دلبرمیثاق آشکارآمـــد
شهنشه دوجهان باصد اقتدارآمد
عیان بدورزمان سرکرد گارآمـــد
گشای چشم که باحشمت ووقارآمد
به بین به مقدم او تازه روزگارآمـــد
زده است برهمه عالم صلای بیداری
برون شوید زغفلت بطرزهشـــیاری
کنید برسرعهد بهـا وفـــاداری
کنید پیشهٔ خود خدمت و نکوکـــاری
قبـول درگهش آن شد که خاکسارآمد

نمیخرند دراین دور کبر ونخوت را
نموده دعوت آفاق جمله خدمت را
که واجب است بعبد البهاء اطاعت را
چه کرده ناقض دون پیشه کبرونخوت را
ببین بعاقبتش زشت و نابکارآمـــد

بدورعهد الستش تمام شادانیـــم
تمام جان بکف و مستعد قربانیـــم
بجان ودل شه آفاق را ثناخوانیـــم
بهرچه امرنماید مطیـــع فرمانیـــم
اطاعتش برمـــا عین افتخارآمـــد

بود بهرد و جهان میرکشورد لها
ربوده اود لوجان ازتمام امریکا
فدای خاك رهش باد جملهٔ سرها
نموده حکم توجه بما شه ابها
که غصن اعظم من شاه تاجدار آمد

جمیع ناظروجه منورش گردید
جمیع عبد وثناخوان وچاکرش گردید
بهرچه امرکند بندهٔ درش گردید
جمیع طائف جسم مطهّرش گردید
بطوف کعبه او ابنیا هزار آمد

کسی که مقصد آفاق بود ظاهرگشت
شهی که مالك اسرار بود ظاهرگشت
حیات بخش جمیع جهات ظاهرگشت
بدورعهد رخ کردگار ظاهرگشت
که ابنیا برهش جمله جان نثار آمد

شوم فدای قدوم شهنشه آفاق
بپا نمود برآفاق رایت میثاق
بداد مژده بهجت بقلب هر مشتاق
اسیر چنبر زلفش بشد دل مشتاق
بعاشقان همگی روز وصل یار آمد

بهار خرّم وخندان وگل بجوش آمد
به بلبلان فصاحت زبان خروش آمد
بعاشقان همه هنگام عیش و نوش آمد
زعرش حضرت عبد البهاء سروش آمد
که الصّلا که عبودیت آشکار آمد

چو زد صلای عبودیتش بدور زمان
ببین که گشت جهان رشک روضهٔ رضوان
نمود جنت ابهی تمام کون ومکان
ببین که آنچه نهان بود حال گشت عیان
عبودیت به تقاضای روزگار آمد

بهر زمان رخ محبوب جلوه ای دارد
باقتضاش بهر نوع غمزه ای دارد
عروس عهد بهر لحظه عشوه ای دارد
عباد او بهر ایام بهره ای دارد
که حکمتش همه درد ست آن نگار آمد

عنایتی بنما ای شهنشه بیچون
که گشته ذره فانی زفرقتت محزون
هوای گلشنت ازسر نمیرود بیرون
دو دیده ام زفراق رخت بود چیحون
مدام در طلبت زار و آشکار آمد

وپس از وصول اشعار مزبور بساحت اقدس حضرت عبد البهاء این لوح مبارك بافتخار مشارالیه شرفصدور یافته است :

هوالله

ای ثابت برپیمان نامه شما رسید واشعار فصیح وبلیغ که مانند آب روان درنهایت حلاوت بود قرائت گردید قریحه باید ینبوع علم وعرفان باشد ومحامد ونعوت جمال مبارك ازآن نبعان نماید امیدوارم که تو موفق بآن گردی ازقلت اجوبه بر رسائل خود مرقوم فرموده بودید تو میدانی که عبد البهاء مستغرق چه دریاست اوراق از آفاق مانند امواج و افواج پی درپی میرسد اگر ده کاتب متمادیا شب و روز بتحریر مشغول گردند ازعهده برنیایند لهذا فرصت قرائت نیز نیست تاچه رسد بجواب نهایت اینست که بازمیشود وازپیش میگذرد ودقت بمطلب میگردد حالا ملاحظه نماکه چقدر عزیزی که بتو جواب مینگارم اما ازجنگ وجدال منتسبین یار واغیار مرقوم نموده بودید شمادرکناراشید وبه نصیحت پردازید تابهروسیله ای شد دفع نزاع کنید ورفع جدال نمائید واگرچنانچه ممکن شد کناره گیرید هذا شأن اهل البهاء علی ویوسف و بیکم و والده آنان امة الله مرضیه را ازقبل من تحیّت ابدع ابهی ابلاغ دارید

از مسئله نظر مرقوم فرموده بودید این اوهام تأثیـــــر درنفوس است نه انظار وحکم درقلوب است نه ابصـــــار وعلیك البهاء الابهی ع ع

۱۱ - جناب آقا مهدی — فرزند ملاحسین شهیـــد و داماد آقااسمعیـــل شهید بوده اســـت .

۱۲ - جناب استاد عطاء الله شیوه کش — فرزند غلامرضاکه او راباتفاق جناب آقامهدی وجنـــاب آقا اسد الله نزدیك بمدرسه مشهور بسقاخانه رها نموده و ازپشت سر آنهاراتیربـــاران نموده بشهادت رسانیدند . این لوح مبارك بافتخارایشان نازل گردیده است :

هوالله

فی ریز بواسطه ملا احمد علی جناب میرزا عطاء الله علیه بهاء الابهی

هوالله ای بنده حقیقی جمال مبارك هرچند تابحـــال باتومکاتبه ننمودم ولی درجمیع احوال بملکوت اسرارعجـــز ونیاز نمودم که یاران الهی رادرهرموقعی مظهـر تائیـــد رحمانی نماید وبجنود لم یروها نصرت فرماید درامـــرش

مستقیم کند وقلب سلیم عنایت فرماید بذکرش مشغول کند وبنشر آیاتش مألوف فرماید پرتوی از صفاتش مبذول دارد تا مشکاة قلوب موقده سراج ربّ غفور گردد دراین دم درنهایت ابتهال بملکوت جلال پرداختم وازفضل بی پایان طلب امداد مینمایم تا آن یار عزیزچون جام لبریز ازصهبای محبت الله شوق انگیز گردد ودرآن دیار به تبلیغ امرالله رستخیز برپانماید وعلیك التحیّة والثّناء ع ع

۱۳ و ۱٤ جناب آقا محمدعلی درویش وجناب آقا محمدابراهیم درویش — که هردوبرادربودند

۱۵- جناب استادعلی صبّاغ — فرزند کربلائی حاجی که این سه نفردر روز سوم وچهارم بچنگ آنان گرفتار ودربشت مسجد جامع آورده از پشت سرگلوله باران کردند .

۱٦- جناب آقا امرالله فرزند سلیمان — که باتفاق آقاعطاء الله درکوهستان دستگیر شده ودر روز دوم بشهادت رسید

۱۷- جناب آقا میرزااکبرفرزندمیرزااسمعیل — جوانی بود بسیار روحانی درابتدای حادثه باتفاق

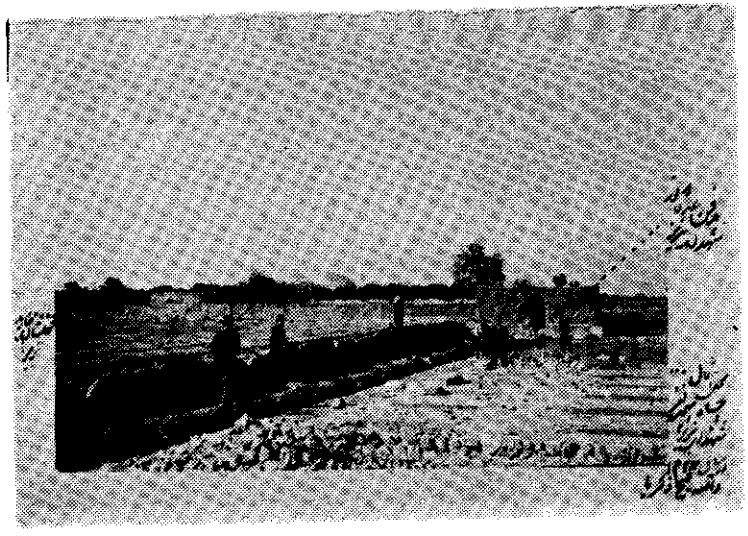

جمعیت احباکه پیاده از بیراهه و کوهستان رهسپاربودند تاحدود اصطهبانات همراه آن عده بودولی ازآنجابه نیزبه مراجعت نمود بمحض‌ورود بخانه اش یکی از همسایـــگان ورود اورا به مشهدی شمســا که ازطرف شیخ مأموراخـــذ وجلب بهائیان بود خبرمیدهد و آن مرد بیرحم نیزفـــورا اورا دستگیر ونزد شیخ میبرد شیخ نظر باحوال وجوانی او وشنیدن گفتار او درقتلش مسامحه مینماید ومیخواسته است اورا رهانماید ولی او ایمان خودرا علنا اظهار ورجـــای شهادت مینماید واظهارمیدارد فقط تقاضای من آنست که باگلوله وطنی مرابکشید وبهمین ترتیب اورا نیز شهیـــد نمودند .

۱۸ - جناب آقا علی فرزند جناب محمد اسمعیل شهید که هیجده ساله بود

که هیجده ساله بود

هرکدام ازشهدای مزبور بوضعی برتبه شهادت نائـل واجساد هریك رادرگوشه ای مدفون نمودند تادرسال ۱۳۱۸ شمسی برحسب دستورمحفل مقدس روحانی ملی بهائیـــان ایران از اماکن سابق بیرون آورده شده ودرمحل مخصوصی درنزدیك قلعه خواجه که مقتل ومدفن جمعی ازشهـــدای اولیّه امراست درکناریکدیگر قرار داده مدفون نمودنـــد

تابموقع خود مقام شایسته ای بر روی آرامگاه ابدی آن نفوس مقدسه که بفرموده حضرت عبد البهاء قربانیان استقـــــرار عرش مطهّر حضرت ربّ اعلی میباشند بناگردد .

۱۴- پریجان کنیز عزیز آلهی
یادگار دو شهید مجید

ازشهداء هیجده گانـــه مزبور اولاد واحفادی بجا مانده است که همگی درظل امر الهی مانند پدران خـود ثابت و راسخ بوده و موفق بخدمات آستان مبارك میباشـند ازجمله بازماندگان پریجـــان شهیـد پور است که یادگار دوشهید مجید میباشد .

این مادر فرشته خصال که فعلا درنیریز باحالتـــی پرسرور وانجذاب بسرمیبرد ملاقاتش روح پروراســت . پـر و بال محبت خودرا بر سر وروی هرتازه واردی ازبهائیان که بشهرنیریز قدم میگذارد میگستراند وبادستهای نحیف خود اورا درآغوش گرفته می بوید ومیبوسد وپی درپی خوش آمـد میگوید . خود او جان تازه ای میابد وبه تازه وارد روح می بخشد شرح احوال این شیرزن روحانی که اکنون متجاوز ازهشتاد سال از عمرش میگذرد مطو از حوادث است .

او در اوان جوانی وشروع زندگانی پدرخود ملامحمدعلی وهمسرخویش ملاحسن را درفتنه مزبور بطوریکه ذکرشد بخون

همسر بزرگوار شهید مجید

جناب عبدالسمیع فرزند شهید مجید ملاحسن نی ریزی

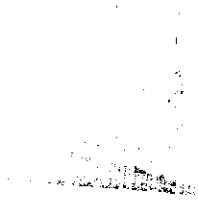

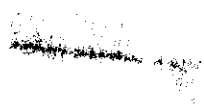

آغشته دیده است . و زمانی یگانه پسرخود عبد السمیع را در دست اشرار زیر زنجیر وضرب شکنجه مشاهده کرده است بلیّات و مشقّاتیکه تنها براین خانواده وارد شده است نمونه ایست از اوضاع و احوال آن روزگار شرربار که ازناحیه دشمنان پرکین چه مظالمی برآن جمع بی پناه وارد گشته است . لذا بهترآنست که وقایع آن روزهای مصیبت بار را از دفتر خاطرات خود او بخوانیم . این خانم ستمدیده بزرگوار چنین مینویسد :

" فانیه‌بریجان شهید پور از اوان طفولیت باپسرعم خویش ملاحسن شهید دریك منزل نشو ونما نموده وایام صباوت را بدینمنوال باکمال روح وریحان میگذراندیم تا بتقدیرالهی عقد ازدواج مابین فانیه وشخص جلیل شهید مذکورواقع ومدت شش‌سال درنهایت آسایش‌و رخا بشکروثنای محبوب بیهمتا مألوف وبادامه زندگانی معمولی مشغول وبانجام وظایف مقدسه شرعیه شاد ومسرور بودیم قریب به چهل یوم قبل از نوروز هزاروسیصد وبیست وهفت هجری قمری که مصادف با استقرار عرش مبارك حضرت نقطه اولی درکوه کرمل میباشد بغتتا نار فتنه وفساد مشتعل و زوابع شور وشر وآشوب برپا و خبرهجوم و حمله شیخ زکریا دراذهان شایع وبیم نهب وقتل وغارت برکافه ناس مهاجم ومستولی گردید

طولی نکشید که شیخ مذکور قدم بخاك نیریز نهاد ودر بادی امر خویش‌را مصلح و مؤمن و مروّج شریعت حضرت سیّد المرسلین قلمداد نمود فنعم ما قال :

گرگ اگر درلباس چوپان رفت
وای برحال گوسفندان است

ایّام بتشویش‌و اضطراب سپری میشد و هرآن بیم قتل وغارت لرزه بر ارکان وجود میانداخت . قرین فانیه به کسب بزازی مشغول و صاحب ثروت و مکنت زیادی بود پنج یوم قبل از نوروز که ساعت حمله و غارت احساس میشد اموال منقول‌را بخانه جناب محمّد حسن رحیم که از مؤمنین و موقنین بشریعه رب العالمین بود انتقال چه که خانه مذکورمجاورمسجد جامع ومحل اجتماع مدافعین بود و خود نیز بیت مسکون راترك نموده درخانه مذکورمتحصن شدیم کم کم صدای مهاجمین واشرار بگوش میرسید وهیاهوی نهب و غارت تار وپود وجود را ازهم میگسیخت اشرار بعد ازفراغت ازچپاول وغارت محله بمسجد جامع که بنائی محکم ومحل اجتماع نفوس ومدافعین بود روی آورد و جناب محمد رحیم را که درگذسته مسجد موضع گرفته بود آماج قرار داده وبیك گلوله آن هیکل تقدیس‌را بخاك و خون انداختند ومسجد بدست آنها افتاد اموال را کل نهب و غارت نمودند بطوریکه قوت

لا یموت برای احدی باقی نماند شب بنوروز فرا رسید آنشب را درمنزل المستشهد فی سبیل اللّه جناب محمّد حسن رحیم گرسنه و تشنه لرزان و هراسان صبح نمودیم ویك شب ویك روز قوت لا یموت اشگ چشم و قطعات کبد و به حنین و انین همدم و قرین بودیم . درچنین موقع که شعله هموم وغموم زبانه بآسمان میکشید و آلام و محن ازشش جهت مهاجم خبر قتل احبا وشهادت اصفیا شایع . فانیه سراسیمه بیرون دویدم تا از صحت وسقم این خبرجانگداز اطلاعی یابم و ازحقیقت موضوع آگاهی حاصل نمایم . بمحض خروج از درب خانه یکی ازهمسایگان را باگریه وناله هممنان یافتم و همدم اشك وسیل سرشگ مشاهده نمودم . گفتم چطورشده ؟ چه واقعهٔ رخ داده ؟ گفت ملا محمدعلی (پدر فانیه) و ملا حسن (قرین فانیه) راآوردّ کشتند . گفتم چطور ؟ کشتند ؟ چه شد که کشتند ؟ گفت ای خواهر خودم دیدم ناظر و حاضر بودم که هردو را آورده ومقتول ساختند .

فانیه طفلی ششماهه دربغل و دختری پنجساله داشتم . آنهارا بحال خودگذاشته بسوی بازارشتافتم وقتیکه رسیدم دیدم همهمه و اجتماع عظیمی است متجاوزاز پنجهزارنفر ازدحام نموده ویکنفر رالخت وعریان ریسمان

بمشهد فدا برده تکلیف به سبّ ولعن نمودند گفته بود من سی سال دارم و اگر خونم درسبیل خدا ریخته نشود فرضا سی سال دیگرهم عمر نمایم آن حیات چه ثمر وحلاوتی خواهد داشت . این دنیا فانی و ظلی زائل و آن عالم باقی وسرمدی است . آدم عاقل حیات ابدی را به پنج روزه دنیا عوض نمیکند .

گیرم که روزگار ترا میر ری کند

آخر اجل بیاید و عمرتو طی کند

باز باو تأکید نموده گفتند جوان بد بگو ولعن بکن گفته بود بکه بد بگویم بهاء خدا ومعبود من است چگونه باوبد بگویم گفتند جوان حیفی میکشیم بدبگو وخودرا ازچنگ مرگ نجات ده . گفته بود من مولای خویش‌را از روی حقیقت و یقین شناخته ام اگر بند بند مراچون نی جداکنید حاشاکه بدبگویم آنوقت با شمشیر اورا زده وبعد تیرباران نموده وبدرخت توت دم مسجد بازارمعلق نمودند یکنفرازدوستان وی که بقال ومسلمان ومرد منصفی بود مستحفظ گماشت که آن جسد مطهر را حراست و حفاظت نماید و مزدی ازبرای اوتعیین نموده تاشب سوم جسد را ازدرخت پائین آورده ودرحاشیه رود خانه بخاك سپردند .

امّا پدر فانیه را چون بخانه میرزامحمد خان که محل

سکونت شیخ بود بردند وقتیکه داماد خویش‌را بخاك وخون غلطان دیده حالت وی دگرگون ومنقلب میگردد ویراگرفته واز اومیخواهند که سبّ و لعن نماید میگوید لعنت برشیخ وسیّد عبدالحسین (شیخ دست نشانده سیدعبدالحسین بود) شیخ میگوید این را ببدترین عذاب بکشید . بعداز سنگسارکردن ریسمان بپایشان بسته کشان کشان ازمنزل شیخ تا دم مسجد جامع که فاصله زیادی است میآورند بطوریکه تمام بدن مجروح و پوست متلاشی و کنده شده و خون از اعضاء و جوارح جاری میگردد . سپس جسد بی روح را جنب مسجد جامع بدرخت توت معلق و روز بعد هیمه و پشته خار در زیرجسد انباشته نموده آتش میزنند تاسه روز جنازه نیم سوخته بر درخت آویزان بود شب سوم باغبان ما جسد متلاشی شده را بخاك سپرده بود . باری بدین ترتیب شانزده نفس دیگر ازاحبا ومتقدمین امر بامرشیخ شهید گردیدند ولوحی درآن ایّام ازقلم مرکزمیثاق صادر که درمکاتیب جلد اول مسطوراست . مضمون اینکه استقرار عرش طلعت اعلی ومحبوب ابهی درکوه کرمل لازمه فدا وقربانی بود . باری همان روز که این ذبیحه کبری واقع یعنی نوروز ۱۳۲۷ قمری عرش مبارك درکوه کرمل مستقر گردید . بعداز چهاردهم نوروز شیخ ازنیریز مراجعت

نمود بخانه برگشته خانه را چون مسجدی یافتیم طاق ریخته باری جنازه ملاحسن قرینم را بعد ازشانزده روزکفن ودفن نمودیم و جسد پدرم را بعد ازیکسال تفحص نموده عظام رمیمه را جمع نموده درکیسه کرده درجنب مرقد جناب ملا حسن شهید مدفون ساختیم و بعدها این دوجسد مطهر را به گلستان جاوید انتقال داده و امروز همه شهدای مذکور هیجده نفس محترم در مکان متبرك مذکور مدفونند درمذهب عشق جز نکو را نکشند

لاغرصفتان زشت خو رانکشند

گرعاشق صادق بصلخ بشتاب

مردار بود هرآنکه اورانکشند

انتهی

این بود چند سطری از دفترخاطرات غم انگیز این خانم عزیز که در آن حوادث و واقعات دهشتناك خود شریك وسهیم درمصائب و بلایای وارده بوده است .

روز مصیبت باری که دسته ای از گرگان خونخواربرجمعی ازگوسفندان مظلوم وبی پناه هجوم نموده وبی رحمانه بصرف تعصب مذهبی آنهارا پاره پاره مینمودند و این زن بی پناه ومادرش در پای دیوار باغی بحال زار وپریشان درانتظار هرپیش آمد ناگواری بودند بآخررسید و آفتاب نزدیك بغروب

وقرص نورانی خورشید بزردی گرائید وگوئی ازمشاهده آنهمه سفاکی وخونریزی وظلم وجور گروه ستمگران بد نهاد بستوه آمده ومیخواهد چهره خودرا هرچه زودتر درافق جهان پنهان سازد تا پرده سیه فام شب بر روی اعمال ننگین آن گروه مکروه کشیده شود . هوا تاریك شده و دیگرکسی آن دوموجود ضعیف و مظلوم راکه مانند دوکبوتری که صیاد خون آشام دربی آنان است و باینگوشه باغ پناه آورده اند نمیدید .

آری . چشمان پرخون آن دژخیمان بی امان و آن درندگان انسان نماکه روز رابه خونریزی و سفاکی گذرانده بودند دیگر قادر به رؤیت نبود وکسی هم دربی یاری آن دو زن بی پناه برنیامد . فقط دیده بینای خدای مهربان بود که نگران آن مصیبت زدگان بود . آیا دیگرچشم آفتاب جهانتاب از این صحنه های غم انگیز نخواهد دید ؟ افسوس و صد هزارافسوس بشری که ممکن است دراثر پیروی از حق و حقیقت بصورت ومثال الهی درآید وازجهت اخلاق وصفات ازمقام و منزلت فرشتگان نیزگذشته وبجایگاهی برتر و والاتر برسد بواسطه پیروی از تعصبات جاهلانه که ثمر تقلید وتبعیت کور کورانه ازپیشوایان دجّال صفت که دینرا متاع دنیا قرار داده اند خودرا در ردیف حیوانات درنده بلکه پست ترقرار داده ودست خودرابخون جمعی بیگناه

میآلاید وباین اعمال قاسیانه نیزدربین ابناء بشرافتخـــار مینمایند . چه خوب فرموده است شیخ اجل سعـــــدی علیه الرّحمه :

نه هر آدمی زاده از دد به است
که دد زآدمی زاده بد به است
به است از دد انسان صاحب خرد
نه انسان که درمردم افتد چودد
چو انسان نداند بجز خورد وخواب
کدامش فضیلت بود بـــردواب
کسی دانه نیك مردی نکاشـــت
کزو خرمن کام دل برنداشـــت

باری روزدیگر باز اشعه طلائی خورشید ازافق سپهرنیلگون سربرآورد وبار دیگر بزم جانفشانی آراسته شد و جام بلاباز بدورآمد و چند نفر دیگر ازمظلومین آنرا مالا مال نوشیدنـد وبانگ نوشانوش از جهان بالا شنیدند و تعداد آن جانبازان میدان عشق به هیجده رسید . درهمان لحظات از ایّـام نوروز سال ۱۳۲۷ که این حوادث دلخراش درنیریز بوقوع می پیوست جمعی از یاران و دوستان نیریز بفیض لقـــای مولای عزیزخود حضرت عبدالبهاء مشرف بوده ودیدگـــان خودرا بوجه منیرآن سرور ابرار دوخته و گوش هـــوش را

به بیانات مبارکه اش متوجه ساخته بودند که ناگهان هیکل مبارك رو بدریا نموده با حالتی بسیارتأثرآمیز فرمودند طوفان است . طوفان شدید است . زائرین بدریانگریسته دیدند آرام است . بعد باهیمنه وسطوت عجیبی فرمودند : بلاخوب است . بلاخوب است . حاضرین نمیدانستند چه واقع شده همینقدر ازبیانات مبارك دریافتند که حادثه‌ئی رخ داده و یادرشرف وقوع است تابعد که مراجعت بایران کردند دانستند وقایع جانگداز نیریز درست درهمان ایّامی واقع شده که حضرت عبدالبهاء آن بیانات حضوری رافرمودند باری این واقعه جانگداز شهادت هیجده نفرازنفوس مقدسه بشرحی که ذکرشد مقارن باهمان ایّامی رخ دادکه عرش مطهّر حضرت ربّ اعلی درکوه کرمل استقرار یافت واین امر مهم پس از مدت پنجاه سال صورت گرفت که برای حفظ وصیانت آن امانت الهی درطهران ازمحلی به محل دیگر انتقال داده میشد تا عاقبت طبق دستورمبارك حضرت عبدالبهاء ازایران حرکت داده شد ودرتاریخ ۱۹ ماه رمضان ازسال ۱۳۱۶ قمری هجری مطابق با ۳۱ جانوری ازسال ۱۸۹۹ میلادی بارض اقدس واردگردیده وچندی درحجره ئی ازبیت مسکونی حضرت عبدالبهاء ومدتی دیگر درمحلی ازجبل کرمل مخفی وپنهان ازانظارتحت مراقبت

ومواظبت آنحضرت گذاشته شد و مدت ده سال نیز بدینمنوال
گذشت تا ساختمان مقام مبارك اعلی خاتمه یافت و موقع
آن رسید که آن عرش مقدس پس ازشصت سال سرگردانی
ونابسامانی درآن مکان مقدس که مطاف ملاء اعلی است
استقرارجوید وبطوریکه درکتاب (ملکه کرمل) مشروحا
درج گردیده این امرمهم درایّام نوروز ازسال ۳۲۷ ابدست
مبارك حضرت عبد البهاء انجام یافت ودرهمین ایام دووا قعه
مهمّه تاریخی درشرق و غرب عالم بهائی رخ داد یکی
درشرق واقعه هائله نیریز و شهادت شهدای هیجده گانه
بود یعنی همانطوریکه درابتدای طلوع شمس حقیقت ازافق
فارس هیجده نفراز نقبا واصفیاء الهی وجود مبارك حضرت
اعلی را بجان استقبال نموده ودر راه امرش فداگشتند دراین
یوم عظیم نیز که عرش مطهّر در آرامگاه ابدی خود قرارگرفت
هیجده نفر از احبای مخلص و عزیز نیریز آن هیکل نورا رابدقه
نموده قربانی راهش گشتند وچون شجر امرالهی بخون
مقدس این شهدای فی سبیل اللّه آبیاری گردید ثمرات
آن درغرب نمودارگشته وسبب ظهورواقعه تاریخی دیگر
گردید و آن انتخاب نمایندگان و انعقاد اولین انجمن
شور روحانی امریك و تعیین هیئت معبد بهائی برای خرید
محلی مناسب جهت ایجاد مشرق الاذکار مجلل امریك میباشد

که پس از خاتمه امّ المعابد غرب نامیده شـــد .

۱۵- چند لوح مبارک که بمناسبت این حادثه از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء شرف صدور یافتند

۱

ای یاران الٰهی

در این ایّام نیریز خونریز گشت . نفوس مقدسه ای از یاران الٰهی جانبازی نمودند و در سبیل نورمبین به قربانـــگاه عشق شتافتنـــد ازاینجهت چشم گریان است و دل بریان آه و انیـــن باوج علیّین رسد و حزن شدید ماتم جدیـــد بنماید عبدالبهاء را نهایت آرزو چنانکه جرعه ای ازایـــن جام وفـا نوشد و ازبـاده فـدا سرمست گـردد وخاتمـه حیات فاتحة الالطاف شـود . ربّ انلنی تلك الکأس لطا فاتحة بالفیض العظیم و رنّحنـی بتلك الصهباء الفیض الجلیـــل واطعمنی من تلك المائدة الّتی لا یذوقها الّا کلّ عبـــد منیب وتوجّنـی بذلك الاکلیل الجلیل واجعل دمـــی مسفوحا علی الثری و جسمی مصلوبا فی السّماء وجســـدی متلاشیا علی الغبراء و عظامی مفتة من سهام القضـــاء انّك انت الکریم انّك انت العظیم انّك انت الرّحمـــن الرّحیم .

ای یاران عبد البهاء دراین ایّام بحسن القضاء وتائید ربّ السّموات العلی و توفیق ملکوت لا یری هیکل مقدس حضرت اعلی درجبل کرمل حیفا درمقام معلوم استقرار یافت لهذا قربانی لازم و جانفشانی واجب احبّای نیریز ازاین جام لبریز سرمست شدند وبچوگان همت گوی سبقت ازاین میدان ربودند هنیئا لهم ثمّ مریئا هذا القدح الممتلاء الدافح بصهباء محبّة اللّه و علیهم بهاء اللّه الابهی .

شاید من بعد از اهل نقض و نفاق افترائی زنند و کذب وبهتانی برزبان رانند و گویند که هیکل مکرم رامقامی دیگر یاجزئی از اجزاء درموقعی دیگر . یاران الهی بدانند که صرف بهتان است و کفر ونفاق و نفاق . آن جسد مبارک مصلوب در کوه کرمل بتمامه استقرار یافت ولی اشرار آرام نگیرند یقین است بهتان زنند و ادّعانمایند که ما آن جسد مبارک را دربردیم یا نقل کردیم یا جزئی از اعضا بدست آمد یا اینّه ازدست ثابتین ربودند جمیع این اقوال کذب وبهتان است و آنچه حقیقت است بیان گردید . و علیکم البهاء الابهی ع ع

(مکاتیب جلد اوّل)

سروستان نی ریز احبای الهی علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای یاران باوفای جمال مبارک هرچند مصائبی که در نیریز بر یاران عزیز وارد رستخیز بود وتصویر مصائب عمومیه قدیم و حدیث مینمود بزم بلا درنهایت تزیین بود وجشن جانفشانی آهنگش اوج و حضیض را احاطه نمود ازطرفی جام شهادت کبری بدور آمد و ازجهتی تالان و تاراج واقع شد و ازجهتی خرابی نمایان و ازجهتی بی سروسامانی آوارگان دیگر وصف نتوان هرمائده ای ازفدا درخوان جانفشانی وبساط قربانی حاضر ومهیّا تشخیص وتصویر دشت بلا صحرای کربلا بود عبد البهاء آنچه بگرید وبزارد و بسوزد وبگدازد ناله و فغان نماید البته سکون وقرار نیابد زیرا دیدهٔ ملاء اعلی گریان است وقلوب اهل ملکوت ابهی گداخته و سوزان . دربارگاه احدیت که مقدس از حزن و کدورت است ماتم برپاست و درحدائق قدس طیور سدره طوبی بآه و حنین دمساز ودرمصیبت کبری بالحان محزن در سوز وگداز باوجود این البته قلم ازتحریر عاجز ولسان از تقریر قاصر چه نگارم و چه گویم که شرح آن بلایا ومحن نمایم اگر قرون و اعصار بگریم تسلّی حاصل ننمایم

ولی این شهادت و قربانی و این مصیبت و جانفشانی چون
درسبیل آن دلبررحمانی لهذا ماتم جشن شادمانی
است ومیدان شهادت بزم کامرانی وتاراج وتالان گنج
روان و ثروت بی پایان اسیری وپریشانی امیری و کامرانی
است آواره گی آزاده گی است و بیسروسامانی موهبت
ربّانی حسرت مسرّت است . نقمت نعمت است زحمت
رحمت است یأس امیدواریست و خرابی آبادی ایّام
حیات درگذرد و زندگانی پایان یابد عسر ویسر منتهی
گردد حزن و سرور نماند شادی و غم بعدم رود قصور
به قبور مبدّل گردد عزت و ذلّت هردو پایان یابد
ناکامی و کامرانی نماند ستمدیدگان و ستمکاران عاقبت
هردو درظلّ اطباق تراب مستورشوند لکن فرق
اینجاست که نفوس شهد آشام عاقبت تلخ کام گرداند
وعزیز دنیا نهایت ذلیل شود خفتگان دربسترپرند و
پرنیان عاقبت پنهان خاك گورستان گردند قصور منیفه قبور
کثیفه گردد بنیان معمور گورمطمورشود خائب و خاسر
ازاینجهان درطبقات خاکدان مقر ومستقر یابند ولی
سرمستان جام بلا درسبیل الهی یاران ربّانی اوقات خویش
رادرمصائب وبلایای ناگهانی گذرانند تحمل زحمات
نامتناهی نمایند و پرنشئه وسرور ازنتائج ناکامی شوند

تجارت رابحه بینند موهبت کامله جویند از زندان بایوان شتابند و جان بجانان رسانند مقبول درگاه کبریا گردند فدائیان جمال ابهی شوند قربانی دشت بلا خواهند وبجهان بالا شتابند . پس باید درهرنفسی هزارشکرانه نمود که ید عنایت چنین جامی بدور آورد و بچنین مدامی سرشار کرد و چنین آرزوئی حاصل شد وچنین کامی بدست آمد فنعم ما قال :

هرکه دراین بزم مقرّب تراست
جام بلا بیشترش میدهند

زمانیکه نیّر آفاق از افق عراق اشراق داشت میرزامحیط شیخی شهیر شاهزاده کیوان میرزا نوه فرمانفرما راواسطه نمود که خفیّا درنیم شب بحضور مبارك شتابد بشرط آنکه نفسی جز شاهزاده مذکور براین کیفیّت اطلاع نیابد درجواب فرمودند که من درسفر کردستان غزلی گفته بودم از جمله ابیات این است :

گرخیال جان همی هستت بدل اینجا میا
ورنثارجان ودل داری بیا و هم بیار
رسم ره اینست گر وصل بهاداری طلب
ورنباشی مرد این ره دورشوزحمت مدار

آن بیچاره ازشدت خوف بعد از این جواب بساحت اقدس

مشرف نشد فورا مراجعت بکربلا کرد بوصول گرفتار حمای شدید گشت و وفات فرمود فاصلهٔ میان این جواب مبارك وآن وفات ناصارك هفت روزبود مقصود اینست که درسبیل محبّت اللّه جانفشانی شایانست وقربانی سزاوار. یاران ملاحظه درقرون اولی نمایند که بزم یزید ناپدید شد وماتم سیّد ابرار حضرت شهید نیز بپایان رسید. آن کامجو سریرسلطنت بباد داد ولی نکبت ابدی گریبان گرفت واین پاك جان مظلوم از رحیق مختوم سرمست گشت. آن لعنت ابدی گذاشت و این عزت سرمدی یافت این ببزم الهی شتافت و آن در رزم نفسانی مانند نحاس بگداخت. این علم براوج افلاك زد و آن دراین تیره خاك غمناك ماند این از افق حیات ابدیه درخشید و آن درعمق ممات سرمدیه گرفتارشد ببین تفاوت ره از کجاست تابکجا.

باری ای یاران نورانی از بیسر وسامانی فرح وشادمانی نمائید سرگشته کوی اوئید و آشفته روی او وپریشان موی او اینست منتهی آمال مقرّبین این است نهایت آرزوی مخلصین شاعر عرب گفته : تتیح المنایا اذ تبیح لی المنی

وذالك رخیص منیتی بمنیتی (۱)

---

(۱) این بیت ازاشعار ابن الفارض قاسم بن عمربن ابی الحسن بن المرشد بن علی الحموی معروف به ابن الفارض است

یعنی آن دلبر ربّانی از برای من تقدیر قربانی نمـــــوده زیرا آرزوی من است حال بآنجمال آسمانی قسم که اگـــر صد هزار شکرنمائید البته از عهده پاداش این بی سروسامانی برنیائید . ملاحظه کنید که کینونت لاهوتی وحقیقت روحانی نیّر افق الهی آفتاب مشرق حقیقت رحمانی نقطه اولی حضرت ربّ اعلی روحی له الفداء را نهایت آمال تجرّع کأس فـدا بود خطابا بجمال مبارك میفرماید یاسیّدنا الاکبـــــر قد فدیت بکلّی لك و ماتمنیت الاّ القتل فی سبیلك والسّب فی محبتك ان سرّ وجود و ملیك غیب و شهود چنین آرزو فرمود ومقصود بحصول پیوست و جسد مبارك هدف هزار تیر رصاص شد . دیگر ماراکه ذرّه تراب آستانیم و خاك قـدوم پاسبان آیا چگونه باید آرزوی جان و وجدان نمود .

یاران نیریز جام وفا نوشیدند وبمیدان وفاشتافتند وآیـات قبول بخون خویش در درگاه احدیت نگاشتند وجان ودل و آب وگل وسروسامان بتاراج و تالان دادند این گـــــوی

که ازمتصوّفین مشهورمصری درقرن ششم هجری میباشد اودارای غزلیات بسیارشیرین وپرمعنی است دیوان اوبچاپ رسید هوحضرت بهاء اللّه درسفرهجرت بسلیمانیه برحسب تقاضای مراشـــد صوفیه قصیده ای بر ردیف قصیده تائیه اوسروده اند کـــه یکصد وبیست هفت بیت آن بنام قصیده عزّورقائیه معـــروف ومشهورمیباشـــد .

سبقت را آنان ربودند و این باب رحمت را آنان گشودند به عبودیت آن درگاه بحقیقت پرداختند و مدّعای خویش اثبات فرمودند ما محروم آنان محرم ما مأیوس آنان امیدوار حنینا و مریئا لهم هذه الکأس الطافحة بموهبة اللّه طوبی لهم من هذا المقام المتلئلاء بانوار محبّة اللّه بشری لهم من هذا الفیض المدرار و طوعا لهم هذا الفضل الّذی اشرقت انواره علی الاقطار وعلیکم البهاء الابهی ع ع .

وهمچنین درهمان ایّام بافتخار شهدای مزبور زیارتنامه مخصوصی ازقلم مبارك حضرت عبد البهاء شرفصدوریافت وامر فرمودند بالنیابه احبا ازطرف آنحضرت درمضجع شهداء تلاوت نمایند و آن زیارتنامه مبارکه عینا دراینمقام زینت بخش این اوراق میگردد :

فی پاریز - بواسطه جناب آقا میرزا علی اکبر وجناب آقا میرزا طهراز الله

جناب ملا حسن بزاز جناب آقا محمد علی عموی شهید
جناب آقا محمد حسن کلاه مال جناب ملا عبد المجید
جناب آقا عبّاس خادم مسافرخانه جناب آقا محمد ابراهیم
وسلیل جلیل آقا اسد اللّه جناب آقا محمّد اسمعیل وابن جلیل
آقا علی جناب آقا علی اکبر زائر جناب آقا ملا حسین
وسلیل جلیل آقا مهدی جناب استاد علی صباغ

جناب آقا ابراهيم ولد درويش جناب آقا محمد علـــــى
جناب آقا امراللّه جناب ميرزا اكبر ولد ميرزا اسمعيـــــل
جناب استاد عطاء عليهم بهاء اللّه الابهـــى

هواللّـه

النّور السّاطع والضّياء اللامع من شمس الحقيقة الفائـــض
من ملكوت الابهى عليكم ايّها الشّهداء و مظاهر محبّة اللّـه
والنجباء الاتقياء قد فديتم فى سبيل اللّه اشهد انّكم آيات
الهدى وكلمات التقوى والنّجوم الباهرة من افق الملـــى
والسّرج اللامعة فى زجاج المثل الاعلى والاشجار الباسقة
فى الجنّة المأوى والطّيور الصادحة فى رياض الفـــداء
واللّيوث الزائرة فى غياض الوفاء و الحيتان السّابحة فـــى
حياض الجنّة الابهى طوبى لكم بما سمعتم النّداء ولبّيتـم
الدعاء و آويتم الى الكهف الاوفى وناديتم بذكر ربّكم الاعلـى
و واليتم الاحباء و ماعاديتم الخصماء وشددتم الازور علـــى
عبودية ربّ الظهور وقمتم على خدمة امراللّه بقلوب طافـــح
بالسّرور وقضيتم نحبكم بافئدة خاضعة خاشعة مبتهلة الـى
الرّبّ المشكور الى ان انتشر صوتكم وصيتكم فى الآفـــاق
واطمئنت قلوبكم بتجلّي ربّ الاشراق واشتاقت افئدتكـــم
الى مشهد الفداء منجذبين الى الجمال الابهى وتمنيتم اللقاء

وتمسّكم بذيل رداء الكبرياء وقلتم ربّنا قد رلنا الكأس الممتلئة بصهباء الفناء و رنحنا بتلك السلاف وشرفنا بالموهبة الكبرى جريحين بالسّهام طريحين على التّراب مسفوحين الدّماء منقطعين الاعضاء اربا اربا فقدّ رلكم ربّ السّموات العلى الفوز والفلاح والفيض والنّجاح والبلوغ الى اعظم المنى فاغارت عليكم عصبة الشّحناء الغارة الشعواء وشرد بكم فى القتل والنّهب ثلة الاشقياء بايادى هاتكة فاتكة للقلوب والاحشاء و صوّبوا عليكم السّهام و اشرعوا عليكم السّنان وسفكوا منكم الدماء و عاخشوا ربّهم المختار المنتقم الجبّار ايّها الانوار السّاطعة والبدور اللامعة والشّموس الباهرة لم ادر بأى لسان اذكر رزيّتكم الكبرى وانوح و ابوح بمصيبتكم العظمى لعمر الله انّ العيون تتذرف بالعبرات والقلوب تتقطع بالحسرات والنّفوس لفى سكرات ممّا الم بكم اشدّ المصيبات فالقلب مضطرم والدمع منسجم والصّبر منصرم فى هذه البليّة الكبرى روحى لكم الفداء و ذاتى لكم الفداء ونفسى يتمنى الفناء فى هذا البلاء وليكن انتم حزتم القدح المعلّى و ادركتم جوار الرّحمة الكبرى و اويتم الى الظلّ الممدود و فزتم بالمقام المحمود و ادركتم لقاء الرّب الودود وسموتم الى محفل التجلّى المتلئلاء بانوار الجمال تسقون من رحيق الوصال و فزتم بحيوة ابديّة ليس لها مثال . اسئل الله

هو الله

النور الساطع والضياء اللامع من شمس الحقيقة الفائض من ملكوت الابهی عليكم ايها
الشهداء مظاهر محبة الله والنجباء الاتقياء قد فديتم في سبيل الله اشهد انكم
آيات الهدی وكلمات التقوی والنجوم الباهرة من افق العلی والسرج الانوار
في زجاج الملأ الاعلی والاشجار الباسقة في الجنة الماوی والطيور الصادحة
في رياض الفداء والليوث الزائرة في غياض الوفاء والحيتان السابحة
في حياض الجنة الابهی طوبی لكم بما سفكتم الدماء وبذلتم للاعداء وآويتم الی
الملكوت الادنی وما وهنتم في امر ربكم الاعلی [illegible]
الحفاة وشددتم الازر علی عبودية رب الغفور وقمتم علی خدمة امر الله
بقلوب طافحة بالسرور ونفوس [illegible] خاضعة خاشعة مبتهلة الی الرب
الشكور الی ان انتشر صيتكم وصيتكم في الآفاق ولفتت قلوبكم بتجلي رب
الاشراق واشتاقت افئدتكم الی مشهد الفداء منجذبين الی الجمال الابهی
بنشر اللقاء متمسكين بذيل رداء الكبرياء وقلتم ربنا قدر لنا الكأس المترعة
بصهباء الفداء [illegible] بتلك الشهادات وشرفنا بالموهبة الكبری جريحين
بالسهام طريحين علی التراب [illegible] مقطعين الاعضاء اربا
اربا فقدر لكم رب السموات العلی الفوز والفلاح والفيض والنجاح و
البلوغ الی اعظم المنی فاغارت عليكم عصبة الشيطان الغادرة الشنعاء [illegible]
بكم [illegible] القتل والنهب [illegible] بايادي [illegible] الاحشاء
وسددوا عليكم السهام واشرعوا عليكم السنان وسفكوا [illegible]
[illegible] الانوار الساطعة والبدور اللامعة
والشموس الباهرة [illegible] علی لسان [illegible] الكبری والنوح والبكاء
[illegible] العظمی لعمر الله ان العيون تذرف بالعبرات والقلوب
تتقطع بالحسرات والنفوس في سكرات [illegible] المصيبات

فالقلب مضطرم والدمع منسجم والصبر منصرم في هذه البلية الكبری وروحي لكم الفداء
وذاتي لكم الفداء ونفسي تتمنی الفناء في هذا البلاء ولكن انتم فزتم [illegible]
الملتقی وادركتم جوار الرحمة الكبری وآويتم الی الظل الممدود وفزتم بالمقام
المحمود وادركتم لقاء الرب الودود ووصلتم الی محفل التجلي المتلألئ بانوار
الجمال تشربون من رحيق الوصال وفزتم بنعمات ابدية ليس لها مثال
[illegible] ان [illegible] وانكم سببا لانتشار الآثار وظهور الاسرار وسطوع
الانوار في سائر الاقطار [illegible] تراكم الطاهرة [illegible] المسك
العاطر وتعطر بنفحات قدسكم مشام البادي والحاضر رب رب قدر لي
هذا المقام الرفيع [illegible] المتلالي واسقني من سلاف
[illegible] ذلك [illegible] الجليل [illegible] من تسنيم وسلسبيل واحشرني مع هؤلاء
الشهداء ولا تحرمني من الطافك الفائضة علی [illegible] من النجباء انك
انت الكريم انك انت الرحيم وانك انت ذو فضل عظيم

ع ع

[illegible] در مصیبت شهدای [illegible]

ع ع

بواسطه جناب آقا میرزا علی اکبر و جناب آقا میرزا [illegible] یزد

زیارت جناب ملا حسن بزاز جناب آقا محمد علی [illegible] شهید جناب آقا محمد حسن [illegible]
جناب ملا عبد المجید جناب آقا عباس خادم مسافرخانه جناب آقا [illegible] ابراهیم
سلیل جلیل آقا اسد الله جناب آقا محمد اسماعیل و ابن جلیل آقا [illegible] جناب آقا [illegible]
جناب آقا حسین و سلیل جلیل آقا مهدی جناب استاد [illegible] جناب
آقا ابراهیم [illegible] جناب آقا محمد علی جناب آقا [illegible] جناب میرزا اکبر
[illegible] علیهم بهاء الله الابهی

ان يجعل دمائكم سببا لانتشار الآثار و ظهور الاسرار وسطوع الانوار فی سائر الاقطار ویتبارك من یزور ترابکم الطاهر و رمسکم المسکیّ الماطر ویتمطّر بنفحات قدسکم مشام البادی والحاضر . ربّ ربّ قدّ رلی هذا المقام الرفیع وانلنی ذلك الکوب المتلالی واسقنی من سلاف الرّنح ذلك الحزب الجلیل واحلنی و احبّائه من تسنیم وسلسبیل والحقنی بهولاء الشّهداء و لا تحرمنی من الطاف الفائضة علی المقرّبین من النّجباء انّك انت الکریم انّك انت الرّحیم وانّك انت ذوفضل عظیم ع ع

وهمچنین الواح مبارکه دیگری ازقلم میثاق محض تسلّی خاطر ودلجوئی بازماندگان شهدا نازل گردید که حاکی ازنهایت فضل ورأفت آن مولای حنون نسبت بآن نفوس میباشد وعینا بجهت اتمام مطلب بدرج چند فقره از الواح مبارکه مبادرت میگردد .

شیراز بوسط جناب حاجی محمد نبی ریزی

جناب میرزا فضل اللّه(۱) بازماندگان حضرت شهید مجید آقاملاحسن علیه بهاء اللّه ضجیع کنیز عزیز الهی پریجان وسلیل ملا آقا بابا صبیه ورقه رحمانیه فاطمه نوراء علیه وعلیهما البهاء الابهی هواللّه

اللّهم یا ربّی العزیز تری و تشاهد سطوة الطوفان العظیم القائم فی خطة نیریز و قامت الزوابع و سقطت الصّواعق و تتابعت دمدمة الرعود واستمرت زمزمة القواصف وتزلزل الارض و نسف الجبال و انتشار النجوم و تکوّر الشّمس وانشقاق القمر و حشر الوحوش و وقوع الرجفة فی ذلك الاقلیم السحیق . ربّ قد اشتعل نار الاعتساف و خبت مصابیح الانصاف و صالت الذئاب وسدلت الکلاب و افترسوا اغنامك باشدّ عقاب و سفکت الدّماء و سلبت الاموال والآلاء و خذلت الاطفال والنّساء و تقطعت الاجساد اربا اربا قد احمرّت الثری بالدّماء الحمراء و تشبکت الصدور بسهام اهل الغرور وارتفعت الرّؤس علی القناة و وقعت النّفوس فی السّکرات واشتدت بها علی احبتك الحسرات ربّ انّ هؤلاء الشّهداء

(۱) میرزا فضل اللّه فرزند جناب ملا محمد علی شهید وبرادر پریجان عیال جناب ملاحسن شهید است که در موقع شهادت پدرش ساله بوده است .

هو الله

اللهم يا ربي العزيز ترى وتشاهد سطوة الطوفان العظيم القائم في خطة تبريز
وقامت الزوابع وسقطت الصواعق وتتابعت وحدة الرجوم
واستمرت زمزمة القواصف وتزلزل الارض وتقلبت الجبال
وانتثار النجوم وتكور الشمس وانشقاق القمر وحشر الوحوش ووقوع
الرجفة في ذلك الاقليم السحيق رب قد اشتعلت نار الاعتساف
وخبت مصابيح الانصاف وصالت الذئاب وسطت الكلاب
وافترسوا اعناقك باشد عقاب وسفكت الدماء وسلبت الاموال
والآلاء وخذلت الاطفال والنساء وتقطعت الاجساد اربا اربا
قد احمرت الثرى بالدماء الحمراء وتشبكت الصدور بسهام اهل الغرور
وارتفعت الرؤس على القناة ووقعت النفوس في السكرات
واشتدت بها على احبتك الحسرات رب ان هؤلاء الشهداء
آيات الهدى ورايات ملكوتك الاعلى ومصابيح الدجى ونجوم
سمائك عن افق الهدى قد انقطعوا من الحياة الدنيا وانجذبوا الى
الملكوت الاعلى وتركوا ما خولتهم في الحضيض الادنى اضاء مرضاتك
في الجنة المأوى رب انهم اتقوا نفوسهم وارواحهم في سبيلك
وسعوا بهجتهم ودمائهم في محبتك وما اخذتهم خشية الكبراء ولا
سطوة الامراء بل نادوا باعلى النداء خلعوا العذار في محبتك
بين الاشرار رب اقبل منهم هذه الهدايا بالارواح واكرم في
العطايا وانقذهم من المنايا واجعل لهم حياة طيبة في الملأ الاعلى
انك انت المجير وانك انت النصير وانك انت الكريم
وانك انت البر الرؤف الرحيم ع ع

شیراز بواسطه جناب حاجی محمد رحیم تبریزی

جناب میرزا فضل الله بازماندگان حضرت شهید مجید [illegible]
صحیح کنیز عزیز الهی پری جان و سلیل ملا آقا بابا جنید ورقه [illegible]
فاطمه نوراء علیه وعلیها البهاء الابهی

آيات الهدى ورايات ملكوتك الاعلى و مصابيح الدجى ونجوم متلئلئة عن افق الهدى قد انقطعوا من الحياة الدنيا وانجذبوا الى الملكوت الاعلى و تركوا ماخوّلتهم فى الحضيض الادنى ابتغاء مرضاتك فى الجنّة المأوى ربّ انّهم انفقوا نفوسهم وارواحهم فى سبيلك و سمحوا بمهجهم و دمائهم فى محبّتك و ما اخذتهم خشية الكبراء ولا سطوة الامراء بل نادوا باعلى النّداء و خلعوا العذار فى محبتك بين الاشرار ربّ اقبل منهم هذه الهدايا بالارواح و اكثر فى العطايا وانقذهم من المنايا واجعل لهم حياة طيّبة فى الملاء الاعلى انّك انت المجير وانّك انت النصير و انّك انت الكريم و انّك انت البرّ الرؤف الرّحيم ع ع .

٢

بواسطه جناب آقا میرزا طراز الله و آقا میرزا علی اکبر

جناب آقا سید مهدی یزدی جناب آقا شیخ محمد حسین ابن آقا ملا محمد شفیع جناب آقا میرزا فضل الله ابن آقا میرزا باقر جناب آقا امرالله ابن آقا محمد جناب آقا امرالله ابن آقا کربلائی محمد صالح علیهم بهاء الله الابهی

هوالله

ای آوارگان سبیل الهی

هرچند صدمه درنیریز شدید بود وبلایا غیث هاطل و جام لبریز ولی چون ساغر مسموم درمحبت دلبر عزیز بدورآمد درکام عاشقان بسیار لذیذ بود شکرکنید خدارا که الحمدلله در ره آن یار مهربان از مصیبت ناگهان تلخ کام شدید. عنقریب شهد آشام شوید و درطریق عشق بآخر منزل خواهیدرسید جان و مال و خانمان فدا نمودید و تالان و تاراج را عین عطا شمردید هزار آفرین برآن جانهای نازنین بادکه درقربانگاه عشق کأس بلا را شهد و شکرین یافتند و در نهایت انجذاب جان باختند ودرجهان فدا علم برافراختند و لیس هذا الّا من فضله و رحمته و یختصّ برحمته من یشاء و ذلك من فضل اللّه یؤتیه من یشاء واللّه ذو فضل عظیم. باری ایاران دراین سنه مبارکه شما گوی سبقت و پیشی را ازمیدان محبّت اللّه ربودید و نتیجهٔ از حیات خویش یافتید انشاءاللّه مارا نیز نصیبی بوده و یا خواهدبود. وعلیکم البهاء الابهی ع ع

بسم الله

ای آوارگان سبیل الهی هر چند صدمه در نیریز شدید بود و بلایا فیث باطل
و جام لبریز ولی چون ساغر مسموم در محبت دلبر عزیز بدور آید در کام عاشقان
بسیار لذیذ بود شکر کنید خدا را که الحمد لله در ره آن یار مهربان از مصیبت
ناگهان تلخ کام شدید عنقریب شهد آشام شوید و در طریق عشق بآخر
منزل خواهید رسید جان و مال و خانمان فدا نمودید و تالان و تاراج را
عین عطا شمردید هزار آفرین بر آن جانهای نازنین باد که در قربانگاه
عشق کاس بلا را شهد و شکرین یافتند و در نهایت انجذاب جان باختند
و در جهان فدا علم افراختند ولیس هذا الا من فضله و رحمته و یختص برحمته
من یشاء و ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو فضل عظیم
باری ای یاران در این سنه مبارکه شما گوی سبقت و پیشی را از میدان
محبت الله ربودید و نتیجه از حیات خویش یافتید انشاء الله ما را
نیز نصیبی بوده و با خواهد بود و علیکم البهاء الابهی ع ع

بواسطه جناب آقا میرزا طراز الله و آقا میرزا علی اکبر
جناب آقا سید مهدی یزدی جناب آقا شیخ محمد حسین ابن آقا ملا محمد شفیع جناب
آقا میرزا فضل الله ابن آقا میرزا باقر جناب آقا امر الله ابن آقا محمد جناب آقا امر الله
ابن آقا کربلائی محمد صالح علیهم بهاء الله الابهی

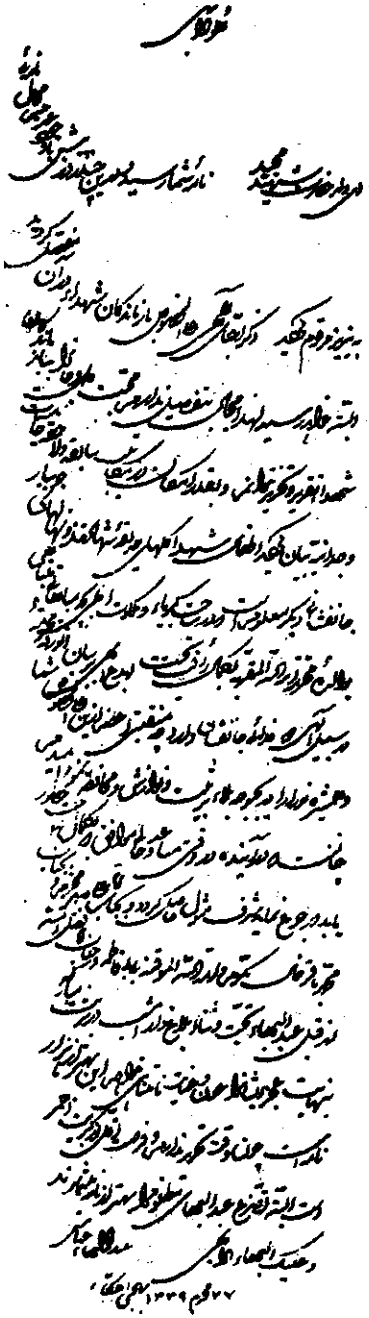

بوسطه آقا میرزا هادی و آقا محمد حسن بلورفروش

جناب عبد السّمیع سلیل شهید آقاملاّ حسن نیریـــــــزی
علیه بهاء الله الابهـــی

هوالابهـــی

ای ولد حضرت شهید مجید نامه شما رسید ودرین چنـد روز پیش باوجود عدم مجال نامه ای به نیریز مرقوم گردیـد ذکراحبّای الهی علی الخصوص بازماندگان شهدا درآن مفصل گردید البته خواهد رسید لهذا مجال به تفصیل نـدارم محبت دل و جان را ببازماندگان شهدا تقریر وتحریرنتوانم وبقدرامکان درمکاتیب سابقه و لاحقه حاسـیات وجدانیـه بیان گردید اطفال شهدا گلهای حدیقه شهادتنـــد ونهالهای جویبار جانفشانی دیگر معلوم است که درساحت کبریا و ملکوت ابهی بچه مباهاتی متباهی بوالده محترمـه امة اللّه المقربه بکمال رأفت تحیّت ابدع ابهی برســـان آنورقه محترمه درسبیل الهی دو فدائی جانفشان دارد چه منقبتی اعظم از این علی الخصوص شما وهمشیره نورا را در بحبوحهٔ بلا تربیت و نوازش و محافظه نمود امیدم چنانسـت که درآیندهٔ وقتی مساعد و حالی موافق که به کمال راحت حضور یابد و رجوع نماید شرف مثول حاصل گردد وبجنا ب

آقاعلی صهر محترم و بجناب محمد باقر خال مکرم وامة اللّه الموقنه بی‌بی فاطمه و جناب آقا فضل اللّه از قبل عبد البهاء تحیّت و ثنا ابلاغ دار امشب در تربت مبارکه بنهایت عجز ایشان را عون و عنایت نامتناهی خواهم این بهتراز هزار نامه است چون وقت تحریر ندارم وفرصت اقل از کبریت احمر است البته تضرع عبد البهاء مظلوم را بهتراز نامه میشمارند و علیك البهاء الابهی

۲۷ محرم ۱۳۳۹ بهجی عکا

عبد البهاء عبّاس

٤

نی ریز بوسطه جناب آقا سید مهدی یزدی

حرم جناب آقاملا محمدعلی شهید امة اللّه بیکم علیها بهاء اللّه الابهی(۱)

هواللّه

ای حرم محترمه شهید همواره مشمول نظر عنایت جمال مبارك روحی لتربته الفداء همستی مطمئن باش ید موهبت الهیّه

---

(۱) امة اللّه بیکم حرم جناب ملا محمدعلی شهید صبیه کربلائی میرزاحسین ازملاکین نیریزبوده است فرزندان ایشان پریجان عیال جناب ملّاحسن شهید و آقامحمّد باقرکه درموقع شهادت پدرسیزده ساله و آقافضل اللّه که شش ساله بوده است .

نیریز بواسطه جناب آقا سید مهدی یزدی

حرم جناب آقا ملا علی شهید امة الله بیگم علیها بهاء الله الابهی

هو الله

ای حرم محترمه شهید همواره مشمول نظر عنایت جمال مبارک روحی لتربة الفداء هستی
مطمئن باش ید موهبت الهیه تاجی مرصع از جواهر گرانبها بر فرق آن خاندان
گذاشت که گوهر شاهوارش بر قرون و اعصار بدرخشد و آن شهادت
قرین محترم و داماد و ملا حسن است لهذا باید همواره شکرانه نمائی
و بحمد و ستایش خداوند آفرینش پردازی جناب میرزا باقر و میرزا
فضل الله را از قبل من نهایت نوازش بنما و امة الله پری جان
و امة الله فاطمه و آقا بابا را از قبل من نهایت مهربانی بجری دارید و جناب
میرزا آقا را بگوئید در ره حق بیرون سامانی بهتر از قصور شاهانی و تاراج
و تالان خوشتر از دولت فراوان و علیک و علیهم البهاء الابهی

ع ع

بواسطه جناب آقا سید مهدی یزدی

امة الله بیگم و آقا میرزا باقر و آقا میرزا فضل الله علیها و علیهما بهاء الله الابهی

هو الله

ای منتسبین حضرت ملا محمد علی شهید علیه بهاء الله الابهی
شهدای سبیل بها نجوم ساطعه افق سما هستند بظاهر هر چند
قتیل خنجر ظلم و عدوان گشتند ولی بحقیقت بقبیل ملأ اعلی
محشور شدند هر خون که در سبیل حضرت بیچون خاک را
گلگون نماید سبب زندگانی و شادمانی در دو جهان گردد
و از برای شما مدار افتخار است قدر این موهبت بدانید
و بشکرانه زبان گشائید و علیکم البهاء الابهی ع ع

تاجی مرصّع از جواهر گرانبها برفرق آن خاندان گذاشت که گوهر شاهوارش بر قرون و اعصار بدرخشد و آن شهادت قرین محترم و داماد ملاحسن است لهذا باید همواره شکرانه نمائی و بحمد وستایش خداوند آفرینش پردازی جناب میرزا باقر ومیرزافضل‌الله را ازقبل من نهایت نوازش بنما و امة الله پریجان و امةالله فاطمه و آقا بابا را ازقبل من نهایت مهربانی مجری دارید و جناب میرزا آقارابگوئید در ره حق بی سروسامانی بهترازقصور شاهانی و تاراج و تالان خوشتراز دولت فراوان وعلیك وعلیهم البهاء الابهی ع ع

۵

بواسطه جناب آقاسید مهدی یزدی امة‌الله بیگم وآقامیرزاباقروآقامیرزافضل‌الله علیها وعلیهابهاءالابهی

هوالله

ای منتسبین حضرت ملّا محمدعلی شهید علیه بهاءالله‌الابهی شهدای سبیل بهانجوم ساطعه افق سماء هستند بظاهر هرچند قتیل خنجرظلم وعدوان گشتند ولی بحقیقت درقبیل ملاء اعلی محشورشدند هرخون که درسبیل حضرت بیچون خاك را گلگون نماید سبب زندگانی وشادمانی درجهان گردد وازبرای شمامدارافتخاراست قدراین موهبت بدانید و

بشکرانه زبان بگشائید وعلیکم البهاء الابهی ع ع

۶

نی ریز کنیز عزیز الهی پریجان صبیه حضرت ملا محمد علی شهید وضلع ملا حسن شهید علیهما البهاء الأبهی

هو الله

ای یادگار دو شهید مجید فی الحقیقه در ایام زندگانی دمی نیاسودی سرو سامانی نیافتی راحت و آرام نجستی وشادمانی و کامرانی ندیدی بلکه بالعکس گرفتار دام بلا بودی و اسیر زنجیر جفا تا آنکه پدر بزرگوار را در خاک وخون غلطان دیدی و قرین نازنین را در قربانگاه عشق منقطع الاعضاء یافتی خانه بتالان و تاراج دادی وبلایا را متتابعا مانند امواج دیدی باوجود این نلغزیدی وآه پنهان نکشیدی و چشم گریان وقلب سوزان را بالطاف و عنایت حضرت رحمن تسلّی بخشیدی مختصر اینست که هرجام تلخی چشیدی وهرمصیبتی دیدی تا آنکه در درگاه جمال مبارک روحی لاحبائه الفدا مقبول و مقرّب گردیدی هرچند بلا سخت بود ومصیبت مانند سیل ولی چون دره باری بود و درمحبّت اسم اعظم مورد این بلاء ادهم گردیدی شایان تشکّر است و سزاوار تفکّر وتذکّر و موجب حمد وستایش حضرت بیچون که بچنین فضل و موهبتی اختصاص یافتی وبچنین

برتبه

ای یادگار شهید مجید فی الحقیقه در ایام زندگانی دمی نیاسودی سر و سامان نیافتی راحت و آرام
نجستی و شادمانی و کامرانی ندیدی بلکه بالعکس گرفتار دام بلا بودی و اسیر زنجیر جفا تا آنکه
پدر بزرگوار را در خاک خون غلطان دیدی و قرین نازنین را در قربانگاه عشق منقطع الاعضا یافتی
خانه بنالان و تاراج دادی و بلایا را متتابعا مانند امواج دیدی با وجود این تلخ زیستی
و پنهان نکشیدی و چشم گریان و قلب سوزان را بالطاف و عنایت حضرت رحمن
تسلی بخشیدی مختصر اینست که هر جام تلخی چشیدی و هر مصیبتی دیدی تا آنکه در درگاه
جمال مبارک روحی لاحبائه الفداء مقبول و مقرب گردیدی هر چند بلا سخت بود و مصیبت مانند
سیل ولی چون در رهٔ باری بود و در محبت اسم اعظم مورد این بلاء ادهم گردیدی
شایان تشکر است و سزاوار تفکر و تذکر و موجب حمد و ستایش حضرت بیچون
که بچنین فضل و موهبتی اختصاص یافتی و بچنین عنایتی موفق و مؤید گشتی ایام در گذر است
اگر تلخ تر از زهر و یا شیرین تر از شهد و شکر هر دو بگذرد ولی تفاوت اینجاست که در ایام عمر خویش
در سبیل الهی نیش دیدی نه نوش جفا دیدی نه وفا رزایا کشیدی نه عطایا بلایا
تحمل نمودی نه راحت و نعمت بی منتهی و مثلیست مشهور عند الصباح یحمد القوم السری
یعنی قافله چون صبح نماید از شبروی پر زحمت ممنون و خوشنود گردد از فضل و عنایت

جمال مبارک امید چنان است که جناب ملا آقا بابا پسر آن پدر باشد و فاطمه نورا
بر روش و سلوک خدیجه کبری حرکت نماید در حق هر دو دعا نمایم تا بآنچه لایق
و سزاوار سلاله شهداست موفق و مؤید گردند جناب میرزا حسن سلیل جلیل
تا میرزا احمد علی یزدی را ارجعی من تحت ابدع ابهی ابلاغ دارید و علیک بهاء الابهی
ع ع

عنایتی موفق و مؤید گشتی . ایّام درگذراست اگر تلخ تر از زهر و یاشیرین تر ازشهد وشکر هر دو بگذرد ولی تفاوت اینجاست که درایّام عمر خویش درسبیل الهی نیش دیدی نه نوش . جفا دیدی نه وفا . رزایا کشیدی نه عطایا بلایا تحمّل نمودی نه راحت و نعمت بی منتهی . مثلی است مشهور عند الصّباح یحمد القوم السری یعنی قافله چون صبح نماید از شبروی پرزحمت ممنون و خوشنود گردد. ازفضل وعنایت جمال مبارك امید چنانست که جناب ملّا آقا بابا پسر آن پدرباشد و فاطمه نورا بر روش و سلوك خدیجه کبری حرکت نماید درحق هر دو دعانمایم تا بآنچه لایق وسزاوار سلاله شهدا است موفق و مؤیّد گردند جناب میرزا حسین سلیل جلیل آقامیرزا احمدعلی نیریزی را ازقبل من تحیّت ابدع ابلاغ دارید وعلیك البهاء الابهی ع ع .

۱۶ - بقیه شرح احوال کنیز عزیز الهی پریجان

این مادر فرشته خصال که بفرموده مبارک کنیز عزیزالهـــــی ویادگار دوشهید مجید میباشد اکنون درسنی متجـــــاوز ازهشتاد سال درنیریز و گاهی درمدینه منوره شیراز بســـر میبرد دوستان عزیز و هرمسافر و زائری که بآن شهـــر ورود مینمایند از ملاقات او وشنیدن سرگذشت حیاتش بگوشـــه‌ای ازتاریخ امرمبارک که مطوّ از حوادث و وقایع جانگداز است واقف و آشنا میگردد .

فرزند بزرگ ایشان دختری بود نامش فاطمه و درلـــوح مبارک فاطمه نورا ازقلم مبارک یادگردیده او بازدواج میرزا علی که پسرعمه مادرش بود درآمد ولی دراثر حوادث ناگوار درسن بیست و پنجسالگی درعنفوان جوانی درسال ۱۳۰۷ شمسی بدرود جهان گفت از او یك دختر بنام علیاخانـــم باقی است که بازدواج آقامحمد حسن جهانپور درآمـــده وفرزندانی دارند که همه درظلّ امرمبارك میباشند ودیگری پسر بنام آقامحمد رضا که نام خانوادگی اغصان الشهـــدا را اختیارنموده و درنیریز بشغل زراعت وخدمت بامرمبـــارك اشتغال دارد وفرزند کوچك آن مادرمحترمه پسری اســـت که درواقعه شهادت جناب ملاحسن پدربزرگوارش چهارماهه

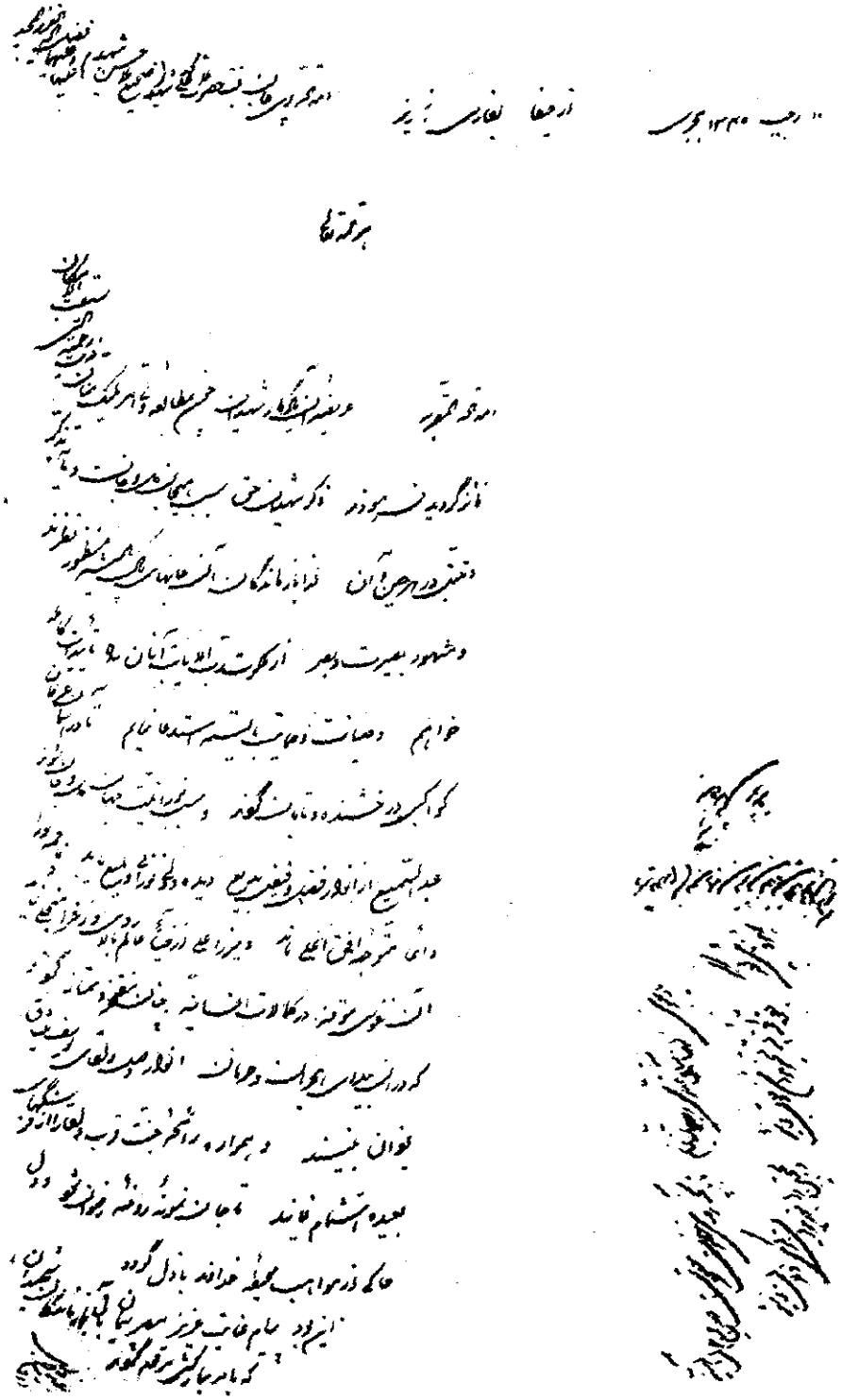

بود و در دامان مهر ومحبّت مادر بزرگ شد وبنام ملاآقابابا نامیده شد ولی حضرت عبدالبهاء درلوح مبارك او رابنام جدّش (عبدالسّمیع) تسمیه فرمودند لذا باین نام نامیده میشوند . این پسر رشید که اکنون درسنی متجاوز ازشصت سال میباشد درنیریز بسرمیبرد و مانند پدربزرگوارش درامر مبارك ثابت و راسخ بوده و همیشه ایّام خود رابخدمت گذرانیده ودر چارمهالك و مصائب بیشمارگشته است ازآنجمله زمانی بدست یکی از اشرار گرفتارگشته اورا بکوهستان اطراف ومحلی که آندسته اشرار مأمن خود قرار داده بودند کشانیده باشکنجه و عذاب فراوان اورا زیرچوب و زنجیر مضروب ومجروح نمودند تاعاقبت هرچه از مال دنیا از اوخواستند گرفته رهاساختند ودفعه دیگر درفتنه سال ۱۳۳٤ شمسی که دراثر نطقهای تحریك آمیز فلسفی واعظ در ایّام مامرمضان درمسجد سلطانی طهران که با رادیو پخش میگردید وتمام متعصبین برضد بهائیان درهمه جابهیجان آمده واکثر مردم و ساکنین شهرها ودهات بتحریك و اغوای مغرضین برعلیه بهائیان مظلوم هجوم عام نمودند درشهرنیریزهم جمعی از عوام النّاس ازدحام نموده واین مرد بزرگوار راازمنزلش بیرون کشیده وبا ازدحام وهیاهو به محله بازارکشیدند وباوتکلیف سب ولعن نمودند و او باشجاعت وشهامتی نمایان

درمقابل انبوه جمعیت خود را برای فداکاری و شهادت حاضر نموده فریاد برآورد و گفت ای مردم من فرزند همان شهیدی هستم که دراین شهر بدست پدران شما خونشان بخاک ریخته شده . چه باك که شما مراهم بآنها ملحق سازید دراین گیر ودار وهیاهو که جمعیت زیاد اورا احاطه نموده بود و از هرسو تهدید به قتل میشد شخصی خیرخواه ازمسلمانان باکلمات نصیحت آمیزخود مردم را متفرق ساخته واورا ازچنگ آنان نجات داد . درسال ۱۳۰۵ شمسی باتفاق والده خود بزیارت اعتاب مقدسه و تشرف بحضور حضرت ولی محبوب امرالله فائز گردیده مورد الطاف بی پایان آن مولای حنون قرار گرفتند وایشان این مادر وفرزند درمیان احبای نیریز وشیراز چون شمع میدرخشند وباحبّا روح میبخشند وهرزمان که حکایت و روایتی ازگذشته بمیان آید سرگذشت خودرا که سراسر حاکی از قوت ایمان واستقامت در ره جانان است با بیانی ساده ودلنشین حکایت مینمایند . باشد که اخلاف نیز بر روش اسلاف از هیچ مشکلی نهراسند وباکمال عشق ودلبستگی بخدمت آستان مقدس پردازند تا آنچه که درباره این قریه مبارکه وعده داده شده کاملا تحقق پذیرد .

توضیحا اضافه میگردد ملا سمیع از علمای نیریز ودارای خط خوبی بوده است ودوپسرش یکی آخوند ملاباقر قاضی وعالم

محل بوده ودیگری ملاحسن ساکن درشیراز وازطبقه علماو خوشنویسان خطوط مختلفه بوده ومؤمن بامرمبارك‌گشته است. فرزند جناب ملاباقر آقاشیخ محمد حسین است که بامرمبارك ایمان آورده و دخترجناب شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز عیال‌ایشان بوده ولوح مبارکی که بنام لوح وفامعروف‌است ازقلم مبارك حضرت بهاء اللّه بافتخار او نازل گشته وصبیه ایشان بنام خاور سلطان عیال دوم جناب ملاشفیع بوده‌است. وملا حسن پسر دیگر ملاسمیع معروف به لب شکری بسیارمرد شجاع و باشهامت بوده وبقراریکه بعضی از مطلعین احبا درنیریز حکایت میکنند درموقعیکه حضرت اعلی ازشیرازبقصد اصفهان عزیمت فرمودند این شخص تا مرودشت همراه آنحضرت بوده و دراین محل حضرت اعلی توقف فرموده ومیفرمایند درانتظارکسی هستم که باید برسد ومعلوم نیست آن‌شخص کی بوده و پس از رسیدن او بملاحسن میفرمایند مراجعت نماید .

پسران ملاحسن مذکور بطوریکه ذکرگردید جناب ملا محمد علی شهید وملا آقا بابا پدرجناب ملاحسن شهید بوده اند وپری جان کنیز عزیزالهی عیال ملاحسن شهید صبیه جناب ملا محمدعلی شهید بوده است .

وامّا شیخ زکریا که مسبب آنهمه ظلم و جورگردید پس از

چند سال بدست همراهانش بضرب گلوله کشته شد و پسراو شیخ عبد الرّحمن از اعمال ناهنجار پدر روگردان و متنبّه گردیده درشیراز بامر مبارك مؤمن گشت و احبّای نیریز حکایت میکنند که اورا درمسافرخانه بهائیان نیریز دیده اند که بتلاوت نماز و مناجات امری مشغول بوده است .

۱۷ - اماکن مهمّه تاریخی نی ریز

شهر نیریز در وضعیت حاضر چهار محله دارد بنام محله آب زردشت محله بازار محله چنارسوخته یاچنارشاهی که فعلا بنام محله پهلوی نام گذاری شده و اکثربهائیان دراین محله ساکنند و دارای باغ و املاك ومستغلات میباشند ومحله دیگر بنام محله کوچه بالا ودارای چندین مدرسه ومسجد قدیمی است یکی بنام مدرسه غیاثیّه که درسال ۱۱۰۰ هجری بناگردیده و دیگری مدرسه خان که درسال ۱۲۳۰ هجری بوسیله محمد حسین خان حاکم نیریزساخته شده ودیگری مسجد جامع عتیق که درمحله چنارسوخته واقع است و این مسجد درتاریخ ۳۶۲ هجری ساخته شده ودر سال ۵۶۰ هجری تعمیر گردیده و طاق بزرگ آن درزمان سلاطین صفوی بناشده وبقرارمذکور باستان شناسان خارجی

بنای اصلی آنرا آتشکده زردشتیان و منسوب بایّام قبل‌از
اسلام دانسته اند که بعد از غلبه اعراب و نفوذ اسلام مبدّل
بمسجد گشته است وهمین مسجد است که جناب آقاسید
یحیی وحید بمحض ورود به نیریز و اجتماع اصحاب درحضور
جمعیت زیادی از اهالی بر بالای منبرچوبی آن که معروف
به منبر امام حسن بود مردم را موعظه نموده و امرجدید را
بعموم ابلاغ نموده اند این منبر فعلا وجود ندارد وازقرار
مذکور چندی قبل بواسطه غفلت خادم مسجد آتش شعله
شمع که شخص مقدسی بعنوان نذر ونیاز بر روی پلّه آن روشن
کرده بود مشتعل شده وبکلی سوخته است ومسجد دیگری
بنام مسجد جامع صغیراست که درمحله بازار واقع است وبر
دیوار داخلی این مسجد است که شرح وقایع و حوادث ورود
جناب وحید واجتماع اصحاب و مخالفت حاج زین العابدین
خان و عاقبت شهادت جناب وحید وجمعی از پیروان‌آنجناب
با عباراتی شیوا و خط خوش نوشته شده وشرح وتفصیل آن
ازقبل مذکور گردید . واز اماکن مهمّه تاریخیه این شهر
بقعه سید جلال الدین عبد اللّه قطب است که مشهوربه بقعه
سیّد میباشد . این شخص از سلسله عرفا ومحل مزبورواقع
درمحله بازار وجسد مبارك حضرت وحید پس ازجدا کردن
سر مبارکش درکنار آن بقعه مدفون گشته و رأس مبارك آنحضرت

نیز که دژخیمان ستمگر پوست کنده و آنرا با کاه انباشته و بعلامت فتح و ظفر با رؤس سایر شهدا به شیراز برده اند و سر را در کناری انداخته بودند ولی بطوریکه قبلا ذکر گردید بوسیله بانوی مقدسه ای که از عائله وخانواده مشهور این شهر و از مظلومیت آن سید ابرار بسیار متأثر ونالان بود شبانه مخفی از انظار آنرا بمنزل خود آورده ومحفوظ داشته و بعد ازچند شبانه روز آن سر مطهر را شست شو داده و در پارچه ای پوشانده و شبانه در کنار جسد مبارك بخاك سپرده است .

دیگر از اماکن مهمه خانه محل سکونت جناب وحید و عائلهٔ آنجناب و قلعه خواجه است که محل اجتماع اصحاب قرار گرفت و اطاقی که جناب وحید در ایّام محاصره در آن بسر برده اند ومحل شهادت و دفن جمعی ازاصحاب که در محوطه جلوی قلعه میباشد . ونیز درخت چناری که خیمه جناب وحید در کنار آن افراشته بوده وکوهستانهای جنوبی آنشهرکه از تاك های انگور و درختان انجیر وبادام پوشیده شده و مناظر زیبائی بوجود آورده است وپس از واقعه جناب وحید شاهد وقایع دیگری ازجانبازی و فداکاری اصحاب بقیادت جناب میرزاعلی سردار بوده که هنوز آثار باقیمانده سنگرهای اصحاب درپناه شکافها وصخره ها وارتفاعات

صعب العبور دیده میشود وسبب اعجاب هر بیننده ای میگردد که چگونه جمعی از جان گذشته ومظلوم باعیال واطفال خود ازشدت ظلم و جور حکّام و ستمگران دوره استبداد باین نقاط کوهستان پناه آورده و از خود دفاع مینمودند .

۱۸ - بعضی ازعلما وخوشنویسان نی ریز

اشخاص مهمّی ازطبقه علما و دانشمندان و خوشنویسان ازاین شهر برخاسته اند که مشهور ترین آنها عبارتند از عالم و محقق علوم شرعیه شیخ ارشد الدّین محمّد بن علی صاحب کتاب مجمع البحرین درتفسیر قرآن شریف و اودرسال ۶۰۴ درشهر شیراز وفات یافته است ودیگر سید قطب الدّین محمّد که از سادات و عرفا بوده وصاحب تألیفاتی درعرفان و اشعاری در توحید است و اودرسال ۱۱۷۳ وفات یافته است ودیگری شیخ ابوالفضل بن مظفربن ابی الخیر است که درمدرسه زاهدیه شیراز مدرس بوده ودرسال ۶۲۱ وفات یافته است ودیگری میرشهاب الدّین نیریزی از فضلای معروف که درطهران ساکن بوده است ودیگری مولانا مایلی شاعرنیریزی که درعهد شاه طهماسب صفوی بوده و اشعاری گفته که درکتاب تذکره آتشکده آمده است .

واز خوشنویسان میرزا احمد شهیرکه دراواخر دوره صفویه میزیسته و عمر طولانی نموده است خط نسخ رابکمال اتقان مینوشته است و چندین کتاب از قرآن و ادعیه اسلامی بخط او باقیمانده مخصوصا کتاب قرآن بخط او که تاریخ تحریر آن بسال ۱۱۱۰ هجری است که از نفائس است و اکنون آثارخطی این هنرمند درکتابخانه ها و موزه های اروپا موجود وزینت بخش مجموعه های هنری است .

واز فرزندان او میراسحق شمس المعانی است که صاحب فضل و کمال و درهنر خطاطی خطوط مختلفه مخصوصا خط نسخ مانند جدّ بزرگوارخود بسیارتوانابوده ودرسال ۱۲۸۰ هجری بشوشتر عزیمت نموده و درهمانجا فوت کرده است وجناب حاج میرزا احمد وحید ازبهائیان معروف نیریز نوه دختری ایشان بوده است .

وهمچنین سید ابوطالب خوشنویس که خط نسخ راخوب مینوشته است ودیگری سیّد نعیم که دراشعاراد بی خود (سحاب) تخلص داشته وملقب به شیخ الاسلام ابن سیدعفیفا شیخ الاسلام که ازعلما ودانشمندان بوده وفرزند ایشان جناب سید ابوالحسن معروف به سید اشرف ملقب به شهاب الدین شیخ الاسلام ومتخلص بشهاباست که درنیریز بقدرت و نفوذ کلام دربین خاص وعام معروف

وبه کمالات و فضائل علمی و ادبی آراسته بوده و بقرار مذکور
پس از واقعه حادثه مؤلمه شهادت هیجده نفرازاحبّای نیریز
درسال ۱۳۲۷ هجری که ذکر آن از پیش دراین کتاب
گذشت بواسطه مطالعه دقیق آثار امری مؤمن بدیانت
بهائی گشته ولی ایمان خودرامکتوم داشته و جزبعضی
از خواص احبّا کسی از ایمان ایشان اطلاع نداشته است
تادرسال ۱۳۳۷ قمری بمناسبت روز عید نوروزکه جمعی از
ساکنین محله پهلوی که اکثرا ازبهائیان میباشند بدیدن
ایشان رفته بودند آنهارا مورد محبت و پذیرائی کاملی قرار
داده و اشعاری که که بنام بهاریه ساخته وبخط خود نوشته
بود درحضور آنجمع قرائت و باینوسیله ایمان خودرا بامر
مبارك علنا ظاهر و آشکار ساخت و تا آخرعمرکه قریب بیست
سال از آن تاریخ گذشت رفت و آمد و ملاقات خودرا با
احبا قطع ننمود تادرسال ۱۳۰۲ شمسی با حسن خاتمه
اینجهان را بدرود کرد و نام نیکی از خود بجاگذاشت
واینك بهاریّه مزبور دراینمقام عینا درج میگردد :

خدیو ارد یبهشت خیمه زگل زد برون
کشید بر رباغ و راغ سپاهی ازحد فزون
جائهم البیّنات لعلّهم یهتدو ن
صبا بتاك این سخن گفت زراز درون
واللّه مخـرج ماکنتـم تکتمـون

شقایق افروخت رخ یومئـــذ مسفره
بنفشه در جویبـــار آمده مستبشرّه
که منهزم شد خزان حمـرهٔ مستنفـره
شکست وبرتافت رخ فرّت من قسوره
کوس بشارت زنید لوکره المشرکون

صنوبر و سرو کاج کشیده سربرفلـك
رایت گل شد پدید لیهلك من هلك
بین که زیك آب وخاك هوالّذی ایّدك
فی ایّ صورة ما شاء رکبـــك
فانظرماذا تری رأیتهم ینظرون

چمن ز اوراق گل بود کتاب مبیـن
باد صبا زد رقم بر ورق یاسمیـن
ایّاك نعبد ایّـــاك نستعین
غیرالمغضوب خواند قبل ولاالضّالین

بلبل دستان سرا بروضة يحبرون

سايه سرو چنار كظلّ ممدود شد

شكوفه برشاخسار كطلع منضود شد

بلبل وگل درچمن شاهد ومشهود شد

مژده زجانان رسيد كه يوم‌موعود شد

لقاء ربّ شد عيان لعلّكم توقنون

ذلك لا ريب فيه هدى لاهل اليقين

فاتوا من مثله ان كنتم صادقين

كتاب مسطور را اقراء للمتّقين

رقّ منشورگشت تذكرة الموقنين

سبّح باسم العلىّ لعلّكم تفلحون

الا الا بشرّوا ذلك فصل الخطاب

يأت بخلق جديد يوم يقوم الحساب

منزل آيات غيب مظهرما فى الكتاب

قائم امر اله قادرمالك رقاب

معنى نون والقلم مظهرما يسطرون

شراب وصلم چشانن كه سوختم سوختم

شرارهجرم نشانن كه سوختم سوختم

شکر زلعلم فشان که سوختم سوختم
بسوی خویشم کشان که سوختم سوختم
صبرت نارالعذاب ومنه لا یصبرون

شد ازچه سود ای عشق تجارة لن تبور
هرآنکه وصلت نخواست فسوف یدعو ثبور
دوزخ وهجران یکیست فهل تری من فتور
له عذاب الیم لها شهیق کفور
وقودها النّاس خوان لوکنتم تعلمون

هرچه نظرمیکنم در دوجهان اوست
مالک اقلیم دل جان جهان اوست
خواجه کون ومکان شاه زمان اوست
سرّ سویدای عشق رازنهان اوست
وکلّ مافی الوجود بذاته یظهرون

ای تو مرا روح دل وی تومراجان جان
طح اجاج فراق سوخت مرااستخوان
عذب فراتم بده زسلسبیل بیان
برافکن از رخ نقاب ادخلنی فی الجنان
لنشتهی باللّقاء ممّا هم یشتهون

لوخلت الا رض شد مراچو ورد زبـــان
گرفتم آفاق را زضرب تیغ لســـــان
کمند فضلم ربود خصم تورا ازمیـــان
گسستمش بند دل شکستمش استخوان
فکند مش درعدم جزاء ماینکـــــرون

جز هوس باده نیست مرابسر داعیه
هرچه بجز جام می یومئذ واهیـــه
چه می می روح بخش لعیشةٍ راضیه
بجنّة عالیه قطوفهـــا دانیـــه
زنیم جام مراد لو کره الکافـــــرون

ببزم توحید او ساقی ومن هرد ومست
او زمی لعلگون من زلب می پرست
اوشده از می زپا من شده ازوی زدست
خندهٔ اودلنشین غمزهٔ اودل نشست
هر دو زآیات غیب مبشر منـــذرون

چندی درپرده ماند لیبلی المؤمنیـــن
برخی درغیبتش لفی ضلال مبیـــن

خلقی درخدمتش فاصبحوا ظاهـــرین
جمعی قالوا و مانحن بمستیقنیـــــن
الا الا انّهم قوم لا یشعـــــرون

بخّ بخّ لکم من سبحات الجـــــلال
طوبی طوبی لکم من لمعات الجمال
هاتوا هاتوا لنا من جملات الکمـال
فاتوا فاتوا لنا من رشحات الوصال
هوالبهیّ الجمیل ان‌کنتم تعرفـون

بهاء و نوروز من راست بگویم توئـــــی
ماه دل افروزمن راست بگوئم توئی
طالع فیروزمن راست بگویم توئـــــی
مقصد هر روزمن راست بگویم توئی
توئی خداوند دین لولا یستعتبون

برخوان لا تقنطوا من الکلام المجیـد
مشو زشرب مدام زعفوحق‌نا امیـد
هوالغنیّ الغفور ذوالعرش المجیـد
من اعتدی بعد ذالفی شقاق بعید
استغفرت لهم ام لم تستغفـرون

مهر من و روی یار تتبعها الرادفه
قلب من و موی یار ترجفها الراجفه
مرّ ریاح الظهور بقلبنا عاصفه
دکت الارض الوجود قلوبنا کاشفه
زلزلة السّاعه گشت حینئذ تنظرون

فاتحهٔ امر اوست بسم اللّه الرّحیم
خاتمهٔ حکم اوست ذق انت الکریم
دل که نه در بند اوست له عذاب الیم
سر که نه در راه اوست بشّره بالحجیم
ذرهم فی خوضهم حتّی هم یلعبون

از لمعات ظهور شد انشقاق قمر
کورت الشّمس گشت نجومنا انتشر
فانظر اجداثنا جرادهم منتشر
وکل مافی الکتاب تذکرة للبشر
و جاء یوم التناد فما لکم تنکرون
والشّمس والضحی آیتی از روی او
والقمر اذتلی جبههٔ دلجوی او

واللّیل اذ سجـــی علامت روی او
روضه جنّات عدن خاك سر كوی او
تبلی من نوره جمیع مایســـــترون

براوج عرش استوی سریرآن شاه بین
والشّمس والضحی چهرهٔ آن ماه‌بین
ز درد من آگه است خدای آگاه‌بین
وانّما یعمرون مساجد اللّه بیـــــن
هوالعلیم الخبیر لکلّ مایعلمون

تسقی من کأسها مزاجها زنجبیـــــل
هذا عذب فرات احلی من‌سلسبیل
ازآنکه خواندش حرام فاهجرهجرا جمیل
بکش ز وی انتقام خذه اخذا وبیل
بتارك می نگر انفسهم یظلمون

ماه من آمد بباغ ومالدیه رقیـــــب
بنعمة فاکهین زتین و زیتون‌وطیب
جام مرادش بکف لکلّ عبد منیـــــب
تمنّوا الموت گفت مرابوصل‌حبیب
فدیته باللّقاء ماکنتم تنکـــــرون

مـرا دل ازجوش عشق فارالتنورشـــد
طبع من ازموج مدح بحرمسجورشد
جرائد از وصف او رقّ منشورشـــــد
جهان ز آیات غیب کتاب مسطورشد
نوّر شمس البهاء لعلّکم تهتـدون

رسید سلطان گل بادهـزاران شکـوه
زمرّد از سبزه ریخت بدامن دشت کوه
خیل تماشائیان صف زده ازهرگـــروه
نودوا ان تلکموالجنة اور ثتمـــوه
الی ریاض النعیم رأیتهم ینظـــرون

ساقیکا عجّلوا جام شراب آوریـــد
مطربکا اسرعوا چنگ ورباب آورید
عروس طبع مرا زمی خضاب آوریـــد
بحجلهٔ مدحتش مست وخراب آورید
زخمّ مدح الذّی یمدحه المادحون

شدند سرو چمن مفاد احدی الکبـر
مرغ سحرزد صفیر تذکرة للبشـــر

خواند بر اوراق گل خود کلّا والقمر

والشجر یسجدون پدید شد ازشجر

ترجمه کرد از کتاب آیه یستغفـــرون

مژده که آمد بهار بهاریحی العظام

دی بعدم زد قدم هوالد الخصام

روزه زمی بشکنید بفدیة من صیـــام

قوموا شرب الرّحیق فأتوا کأس الکرام

جام صبوحی زنید لعلّکم تشتهـــون

قوموا شرب اللّقاء لقاء ربّ غفـــــور

ادرك وجه الحبیب لشرب خمرطهور

وماتری غیره من لمعات الظهـــــور

صبح ازل شد پدید صباحکم بالسّرور

روز قیامت رسید یومئذ یحشـــرون

دل که شد ازهجریار اماته فاقـــره

زنده شود ازلقائم اذا انشـــــره

گرنشود کامیاب تلك اذا خاســـره

رأیتوجه الحبیب بعینة الناظـــره

ابهى من كلشئ لولا يستهزئون

هذا عين الحيات جارية فى الجنـــان
سائرة فى القلوب لائحة للبيـــان
عمّت نعمائه يداه مبسوطتـــــــــان
فاذكر الائه اقراء مدهامتـــان
و ما رأت عيننا نظيره فى القـــــرون

آدم و نوح و خليل ره سپركـــوى او
شعيب وشيث وذبيح شيفتهٔموى او
يوسف وخضر وكليم زنده دل از بوى او
عيسى گردون نشين مبشّرروى او
وكلّ من فى السّماء ببابه يسجـــد ون

كعبه كوى توشـــد مطاف جن وملـــك
شعشعه روى توغيرت شمس وفلك
قومى گفتند ما نتّبع قبلتـــــــــك
فاصبحوالكافرون مكانهم فى الدك
ترهقهم ذلـــة لانّهـــم خاســـرون

فاز بنورالّلقاء اشرف خلق زمان

نجل نعیم الکریم سیّد اهل جنـــان

کنز بیان بدیع فاتح باب بیـــان

سحاب گوهرنثار شهاب شکرفشـان

ساتـــر ما یظهرون مظهر مایســـــترون

****

******

**

*

گ

فهرست مندرجات نی ریز مشکبیز

موضوع	صفحه
۱ــ نی ریز مشکبیز	۱
۲ــ جناب آقاسید یحیی وحید	۷
۳ــ عزیمت جناب آقاسید یحیی بشیراز	۱۰
٤ــ عزیمت جناب وحید بطهران	۳۹
٥ــ ورود جناب وحید به یزد وحوادث آن	٤۱
٦ــ ورود جناب وحید بنی ریز	٥۱
۷ــ چند نفر از مهمین اصحاب حضرت وحید	۷۸
۸ــ واقعه قتل حاجی زین العابدین خان حاکم نیریز	۸۸
۹ــ یك نوشته تاریخی بردیوار مسجد	۹۱
۱۰ــ محاصره دوم نی ریز	۱۰۲
۱۱ــ حدیقه الرحمن مدفن رؤس شهدای نی ریز	۱۲۰
۱۲ــ جناب ملا محمد شفیع	۱۲٦
۱۳ــ واقعه سوم نی ریز	۱٤۲
۱٤ــ پریجان کنیز عزیزالهی یادگار دوشهید مجید	۱٦۲
۱٥ــ چند لوح مبارك خطاب باحبای نی ریز	۱۷٥
۱٦ــ بقیه شرح احوال کنیز عزیزالهی پریجان	۱۹٤
۱۷ــ اماکن مهمه تاریخی نی ریز	۱۹۸
۱۸ــ بعضی ازعلما وخوشنویسان نی ریز .	۲۰۱